



تبارشناسی قومی و حیات ملی



اسماعیل یوردشاھیان



تبارشناسی قومی و حیات ملی

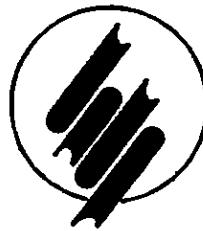


مجموعه گفت و گوی تمدنها

به مناسب سال جهانی گفت و گوی تمدنها

تبارشناسی قومی و حیات ملی

اسماعیل یوردشاھیان



تهران ۱۳۸۰

بوردشاهیان، اسماعیل، ۱۳۳۴ -

تبارشناسی قومی و حیات ملی / اسماعیل بوردشاهیان. — تهران: نشر و پژوهش فرزان روز، ۱۳۸۰.

۵۵، ۲۸۲، ۱۰ ص.: مصور، نقشه، جدول، نمونه، نمودار.

ISBN 964-321-118-5

فهرستنويسي براساس اطلاعات فيضا

Esmail Yordshahian. Ethic genealogy and national
survival.
ص. ع. به انگلیسي:

كتابنامه: ص. [۲۷۱ - ۲۸۲]؛ همچنین به صورت زيرنويس.

۱. قوم شناسی - ایران - تاریخ. الف. عنوان.

۹۵۵/۹۷

DSR ۶۹/۲

۸۰-۳۶۰۳

كتابخانه ملی ایران



فرزان

تبارشناسی قومی و حیات ملی

اسماعیل بوردشاهیان

چاپ اول: ۱۳۸۰؛ تیراژ ۲۵۰۰ نسخه

حروفچینی: نوآور؛ لیتوگرافی: باختر

چاپ: مهدی؛ صحافی: فرنو

حق چاپ و نشر محفوظ است.

خیابان کریم خان، خیابان شهید حسینی (مدیری)، شماره ۱۶، تهران ۱۵۸۵۶

تلفن: ۰۲۱-۸۳۱۰۲۵۳؛ فاکس (دورنگار): ۰۲۱-۰۲۵۵

صندوق پستی: ۱۹۶۱۵/۵۷۶

E-mail: info@farzanpublishers.com

www.farzanpublishers.com

شابک: ۵-۱۱۸-۳۲۱-۹۶۴ ISBN: 964-321-118-5

فهرست مطالب

۱۰	تأكيد و سپاس
۱۱	پیشگفتار
۱۶	۵ تئوری دماسن اجتماعی

بخش اول

تبارشناسی

۱۰	فصل اول خاستگاه قومی و حیات ملی
۱۱	۱. قوم و قومیت و ملت
۱۶	۱-۱. اقلیتها
۱۷	۲-۱. توجه به عامل مهم و مؤثر و فاق
۲۰	۲. تاریخ و سرزمین مشترک
۲۷	۳. انسانشناسی جامعه مطالعاتی (ریخت‌شناسی انسانی)
۳۱	
۳۱	فصل دوم تبار اقوام
۴۴	۱. آذربایجانی کیستند؟
۵۲	۱-۱. زبان آذربایجانی
	۲-۱. ریخت‌شناسی انسانی

| شش | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

۵۲	۳-۱. آداب و رسوم
۵۳	۴-۱. ادبیات فولکلوریک آذربایجان
۵۹	۵-۱. موسیقی فولکلوریک آذربایجان
۶۵	۲. آشوری‌ها کیستند؟
۷۱	۱-۱. زبان آشوری
۷۸	۲-۲. خط آشوری
۸۸	۳-۲. خط آرامی و زبان فارسی
۹۳	۴-۲. نفوذ زبان آرامی در زبان فارسی
۱۰۴	۵-۲. اعیاد مذهبی آشوری‌ها
۱۱۸	۶-۲. مراکز علمی آشوری‌ها (سریانی‌ها)
۱۳۴	۳. ارمنی‌ها کیستند؟
۱۳۷	۱-۳. مسیحی شدن ارمنستان
۱۳۸	۲-۲. زبان ارمنی
۱۴۴	۳-۳. خط ارمنی
۱۴۷	۴-۳. اعیاد ارمنی
۱۵۶	۴. کرده‌ها کیستند؟
۱۶۲	۱-۴. جمعیت اقوام کرد
۱۶۵	۲-۴. شرایط زیست، فرهنگ، و زبان مردم کرد
۱۶۹	۳-۴. ریخت‌شناسی یا تنه‌شناسی مردم کرد
۱۷۰	۴-۴. دین و فرهنگ و آداب و رسوم مردم کرد
۱۷۸	۵-۴. زبان مردم کرد
۱۸۲	۵. کلیمی‌ها کیستند؟
۱۸۴	۱-۵. تبار اقوام کلیمی
۱۹۲	۲-۵. زبان، فرهنگ، و آداب و رسوم
۱۹۴	۳-۵. کلیمی‌های ایران

فهرست مطالب | هفت |

بخش دوم

زبان و فرهنگ مشترک

۲۰۰	پیش درآمد
۲۰۴	فصل اول
۲۰۵	تعريف زبان
	زبان از لحاظ نوع و گویش
۲۱۲	فصل دوم
	گفتمان و واژگان مشترک

بخش سوم

پدیدارشناسی

۲۲۶	فصل اول
۲۲۶	پدیدارشناسی تاریخی
۲۲۶	پیش درآمد
۲۲۸	۱. در فرهنگ و اسطوره و تاریخ
	۲. دگردیسی جوامع آسیایی و اقوام کهن‌سال و
۲۴۳	دمانس اجتماعی

ضمیمه

تحلیلی بسیار مختصر از جامعه آذربایجان غربی

۲۵۲	۱. جامعه عشاپری و کوچ نشینی
۲۵۹	۲. جامعه روستایی
۲۶۴	۳. جامعه شهری
۲۷۱	منابع و مأخذ

تأکید و سپاس

هدف من از تدوین این کتاب نه تاریخ‌نگاری و روایت مسائل زیستی و اجتماعی، بلکه تحلیل تاریخ و فرهنگ و تمدن جوامع مختلف در طول ادوار مختلف تاریخ تا عصر حاضر است.

سعی نموده‌ام، ضمن به پرسش گرفتن بسیاری از مسائل گذشته و باورهای فرهنگی و تاریخی، بر مبنای روش و دیدگاهی تازه به تحلیل آنها بپردازم و، ضمن زدودن مه‌گرفتگی و پوشیدگی‌های تاریخی و گمانه‌زنی گذار تاریخی، آینده جوامع کهنسال را در برخورد با اندیشه و عوامل دنیای مدرن، تئوری حیرت (گیجی) اجتماعی (دمانس اجتماعی^۱) مطرح کنم.

در تمام طول پژوهش، دوستان بسیاری مرا باری کردند که از کمک و همراهی آنان نهایت سپاس را دارم، مخصوصاً از دوست و پژوهشگر محترم آقای کورش هرمزن‌نازلو، که اطلاعات و منابع لازم و وسیعی را در زمینه اقوام آشوری و ارمنی در اختیار من نهادند، نهایت سپاس را دارم. امید که مجموعه حاضر مورد توجه و استفاده قرار گیرد.

۱. ای

1. social dementia

پیشگفتار

در بحث و بیان و انگیزه و روش پژوهش

زمانی، فرزانه‌ای تعریف مسئله را مهمتر از راه حل مسئله دانسته بود. دیر زمانی است که تغییر آحاد مسئله و دگرگونی بنیاد حیات اجتماعی و فرهنگی شرایط تازه و نوینی را مقابله آدمی و جوامع انسانی نهاده است. ما اکنون هر روز با پدیده‌های تازه‌ای روبرو هستیم. جهان هستی در حال تغییر و دگرگونی است. پدیدارشدن امر ارتباطات، انفجار اطلاعات در گستره نامحدود مکان و زمان، و شکستن مرزهای تفکر در لحظه و حال به حدی است که دستاوردهای علمی و تحقیقی و تغییر نظریه‌ها را به آنی و لحظه و ثانیه‌ای رسانده است،^۱ که فضا و جهان و دنیای تازه‌ای را به ما معرفی می‌کند، و این سؤال را مطرح می‌سازد که آیا جوامع ایستا یا در حال توسعه و غیر متعهد و، مهمتر از همه، جامعه و انسان ایرانی چقدر

۱. طبق اعلام یونسکو، تولید و عرضه مقاله علمی در سطح جهان اکنون در حال گذراز ۴ مقاله در هر دقیقه است، به گونه‌ای که پیش‌بینی می‌شود در سال ۲۰۱۰، در هر یک دقیقه ۱۰ مقاله در سطح جهان تولید و عرضه خواهد شد، و این امر روزآمد شدن حیات و شتاب زمان و همنرایی انسان مدرن و روز را با آن بروشنا نشان می‌دهد.

۱۲] تبارشناصی قومی و حیات ملی

آمادگی پذیرش و توان برخورد با جهان تازه را دارد.

«توسعه» را از قوه به فعل درآمدن نیروی کار و دانش و خلاقیت مردم یک جامعه در راستای یک برنامه نظاممند گفته‌اند، که حاصل آن روزآمد شدن ارکان جامعه در ابعاد فرهنگی، زیستی، اقتصادی، سیاسی، و اجتماعی، و پذیرش دگرگونی و آزادی و پرسش و تفکر در ارکان جامعه است که منجر به روشن شدن علتها و شناخت کاستیها و فراهم کردن زمینه و بستر مناسب ارتباط و برخورد با جامعه جهانی و دگرگونی فرایند زندگی مردم در حیطه یک سازمان منسجم زیستی کارآمد است؛ البته اگر دریچه ذهن و قلبها را باز کنیم و در زمینه تمامی پدیده‌ها به بازاندیشی دوباره و تعریف دوباره خود و خانواده و جامعه بنشینیم.

زمان درازی نیست که اتحادیه اروپا شکل گرفته و رؤیای اروپای متحده، که روزی آرزوی ناپلئون و بسیاری از رهبران و مردم اروپا بود، اکنون دیری است که به وقوع پیوسته است؛ و این اتحاد و پیوستگی در زدودن شق قومیت‌مداری و ایده‌مداری و جایگزین کردن آن با آرمانهای جامعه‌مدار و مردم‌سالار و پیوستگی انسانی در تمام زمینه‌های زیستی و فرهنگی و اجتماعی سیاسی - اقتصادی و امنیتی است. در حال حاضر، حرف از قوم و قومیت و سیطره یک اندیشه و نظر و ایده‌مداری، در حقیقت، زنده کردن نوعی خاطره و احساس زیبای ازلی است که در چارچوب خاطره و ارتباط زیستی در یک جشنواره مطرح است و نه در جریان گردش امور روزانه جامعه.

حالا، در چنین دوران فرازیستی که جامعه جهانی به مفهوم و معنای کامل و روشن همزیستی و پیوستگی جهانی می‌اندیشد و اندیشه و معرفت و فرهنگ و معنویت جوهر انسانی را در ارتباط با هم و همزیستی و تقابل و تأمل اندیشه و یافته‌ها و انتقال فن‌آوریها و تولیدات و غیره

پیشگفتار | ۳

می‌شمارد – به حدی که در ادبیات جهانی صحبت از آفرینش و ابداع واژگان مشترک جهانی در تمام زبانهاست – سخن از قومیت و قوم و قومیت‌مداری نوعی گریز از واقعیت و عدم درک جریان حرکت تاریخی جهان است، که متأسفانه در بسیاری از کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه با تحریک اقتدارگرایان مشاهده می‌شود. و این سؤال مطرح می‌شود که در شروع قرن تازه (۲۱) که جهان به پیوستگی می‌رود، صحبت از قومیت و جزئیت قومی و دینی و جداسری چه جای اندیشه و طرح و بحث دارد. البته در این امر، ویژگی زیستی و شکل جامعه، نوع سیستم حاکم و وضعیت حکومتها و عدم وجود دموکراسی و احترام به باور و علایق و فرهنگ قومی و پذیرش همسانی و برابری در سطح کلی جامعه و نوع سازمان زیستی و شکل اقتصاد جامعه و ساختار اندیشه در سطوح مختلف مهم، تعیین‌کننده، و محرك ساز است. باید این مسئله مورد تحقیق و پرسش قرار گیرد که چقدر تفکر و خودآگاهی و شناخت ابعاد و مسائل روز و امکان ارتباط و قرار گرفتن در جاده‌های ارتباطی و احساس امنیت از هر جهت برای مردم جامعه مقدور است.

در چنین وضعیتی است که ابعاد دو پدیده مهم، که هر دو متأثر و تأثیرگذار در هم هستند، طرح می‌شود:

۱. پدیده آگاهی و شناخت گردش جریان آزاد اطلاعات و ارتباطات، که امر دانش و تفکر و شناخت دقیق علمی بر همه مسائل را فراهم می‌سازد.

۲. جریان توسعه و تداوم آن در تمامی زمینه‌ها، با پذیرش الگوهای نوین جهانی و ابزار و تکنولوژی و دگرگونی ابعاد زیستی جامعه و پدیدارشدن سیستم نوین اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی، و سیاسی.

باید باور بداریم که هر یک از پدیده‌های فوق بی‌وجود هم امکان

۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

حیات و تداوم پایدار ندارد، و وجود هر کدام ضرورت وجود دیگری را طرح واجباری می‌سازد. در چنین فضا و محیطی، سخن گفتن از قومیت و قومیت‌مداری و اندیشهٔ ایده‌مداری نوعی گریز از حال و زمان حاضر و متوقف کردن جریان حرکت جامعه (انسانی) است. اما چه چاره؟ پدیده‌های داخلی و خارجی و تاریخی و زیستی و فرهنگی عواملی هستند که ضرورت بقای قومیت و باور به قوم‌مداری و دین‌مداری را در قسمتهايی از عرصهٔ جهانی تشدید و مسلط می‌کنند. از جمله:

۱. عوامل سلطهٔ جهانی که هدایت بسیاری از ارکان جهان را در سلطهٔ خود دارند و از پذیرش نیمی از مردم جهان در دهکدهٔ جهانی خودداری می‌کنند.
۲. روند مسائل منطقه و شکل جوامع و مشکل اجتماعی و اقتصادی و سیاسی در آنها که نفی پیوستگی را دنبال می‌کند.
۳. عدم وجود تفکر تاریخی و آگاهی در تمامی عرصه‌ها میان قشرها و گروهها و مردم اقوام مختلف جامعه.

موارد فوق موجب بروز تضادها و برخوردها و سایر مسائل گسترده در عرصهٔ جهانی، منطقه‌ای، و ملی هر کشوری می‌شود، و این سؤال را مطرح می‌سازد که راه کار ما چیست. راستی ما کی هستیم؟ کی بودیم؟ چه خواهیم شد؟ و چه باید بکنیم؟ آیا چارهٔ ما در پیوستگی و شناخت هویت ملی و ملیت است؟ آیا پیوستگی قومی اقوام در سیطرهٔ فرهنگ و هویت ملی، ملیت را فراهم نمی‌سازد؟ آیا انسان بعضی از جوامع که از تضادهای قومی و رنگ‌باختگی هویت ملی رنج می‌برد، هویت خود را باز خواهد یافت؟ و در عرصهٔ جهانی، حقیقت خود را معرفی خواهد کرد؟ آیا ما خواهیم توانست به حقیقت خود بازگردیم؟

تئوری دماسن اجتماعی

در مقابل این سؤالها و دهها سؤال دیگر، مسئله دیگری به دلیل کهن‌سالی بعضی از جوامع، به عنوان مسئله دماسن اجتماعی، مطرح می‌شود، که این امر می‌تواند در کندی کارکرد رفتار اجتماعی و پیچیدگی بازتاب آن و عدم توان تصمیم‌گیری مؤثر باشد.

در بررسی و تحلیل تئوری دماسن اجتماعی یا پیچیدگی فرهنگی و تیرگی شعور قومی جوامع چند قومی کهن‌سال، این سؤال مطرح است که آیا از دیدگاه جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی و انسان‌شناسی این امر صحیح است.

آیا این درست است که جوامع انسانی، مانند انسان در دوران پیری، دچار دماسن و تیرگی شعور شده و توان اندیشه و تصمیم را از دست می‌دهند و بر اثر ذهنیت ایستا همیشه در گذشته و خاطره قومی به سر می‌برند؟ و توان تحلیل مسائل و امکان روزآمد شدن و زیستن را ندارند؟ پس نخست به قوم‌گرایی بازگشته، کم کم بر اثر تعصب و عصیت قومی و درهم پیچیدگی اجتماعی ضعیف شده و از هم پاشیده و تجزیه می‌گردند و، بر اثر تجزیه، نخست سرزمهنهای کوچکی در هیئت جوامع قوم‌دار شکل می‌گیرند و این جوامع باز راه یافته می‌پیمایند مگر تفکر تاریخی و شتاب زمان را دریابند و دگرگون شوند، ورنه از هم پاشیده و از بین می‌روند. با توجه به آنچه گفته و تحلیل شد، حال این سؤال مطرح است که حاصل قومیت و قومیت‌مداری در عرصه جهانی چیست. آیا با توجه به سابقه تاریخی و همزیستی اقوام مختلف در کنار هم نباید عوامل پیوستگی را جُست، آنها را شناخت و گسترش داد، و بر پیوستگی اقوام با هم افزود؟ عواملی چون مبانی نژادی، سوابق تاریخی، خوشاوندی قومی، همزیستی جغرافیایی، همسانی فرهنگی، و بخصوص هماهنگی زبانی.

[۶] تارشناسی قومی و حیات ملی

تمامی موارد فوق، در مفهوم و مبانی پیوستگی ملی و روح به هم پیوسته جمعی، به نام ملیت مطرح می شوند. مردم اکثر کشورهای جهان از به هم پیوستگی اقوام مختلف در حول دایره ملیت، هویت جهانی یافته اند. و به یاد باید سپرده که تمامی مجموعه ارزش‌های زیستی فرهنگی مردم هر جامعه‌ای از روح فردی به روح جمعی و قومی، و از روح قومی به روح ملی، و از روح ملی به روح جهانی گسترش می‌باید. حال این سؤال مطرح است که در سیستم‌ها و رژیم‌های پندارگرای ایده‌مدار، که مسئله ملیت و هویت ملی بی‌اهمیت است و مورد توجه نبوده و به عنوان یک امر بی‌ارزش و گاه ضدارزش مورد تفسیر و ارزیابی قرار می‌گیرد، مسئله پیوستگی اقوام را بر مبنای کدام ارزش‌هایی می‌توان حفظ کرد. آیا می‌توان با تکیه بر یک آرمان و اندیشه، پیوستگی در میان اقوام یک جامعه ایجاد کرد، و با توان بالای فرهنگی تضادها را محو نمود؟ چنانچه چنین امری ممکن گردد، باید شادمان شد؛ چرا که اوج زیست فرافرهنگی انسان در هویت انسان و پیوستگی در سطح جهان شکل می‌گیرد و بحران فرهنگی رخت بر می‌بندد؛ انسان به چنان حدی از درک و شعور و آگاهی و پندار فرهنگی می‌رسد که همه چیز را در هویت رشد و توسعه و خوبی و پیوستگی و آرمان جهان‌مداری و پیوستگی می‌بیند. اگر چنین اتفاقی بیفتند، باید گفت آن انقلاب فرهنگی روی داده و جامعه جهانی وارد مرحله تازه‌ای از حیات خود شده است که، در چنین وضعیتی، بسیاری از کنشها و رفتارها و اعتقادات و معلومات فرهنگی دگرگون می‌شوند؛ زبان تغییر می‌کند، بسیاری از واژگان دیگر محل مصرف خود را از دست می‌دهند، و روابط اجتماعی و انسانی واژگان تازه و ساده و صدایها و آواها و رفتارها و مناسبات تازه‌ای طلب می‌کند.

اما این‌همه آرزویی بیش نیست. رسیدن به چنان مرحله‌ای از شعور و درک اجتماعی، از طرف تمام مردم جامعه جهانی، نیاز به زمان و

[۷] پیشگفتار

دگردیسهای فرهنگی و اجتماعی دارد. متأسفانه، ما در حال حاضر از تضادهای فرهنگی و قومی و تأثیر عوامل بروند و تحریک آنها در عمیق‌تر کردن بحرانهای اجتماعی و تضادهای قومی، و بسا مسائل دیگری که در تضادهای قومی و ملی مؤثرند رنج می‌بریم و در هراس از برخورد و جداسری هستیم. پس چه چیزی بهتر از شناخت عوامل و فاکتورهای مؤثر در پیوستگی و همدمنی و همگرایی قومی و ملی اقوام است؟ شناخت این عوامل پاسخ سؤال و فرضیهٔ ماست. ما اکنون در آستانهٔ هزاره سوم هستیم، هزاره‌ای که در آن بسیاری از مسائل در تمام ابعاد دچار دگرگونی خواهند شد؛ از جمله می‌توان گفت مرزها از بین خواهد رفت و پیوستگی انسانها و جامعه پیوستی جهانی روی خواهد داد، و در این مرحله بسیاری از جوامع توان بقا و پیوستگی را خواهند یافت و بسیاری به حاشیه رانده شده و دچار انزوا و ایستایی شده و از بین خواهند رفت. اما مردم آسیا و بخصوص سرزمین ما ایران چه وضعیتی دارند، از چه رنج می‌برند، و چقدر توان گذر از آستانهٔ هزاره سوم برای بقا و زیستن در تمدن پیوسته آینده را دارا هستند. من با نقد گذشته و فرهنگ جامعه و به پرسش‌گرفتن بسیاری از ارزشها و کالبدشکافی و تحلیل بسیاری از مسائل سعی نموده‌ام به آن پاسخ دهم. امید که حاصل کار و تحقیق مورد توجه قرار گیرد.

بخش اول

تبارشناسی

فصل اول

خاستگاه قومی و حیات ملی

«تبارشناسی» را شناسایی ریشه و نژاد و خاستگاه قومی و حیات تاریخی اقوام یک منطقه جغرافیایی گویند. در حقیقت، تبارشناسی تأملی است عمیق در ریشه‌یابی حیات تاریخی و ملی و شکل‌گیری یک قوم یا اقوام دیگر یک کشور یا منطقه در بستر تاریخ، که در بررسی این گذار و شکل‌گیری باید تأثیر عوامل محیطی، اقلیمی، جغرافیایی-تاریخی، فرهنگی، و انسانی (چگونگی شکل و حرکت جمعیتی) را در نظر گرفت. چراکه هر یک از عوامل فوق در شکل‌گیری، بقا، تغییر شرایط جریان زیست، دگرگونی بنیادهای زست‌اجتماعی و فرهنگی، حتی زبان، و نهایتاً دوام و بقا و مهاجرت و آمیختگی با اقوام دیگر تأثیر مستقیم داشته‌اند، و از این لحاظ، در شناخت هر یک از اقوام باید عوامل فوق، با توجه به تاریخ و گذار تاریخی و فرهنگ و زبان و جریان زیست آنها، مورد توجه و تحقیق قرار گیرد. با این پندار و تفکر و نظر داشت پوشیدگی تاریخی و مهآلودگی آن و تنوع زیست‌قومی و آمیختگی اقوام در طول تاریخ و نبود حاکمیت

خاستگاه قومی و حیات ملی ۱۱۱

مطلق یک قوم اقدام به مطالعه و تبارشناصی اقوام (آذری، آشوری، ارمنی، کرد، و کلیمی) منطقه آذربایجان غربی کردیم، اقوامی که طی قرنها از روزگار کهن ساکنان اصلی منطقه بوده و در کنار هم زیسته‌اند؛ البته اقوام دیگری نیز در منطقه سکونت دارند که می‌توان به فارس‌ها، عرب‌ها، قرقیزها (کرکس‌ها)، و گرجی‌ها اشاره نمود که، با توجه به محدود و اندک بودن جمعیت و پراکنده و ناپیوسته بودن آنها و عدم وجود سازمان مشخص قومی که نهاد اجتماعی و حیات فرهنگی مردمی را در یک ناحیه یا منطقه جغرافیایی فراهم می‌سازد، و تاریخ محدود و نزدیک و معاصر بودن استقرار آنها در منطقه، عامل اصلی در عدم توجه و مطالعه اقوام مورد اشاره بود.

پس، با توجه به مجموعه پدیده‌های تأثیرگذار در حیات تاریخی مردم یک منطقه، همان‌طور که قبل از ذکر شد، اقدام به مطالعه حیات تاریخی اقوام (آذری، آشوری، ارمنی، کرد، و کلیمی) در منطقه کردیم.

با این مقدمه و پیش‌نظر اولیه، در این بخش به تبیین و تحلیل موارد ذیل خواهیم پرداخت:

۱. قوم و قومیت و تفاوت آنها در تقابل با ملیت و، نهایتاً، تعریف هر کدام.
۲. جغرافیای سرزمین مشترک و تاریخ و تبار مردم منطقه.
۳. تاریخ، فرهنگ و زبان، و آداب و رسوم اقوام: آذری، آشوری، ارمنی، کرد، و کلیمی.

۱. قوم و قومیت و ملیت

«قوم» را مجموعه‌ای از افراد گروههای پیوسته گویند که دارای روابط پیشینه‌پیوند خانوادگی و سرگرفته از یک تبار بر اثر گسترش یک یا چند

[۱۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

خانواده پیوسته باشند، و این مجموعه دارای نژاد، زبان و فرهنگ، و منطقه زیست مشترک هستند. گاه دیده شده است که نما و مشخصات جسمانی و فیزیکی و حتی گویش و لهجه افراد یک قوم یا، بهتر است بگوییم، طایفه و تیره‌ای از یک قوم با افراد طایفه و تیره دیگری از همان قوم تفاوت و اختلاف مشهود و فاحش دارند، مانند بلندی و کوتاهی قد، رنگ مو و چشم، و لهجه افراد (گویش خاص منطقه‌ای و طایفه‌ای آنها). این تفاوتها، طی زمان، بر اثر تداخل افراد طایفه‌ها و گروهها در هم و بخصوص بر اثر ازدواج‌های برون‌قبیله‌ای روی داده که منجر به بازتاب تأثیر عوامل ژنتیکی، محیطی، و رفتار شده است.

گفتیم مجموعه‌ای از گروههای پیوسته؛ این گروهها می‌توانند تیره‌ها و طایفه‌هایی از یک قبیله و قوم باشند که در مناطق مختلف یک سرزمین و منطقه جغرافیایی مشخص به سر می‌برند؛ یکی از عمدۀ مشخصات بارز اقوام زیست کلیه تیره و طایفه‌ها یا، بهتر بگوییم، مردم آنها در یک منطقه جغرافیایی مشخص و استفاده از زبان و رسم و رسوم مشترک است.

البته گاه دیده می‌شود که در یک منطقه جغرافیایی، چندین قوم در کنار هم با دین، زبان، و رسم و رسوم مشترک به تبادل و ارتباط نزدیک با هم به سر می‌برند و گاه تداخل و درون و همسان‌پذیری در میان آنها دیده می‌شود، مثل ازدواج افراد آنها با هم، و گاه پذیرش گونه فرهنگی از یک فرهنگ با شرکت و پذیرش یک رسم و آیین از طرف مردم همه اقوام شکل می‌گیرد، مانند شرکت در یک جشن و سورا اجتماعی مشترک که رسم و آیین یکسان دارد، مثل اعیاد ملی که متعلق به تمام اقوام منطقه است. این روابط و زیست و کارکرد مشترک، طی قرون و در گذر زمان، مبدل به پدیدآمدن یک پیوستگی ملی و مردمی و شکل‌گیری یک فرهنگ و زبان و رسوم مشخص در محدوده سرزمینی مشخص می‌گردد؛ بازتاب چنین

خاستگاه قومی و حیات ملی | ۱۳ |

جريان پیوستگی در طول تاریخ منجر به پدید آمدن «ملیت و ملت» می‌شود. واژه «ملت»، در تعریف، تا حدودی همسان «قوم» است، چراکه ملتها در طول تاریخ بر اثر همگرایی پیوستگی اقوام یا گسترش یک قوم شکل گرفته و به وجود می‌آیند. بنابراین، در تعریف واژه «ملت» باید گفت: «ملت به آن دسته از مردم اطلاق می‌شود که در یک سرزمین مشخص به سر برده و خود را به علت دara بودن خصوصیات مشترک، از قبیل زبان، فرهنگ، تاریخ، و مرام سیاسی، متعلق به یکدیگر می‌دانند، و برای حفظ این قبیل ارزشهاست که یک ملت خواهان تشکیل یک واحد سیاسی می‌گردد.^۱

اگر ملتی، بنابر تعریف بالا، متشکل شده قدرت سیاسی پیدا کند، آن وقت یک کشور در کمال مطلوب که حدود آن با گستره ملت تطبیق می‌کند شکل می‌گیرد.

با شکل‌گیری چنین جریانی، ضرورت هویت ملی و وجود یک ملت برای حیات یک کشور از عوامل اصلی به شمار می‌رود. هر چه یک ملت دارای عوامل همبستگی بیشتری باشد، طبیعتاً دارای وحدت و منشاً قدرت سیاسی و اقتصادی بوده و بهتر می‌تواند هویت ملی را تجلی دهد. در اکثر کشورهای دنیا، بین افراد ملت، صرف نظر از سرزمینی که همه در آن زندگی می‌کنند و حکومتی که تحت لوای آن به سر می‌برند، عواملی وجود دارد که آنها را به یکدیگر نزدیک کرده و از مردم سرزمین و کشورهای دیگر مشخص و مجزا می‌سازد. این عوامل که اجزای اصلی هویت ملی را می‌سازند عبارتند از:

الف. عامل نژاد.^۲ در قدیم، این عامل در میان اقوام ابتدایی، و نیز در قرون

۱. دزه میرحیدر (مهاجرانی)، اصول و مبانی جغرافیای سیاسی، کتابهای سیمرغ، تهران، ۱۳۵۴.

۲. متأسفانه، در میان اهل نظر و مفسران علوم اجتماعی، لغت و مفهوم نژاد به اشتباه به کار

[۱۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

وسطا و شاید هم تا این اواخر، در میان مردم بعضی از کشورها و از طرف بعضی از حکومتها و فیلسوفان و نظریه‌پردازان اجتماعی جزء عوامل مهم همبستگی و هویت ملی به شمار می‌رفت؛ ولی اکنون با گسترش ارتباطات و اختلاط و امتزاج زیادی که بین مردم جوامع مختلف جهان صورت می‌گیرد، دیگر چندان اهمیت سابق را ندارد.

ب. زبان و فرهنگ. اصولاً زبان هر ملتی جزء ارکان اصلی فرهنگ آن ملت و گسترش دهنده و بیان‌کننده آحاد فرهنگ هر ملت است. فرهنگ معمولاً با تکیه زدن بر زیان، شخصیت و هویت فرهنگی یک ملت را تشکیل می‌دهد. اگر مردم کشور فرانسه «فرانسوی» خوانده می‌شوند، نه تنها به سبب زیان، بلکه به سبب فرهنگ که عامل اصلی تشکیل دهنده هویت ملی آنهاست فرانسوی خوانده می‌شوند.

ج. آداب و رسوم و سنت اجتماعی. سنت اجتماعی و آداب و رسوم، علاوه بر بازتاب و فرایند کارکرد فرهنگ یک ملت، از عناصر عمده تشخیص هویت ملی مردم هر سرزمین است.

د. دین و مذهب. در بسیاری از کشورها، عامل دین و مذهب، علاوه بر تشخیص هویت فرهنگی و دینی آن کشور، جزء عوامل شناسایی آن کشور در سطح بین‌المللی است؛ گاه به عنوان عامل مهم همبستگی ملی به کار می‌رود؛ اگرچه باید به این مسئله بسیار مهم اشاره کرد که در جهان امروز دیگر دین و مذهب به عنوان یک عامل اصلی تشخیص ملی و همبستگی محسوب نمی‌شود. در پاره‌ای از کشورهایی که اقوام آنها دارای



گرفته شده و می‌شود. ما، از لحاظ زیست‌شناسی، بجز سه نژاد سفید، سیاه، و سرخ و زرد نژاد دیگری نداریم، بقیه تیره و شاخه‌های نژادها هستند، و نکیه بر امر و مسئله نژاد، به نوعی، تفکر ایستا و قوم‌گرایی را نلقی می‌نماید.

خاستگاه قومی و حیات ملی | ۱۵ |

اعتقادات و ادیان و مذاهب مختلف هستند (مثل هند، پاکستان، ایرلند)، عامل دین و مذهب به عنوان مسئله اصلی تضاد و جداسری محسوب شده و ایجاد ستیز و ناهمگرایی کرده است. اصولاً در جهان امروز که امر ارتباطات بین‌المللی و همبستگی جهانی مطرح است، هویت ملی هر کشوری جدا از مفهوم دین و مذهب رایج در آن کشور مورد توجه قرار می‌گیرد، چرا که بسیاری از ادیان صرفاً متعلق به مردم یک کشور نبوده، بلکه جهانی است. از این رو، معبران علوم اجتماعی اکنون دین و مذهب را یک عامل معنوی و خصوصی شمرده، و گاه در برابر تنش دینی و مذهبی از عوامل اصلی هویت ملی بهره می‌گیرند که پراهمیت‌ترین عامل همبستگی مردم هر جامعه است.

۵. سرزمین مشترک. وجود یک سرزمین مشترک عامل اصلی همبستگی بین افراد یک ملت است؛ مردمی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند خواه ناخواه با یکدیگر همبستگی زبانی و فرهنگی پیدا می‌کنند. هانس کوهن^۱، جامعه‌شناس و سیاستمدار ملی‌گرای امریکایی، می‌گوید: «سرحدات سیاسی باعث به وجود آمدن ملت‌ها می‌شود.» مثلاً ملت کانادا که از ترکیب دو ملت کاملاً متمایز به وجود آمده است محصول وحدت سیاسی و جغرافیایی کشور کانادا است.

و. عامل اقتصادی. یکی از عواملی که در ایجاد همبستگی ملی نقش بسیار مهمی به عهده دارد عامل اقتصادی است. در بسیاری از موارد دیده شده که افرادی که از جهات مختلف، یعنی زبان و فرهنگ و تزاد و مذهب، با یکدیگر تفاوت کامل دارند ولی از نظر اقتصادی دارای هدف مشترک بوده، یا به دلایلی خود را نیازمند هم حس می‌کنند، بر اثر همکاری با

1. Hans Kohn, *The Idea of Nationalism*, New York, 1975, p 13.

[۱۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملت

همدیگر بتدربیح یک ملت متشکل به وجود آورده و بانی یک کشور مستقل گردیده‌اند. بهترین مثال برای چنین وضعی کشور سوئیس است که ملت آن، با وجود اختلاف فاحشی که از نظر زبان و نژاد و مذهب با یکدیگر دارند، از ابتدا، در تیجه همبستگی که بر اثر تجارت با مناطق ماورای آلپ در ایتالیا بین آنها ایجاد شده بود، خود را متعلق به یکدیگر دانسته و ملت متشکل فدراسیون سوئیس را تشکیل داده‌اند.

۱-۱. اقلیتها

همان‌طور که در بحث‌های قبلی ذکر شد، کلمه «ملت» را می‌توان با چند معنای مختلف مورد استفاده قرار داد: یکی، هنگامی است که ملت مفهوم اخص آن را در برداشته باشد، یعنی شامل مردمی باشد که به دلایل مختلف نژادی، فرهنگی، مذهبی، و سیاسی با یکدیگر وابسته بوده و در یک سرزمین زندگی کنند؛ دوم، موقعی است که ملت شامل تمام افرادی باشد که در یک کشور زندگی می‌کنند، خواه وجوه مشابه بین آنها موجود باشد یا نباشد؛ و سوم، هنگامی است که کلمه ملت به افرادی اطلاق می‌شود که دارای خصوصیات مشترک ملی هستند، متنها به جای یک سرزمین مشترک، در سرزمینهای مختلف پراکنده‌اند. در مورد اول، دو ملت چک و مجار را می‌توان مثال زد، و در مورد دوم تمامی کشورهای جهان را، و در مورد سوم، مهاجران ملتهای مختلف و بخصوص ملت یهود را که قبل از تشکیل رژیم اسرائیل در سرزمینهای مختلف پراکنده بودند می‌توان مثال زد.

اما در این بحث، منظور از ملت پیش از هر چیز مفهوم خاص آن مورد نظر است؛ یعنی به آن دسته از مردم اطلاق می‌شود که به علت داشتن وجوه مشابه فرهنگی، مذهبی، و اندیشه‌های سیاسی و اقتصادی به هم

خاستگاه قومی و حیات ملی [۱۷]

وابسته بوده و از نظر سیاسی هم موفق به تشکیل یک کشور گردیده‌اند. ولی در عمل دیده می‌شود که در میان افراد یک ملت، صرف نظر از یک اکثریت قابل توجهی که دارای وجهه مشابه هستند، همیشه یک عده افراد به علت اختلافی که از نظر زبان یا مذهب، قومیت یا از جهت اهداف و مرام سیاسی با اکثریت دارند در اقلیت هستند. این دسته از مردم را «گروه اقلیت» می‌نامند.

۱-۲. توجه به عامل مهم و مؤثر وفاق

گرچه عواملی که ذکر شد عوامل مهم در حیات ملی یک جامعه و ملت و از ارکان ملیت و هویت اجتماعی به شمار می‌روند و وجود آنها باعث همبستگی بیشتر بین افراد یک ملت می‌شود، باید توجه داشت که همیشه همه این عوامل در بین افراد همه ملت‌ها موجود نیست و، گذشته از این، یک ملت نمی‌تواند صورت سیاسی پیدا کند مگر اینکه یک عامل مشترک به طور مسلم بین افراد آن وجود داشته باشد، و آن علاقه مردم است که خود را از افراد آن ملت بدانند و بخواهند که چنین شود. در این مورد مثالهای زیادی می‌توان آورد که از لحاظ پیوستگی ملی بسیار قابل تأمل و تفکر است؛ مثال مهم در این خصوص اقلیتهاي دینی در ایران بخصوص آشوری و ارمنی است که، با وجود اینکه این اقوام از عصر کهن در این سرزمین زیسته و با دیگر اقوام منطقه به سر برده‌اند، و با وجود تأثیر فراوانی که از فرهنگ و زیست مشترک با دیگر اقوام نهاده و پذیرفته‌اند، باز اگر تحقیق شود، دیدگاه آنها صرفاً دیدگاه قومی و مذهبی است. برای مثال، عید نوروز، که یک جشن و رسم ملی ایرانی است، چندان مورد توجه و رعایت و پذیرش اقوام مسیحی، بخصوص ارامنه و آشوری‌ها، نیست؛ توجه و پذیرش و عملکرد در این زمینه بیشتر

| ۱۸ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

از دیدگاه دینی مطرح است، و مسائل قومی که می‌بایست طی قرنها به دلیل اشتراک سرزمینی و همزیستی و همنوایی در بسیاری از فعالیتها و حرکتهای اجتماعی از بین بروند، تحت سلطه دیدگاه‌های دین‌مداری، کارکرد حافظه و زیست اجتماعی خود را از دست داده، و شاخصه و هویت قومی بیشتر از دیدگاه و هویت دینی و مذهبی مطرح بوده است. با وجود این، نام اقوام آشوری و ارمنی خود بیان‌کننده هویت قومی و گذشته تاریخی آنهاست.

به این مسئله باید توجه داشت که از اوایل قرون وسطا، بخصوص در دوران تسلط کلیسا بر اروپا، تمامی جنبه‌های زیستی و اجتماعی و حتی ویژگی حکومتها از دیدگاه مذهبی و دینی مطرح می‌شد، و قوانین و روابط اجتماعی تحت سلطه قوانین مذهبی و دینی رنگ باخته بود؛ تمام منشها و کارکردهای اجتماعی از دیدگاه دینی تعریف می‌شد و همین‌طور روابط بین جوامع و دول و اقوام و تمدن‌هایی که حاصل جنگهای وحشتناک و خونبار صلیبیون است، و تضاد و برخورد و رو در رویی که بین مذاهب و فرق مختلف مذهبی بود و هست؛ و اگر کمی دقت و تأمل شود، هنوز هم مشکل ایرلند جنوبی در برخورد فرقه‌های کاتولیک و پروتستان اهداف غایی و اصلی خود را که همانا استقلال و هویت ملی آن سرزمین است از دست داده و در سطح نازل، در حد برخوردهای گروههای طرفداران یک‌سونگر و خشن هر دو طرف، قرار گرفته است. ناگفته پیداست که عوامل بروندی و سلطه خارجی به این تضاد دامنه بیشتری داده و آن را بیش از پیش تشدید می‌کند. در مقابل چنین رویه‌هایی، مردم کشور و سرزمینهای دیگر، با اعتقاد دینی و مذهبی خاص، سیاست متقابل و مقاوم را در برابر جوامع اروپا اتخاذ کردند و کشورهای اسلامی سعی در حفظ هویت دینی خود برآمدند، و از آن زمان، هنوز هم با گذشت سالهای

خاستگاه قومی و حیات ملی [۱۹]

بسیار، چنان دیدگاه و تعصب دینی در معرفی هویت ملی و اجتماع مسلط بوده و طبیعی است که در جامعه ایران گاه مسیحیت با قومیت شکل آمیخته‌ای پیدا کند و همین‌طور در مورد سایر ادیان و مذاهب؛ چنانکه وقتی از اقوام کرد و بلوج نام برده می‌شود، ناخودآگاه جنبه اعتقاد مذهبی و سنی بودن آنها بزرگنمایی می‌کند، یا آمیختگی به حدی است که نام و هویت قومی را با دین همسان می‌شمارند؛ چنانچه در بعضی از جوامع و از بعضی از مردم سؤال شود، خواهند گفت آنها آشور هستند، گویی آشوری فرقه‌ای از دین مسیحیت یا دین خاصی برای خود است.

تأمل در موارد فوق سلطه دیدگاههای فکری و دینی و مذهبی را بر هویت قومی و ملی و کارکرد اجتماعی نشان می‌دهد. اما اگر تحقیق بیشتر به عمل آید، روشن می‌شود که جنبه هویت قومی شکل گرایش مذهبی را تحت تأثیر قرار داده و هر یک از اقوام و تیره‌های آنها نوعی از گرایش مذهبی را در حفظ بافت طایفه و قوم خود در برابر اقوام دیگر برگزیده‌اند؛ در حقیقت، به دلیل عدم سواد گسترده اجتماعی و بخصوص نبود مکتب و فلسفه سیاسی و اجتماعی و تشكلهای اجتماعی و سیاسی، در محور باورهای مذهبی خاص رشد کرده‌اند، و از این لحاظ است که فرقه‌های مختلف مذهبی در بطن هر جامعه شکل گرفته و رشد کرده‌اند. اما با وجود تمامی این مسائل، مردمان در زندگی عادی به همزیستی و همگرایی و پذیرش سنتها هم خو گرفته‌اند و، جدا از تمامی گرایشها، زیست مشترک در یک سرزمین مشترک – فعالیت اقتصادی، تولیدی، و اجتماعی همسان در کنار هم و برقراری روابط دوستی و اجتماعی – موجب انتقال باورهای سنتی فرهنگی و همچنین شکل‌گیری باورهای فرهنگی مشترک، و پذیرش آنها از جانب هر دو سو موجب همگانی شدن آنها می‌شود، بخصوص در مورد اقوامی که ریشه و زیست مشترک در

[۲۰] تاریخ‌شناسی قومی و حیات ملی

اعصار تاریخ دارند. تأملی کوتاه در رسم و رسوم و فرهنگ اقوام منطقه – زیان، نوع گویش، میزان واژگان مشترک – حقیقت این پیوستگی و هویت ملی را نشان می‌دهد و بر پیوستگی تاریخی و فرهنگی و ملی اقوام تحت یک هویت ملی تأکید می‌ورزد.

۲. تاریخ و سرزمین مشترک

منطقه زیست‌بوم اقوام مورد مطالعه ما (منطقه آذربایجان غربی) از لحاظ جغرافیای طبیعی دارای کوهستانهایی با قله‌های برفگیر، و مراتع و جلگه‌های سرسبز و وسیعی است که عمدت‌ترین آنها در نواحی غربی سواحل دریاچه اورمیه قرار گرفته است.

این منطقه جغرافیایی دارای آب و هوایی معتدل با رطوبت مناسب نسبتاً رو به خشک است که از گذشته دور، بر اساس یافته‌های باستان‌شناسی از دوره نوسنگی، دارای تشکلهای اجتماعی و زیست انسانی بوده و هنوز گمانه‌زنی دقیقی در خصوص جوامع انسانی دوران پارینه‌سنگی به عمل نیامده است. اما با توجه به مجموعه یافته‌های باستان‌شناسی و وجود تمدن‌های پیشرفته در منطقه، که لزوم حضور وجود آنها در منطقه نیازمند تحول و تأمل تمدن‌های اولیه است، به گمان مبتنی به یقین می‌توان پذیرفت که منطقه از تمدن و شکل‌گیری حیات انسانی و اجتماع دوران پارینه‌سنگی برخوردار بوده است.

اما در خصوص اینکه متعلق به کدام قوم، و مسکن و مکان کدامیک از اقوام بوده است هرگز نمی‌توان نظر و حکم قطعی بخصوص به حضور مداوم تاریخی یک قوم داد. البته هر یک از اقوام این منطقه حاصلخیز را سرزمین اصلی و موطن قوم خود نامیده‌اند؛ اما در خصوص تعلق این منطقه به یک قوم خاص از ازمنه تاریخ نمی‌توان رأی قطعی صادر کرد.

خاستگاه قومی و حیات ملی [۲۱]

ولی بر اساس مدارک و یافته‌های تاریخی و باستانی، می‌توان گفت که هر یک از نواحی آن در دوران قبل از میلاد جزء سرزمینهای تحت سلطه و محل زیست اقوام خاصی بوده و عمده‌ترین نواحی تشکل سازمان اجتماعی که منجر به شکل‌گیری تشکلات حکومتی سیاسی گردیده در اراضی میان دو دریاچه وان و اورمیه است. بر اساس سنگ‌نبشته‌های مانده از پادشاهان آشور، تیگلت پیلسر سوم^۱ و سارگون دوم^۲، این منطقه جزء زمای داخلی (زآب کوچک) بوده؛ و برابر یافته‌های حاصل از بررسی عمیق منابع و گزارش محققان و نیز تأمل در قواعد دگردیسی، منطقه آذربایجان غربی، بخصوص حوزه‌های غربی دریاچه اورمیه (جلگه‌های اورمیه)، یک دوره طولانی مادرسالاری را گذرانده است و وجود خدایان آب و گیاه و خورشید، و تجسم آنها در شکل و هیئت زن، و تقدیس این عناصر و توتم‌ها و سبل‌های اعتقادی وابسته به طبیعت و حیات و سازمان زیست کشاورزی، با توجه به ویژگی منطقه و زمستانهای طولانی و فصول سرد منطقه، وابستگی و دوام حیات انسان را به زمین، آب، آتش، که آشنایی با فن کشاورزی را ضروری می‌سازد، نشان می‌دهد.

برخلاف تصور ا.م. دیاکونوف و کریستنسن^۳، این منطقه هرگز تمدن برده‌داری را تجربه نکرده است، جز اسیرانی که به برداشت توسط آشوری‌ها به نینوا برده شده‌اند^۴؛ درگذار همین دوران است که نخستین

۱. رحیم رئیس‌نیا، آذربایجان در سیر تاریخ، بخش اول، انتشارات نیا، تبریز، ۱۳۷۰، ص ۱۶۷.

۲. نک به: گزارش جنگهای سارگون دوم، (۷۱۴-۷۱۳ ق.م).

۳. Christensen، آرتور امانوئل کریستنسن (۱۸۷۵ - ۱۹۴۵)، مستشرق دانمارکی. - نسخه پرداز.

۴. نک به: گزارش تیگلت پیلسر سوم و گزارش جنگهای سارگون دوم.

[۲۲] تاریخ‌شناسی قومی و حیات ملی

هسته مرکزی شهرهای اولیه ریخته می‌شود، که از آن جمله می‌توان به شهر اورمیت یا اورکمی و معبد ایریزوتا و همچنین به دیگر معابد در منطقه اشاره کرد، و در خصوص شکل‌گیری تمدن و سازمان حیات اجتماعی در منطقه می‌توان به آثار به دست آمده از گوی‌تپه نزدیک اورمیه اشاره کرد که، برخلاف ادعای دیاکونوف که آنها را متعلق به مادها دانسته – باید متذکر شد که شکل‌گیری تمدن مادها در منطقه در اوایل هزاره اول قبل از میلاد مسیح است – نوع اشیاء و ساختار جامعه و وجود ابزار کار و شکل تقسیم کار و سازه و ساخته‌های سفالینه و، مهمتر از همه، وجود گورهای دسته جمعی نشان‌دهنده تمدن ویژه در این منطقه است. اگر چه، به دلیل تغییر متمادی حکومتها و حاکمیت قومهای مختلف بر منطقه، یک نوع پوشیدگی تاریخی و در عین حال درهم فرورفتگی تمدنی و فرهنگی در منطقه به وجود آمده و در هر گوشه و کنار آن می‌توان سنگ‌نبشته‌های بسیار زیاد و فراوانی از اقوام مختلف چون اقوام ایدالی، ماناوی، و اورارتوبی یافت، در تحلیل و گمانه‌زنی، عمر تمدنها را برابر اسناد تاریخی^۱ می‌توان گفت از هزاره سوم قم تا هزاره دوم قم است. اکثر اقوام و تمدن‌های مناطق دیگر چندان آشنایی و الفتی با اسب نداشتند (سومریان از الاغ استفاده می‌کردند و آشوری‌ها نیز همین‌طور)؛ از اوایل هزاره اول قم است که اسب وارد اردوی لشگر آشوری‌ها می‌شود، و همین امر عمدۀ علت اصلی حمله سپاهیان آشور به منطقه آذربایجان غربی بوده است، چرا که علاوه بر مراتع سرسبز و کاشت گسترده‌گندم و کانالیزه کردن آب، پرورش اسب وجود تاکستانهای گسترده از عمدۀ محصولات و فعالیتهای مردم ناحیه بوده. چنانکه سارگون دوم در گیزارش هشتم

۱. نک به: به گزارش باستان‌شناسی گوی نپه اورمیه.

خاستگاه قومی و حیات ملی | ۲۳ |

جنگهای خود می‌نویسد: «در ساحل کپوتا (در ریاچه اورمیه)، معبد ایریزو نا را ویران [کردند] و شهر را سوزانده و زنان و دختران بسیاری را به اسیری گرفته و اسب و غلات بسیار یافته و شراب چون جوی آب گوارا نوشیدند.» چنان تعبیری در خصوص وضعیت ساختار تمدن کمتر ناحیه‌ای دیده شده است. وجود غلات، اسب، و شراب نشان‌دهنده وضعیت فرهنگ و تمدن کشاورزی متكامل و پیشرفته است. بجز این گزارش، ما در ونیداد، باب اول، در خصوص معرفی سرزمین آریایی‌ها، در فقره ۱۱ به نام «اوروا» سرزمین سبز بر می‌خوریم:

من که اهورا مزدا هستم یکی از بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم، هشتم اورایی پر از سبزه است^۱

با توجه به سلسله بیان و توصیف شهرها در ونیداد و خصوصیات بیان آن در توصیف سرزمین اصلی آرایی، می‌توان حدس زد که منظور همان جلگه و شهر «اورمیت یا اورمیه» است که، در اسناد آشور، مردم آن به خردورزی، فلزکاری و فن‌آوری بسیار متكامل، وزراعت و پرورش اسب ذکر شده‌اند.^۲

بعد از گذر از دوران مادرسالاری است که نهادهای متكامل حکومتهاي قومی در نواحی مختلف استان آذربایجان غربی به طور مستقل و مشخص شکل می‌گیرد: نواحی شمالی استان تا دشت‌های شهر

۱. سید محمد علی حسni داعی‌الاسلام، ترجمه ونیداد، صحیفه، ۱۳۲۷؛ گفته می‌شود که جزئی از اوستا است، اما بهتر است گفته شود کتابی است در قوانین رسم و رسوم مردم چادرنشین آرایی، و می‌توان گفت مانده از دوران ماقبل تاریخ است که در عهد ساسانیان دوباره بازنویسی شده است.

۲. ا.م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷، ص ۱۳۴.

[۲۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

سلماس جزء سرزمین اورارتلو، که در کتیبه‌های آشوری آنجا را «سان‌گی بوتو» (San-gi-butu) خوانده‌اند^۱ نواحی جنوبی از دشت سلدوز به بعد جزء سرزمین اقوام مانا و کیمر^۲ نواحی مرکزی به دلیل محصور بودن میان دریا و کوهستانهای مرتفع که بیشترین پوشیدگی تاریخی را دارد، سرزمین ایدا و جزء حکومت با اوری و دارای هفت ساتراپ^۳ نشین بوده است. با وجود این، در خصوص نوع و حاکمیت قوم مشخص در این ناحیه اختلاف نظر وجود دارد و از اقوام مختلفی چون آلابریی، کوتی، کیمری، سکایی، هیتی، کاسی، و هیلیزان (گیلیزان) نام برده شده است که بیشترین تأکید و هم رأیی بر روی حکومت با اوری و قوم هیلیزان است. اما از اقوام اورارتلو، آشور، و مانا آثار و سنگ‌نبشته‌های زیادی در اطراف اورمیه مانده که حکایت از یورش و تاراج اورمیه و حاکمیت کوتاه‌مدت آنان بر این ناحیه است، که تمامی این یورشها به منظور دستیابی بر ثروت منطقه بوده است.

از حدود سالهای ۶۵۰ قم به بعد، با رشد و گسترش و قوام حکومت اقوام ماد، شکل حکومتهای منطقه تغییر یافت و نوع استقرار آنان در منطقه و موطن اقوام نیز دگرگون شد. بخصوص بعد از شکست و رانش سکاها، که از اقوام ایرانی ساکن رود ارس بودند، و بعد از آن محاصره نینوا و تسخیر آن در سال ۶۱۷-۶۱۴ قم و شکست سنگین آشور، حکومت ماد، با برچیدن حکومت اقوام دیگر، بر منطقه وسیعی از فلات ایران حاکم شد. همان‌طور که آشوری‌ها نیز ذکر کرده‌اند، ماد دو قسمت

۱. آثار یافته‌شده در بسطام خوی و همچنین سنگ‌نبشته‌های اورارتوبی در منطقه و گزارش جنگهای آشور.

۲. آثار یافته‌شده از تپه حسنلو و نقوش روی جام زرین آن.

۳. اسناد مکشفه از گوی تپه و پخش قلعه و سنگ‌نبشته‌های پراکنده در سطح منطقه.

خاستگاه قومی و حیات ملی | ۲۵ |

بود: ماد بزرگ و ماد کوچک، که ماد کوچک بیشتر بر نواحی آذربایجان تسلط داشت که بعدها «آتروپات یا آذراباد» گفته شد.

با وجود این، بجز مدارکی اندک – از جمله فخرگاه (آتشگاه) موجود در نزدیکی مهاباد که بسیاری آن را مانائی می‌دانند، و همچنین تلی معروف به «تل مادی» در نزدیکی سلماس و آثاری دیگر – مدارک چندان مستندی در حاکمیت مادها بر نواحی شمالی و کرانهٔ غربی سواحل دریاچهٔ اورمیه و تا حدی جنوب آن دیده نمی‌شود. و از استناد یافته شده چنین بر می‌آید که سرزمینهای شمالی و سواحل غربی تا مدت‌ها مستقل و گاه زیر سلطهٔ ارمنستان (پادرس) و گاه در سلطهٔ مادها بوده است، و چنین وضعیتی، به دلیل شرایط جغرافیایی آن، همچنان در دوران بعد از میلاد مسیح با تشکیل حکومت هخامنشی و بعد پارتی ساسانی برقرار بود، که حمده حضور آنها جنگهایی به خاطر تسخیر و مقید ساختن ارمنستان بود، و نواحی پایین دست رود ارس در سلطهٔ ساتراپ نشین ماد یا حکمرانان برگزیده از طرف حکومت مرکزی ایران قرار داشت. اما تسلط عمدۀ بر منطقهٔ آذربایجان غربی از یک تیرگی و پوشیدگی تاریخی برخوردار است و از متن بعضی استناد و سفرنامه‌ها چنین بر می‌آید که مدتی نیز زیر سلطهٔ روم شرقی قرار داشته است؛ به طوری که در گزارش کشیش یا هوب (کتابخانهٔ ملی فلورانس)، اورمیه جزء نواحی (آشور و ارمنی) مسیحی نشین ذکر شده و از تعداد آشوری‌های نسطوری و ارمنی‌های گریگوری و کردّهای سنی سخن رفته است – ولی اشاره‌ای به اقوام آذری نیست. در بررسی عمیق منابع و گزارش محققان نیز، از تأمل در قواعد دگردیسی جوامع و تغییرات جمعیتی (کوچها و مهاجرتها و جنگها) و سایر مسائل دیگر چنین بر می‌آید که در منطقهٔ آذربایجان غربی سکونت و استقرار اقوام ترک‌زبان از اواخر قرن دوازدهم میلادی به بعد شروع شده

[۲۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

است، و اختلاط آنها با اقوام آذری و هماهنگی سیلا بهای واژگان مشترک در زبانها کم کم زبان ترکی و قوم ترک را بر منطقه مسلط ساخت، که در طول زمان، در دگرگونی جمعیتی و رشد توسعه جمعیتی مردم ترک بر منطقه مسلط شدند. اما در روند شکل‌گیری و گسترش آنها هیچ سندی بجز سفرنامه‌های اندک و دیوان شاعران و آثار مانده از حکومتهای منطقه و گاه شهرها در دست نیست؛ جز در زمان صفویان که «جنگهای چالدران» مشخص‌کننده حدود جغرافیای کشور بود و بعد در زمان افشار و حضور نادرشاه افشار در منطقه و تعیین حکمران ماکو، خوی، اورمیه، و ساوجبلاغ، به نقل از تاریخ افشاریه، سند چندان محکمی در دست نیست. در اواخر دوران حکومت قاجار نیز، سلماس و اورمیه همچنان جزو مراکز مسیحی‌نشین و مورد توجه مراکز تبلیغی مذاهب بود، و تلاش مروجان کلیساها نسطوری و آمدن پروتستان نسطوری امریکا و خواهران لازاریست فرانسوی و نمایندگان کلیسای ارتدوکس روسیه و همچنین کلیسای کنتربری انگلستان، زمینه رشد و گسترش توان اقوام مسیحی را در منطقه زیادتر کرد، و تحت فشار همین عوامل بود که، با ازدیاد جمعیت اقوام آشوری و ارمنی و کوچ آشوری‌های جیلو از ترکیه، آشوب و بلوای جنگ داخلی قبل از جنگ جهانی اول و ادعای ارضی آشوری‌ها و اعلان حکومت آنها در اورمیه، سلماس، و نواحی دیگر دیده می‌شود. جالب است که در هر برهه و زمانی، به دلیل سیاست دول قدرتمند جهان و نیروگرفتن یکی از اقوام منطقه، آذربایجان غربی جزء امیال و آرزوهای استقلال طلبانه آنها قرار می‌گیرد. باید دقت و تعمق کنیم که علت این امر در چیست. آیا در عدم همبستگی و ناهمانگی زیستی میان اقوام است؟ یا در عدم تساوی و رعایت حقوق مساوی تمام مردم اقوام منطقه به یکسان است؟ یا عمدۀ عامل تضاد در مبانی عقیدتی و

خاستگاه قومی و حیات ملی [۲۷]

ویژگی قومی است؟ یا مهمتر از همه، مشکل اصلی در عدم وجود یک مدیریت قوی و آگاه و سازمان حکومتی بی طرف است که تمامی مسائل را به عدالت برگزار کند و تمامی اقوام را یکسان بینند؟

به اعتقاد بسیاری از معبران علوم اجتماعی، تمامی تضادهای میان اقوام و گروههای اجتماعی بیشتر از بیرون تبلیغ و حمایت می شود، و گرنه مردمان به زیستن در کنار هم، بی توجه به تمامی تضادها، خوی گرفته اند. حال این سؤال مطرح می شود که گسترش توان مدیریت جامعه و توجه به نهادی کردن باورهای ملی باعث وحدت و پیوستگی ملی نخواهد بود! تا با انبساط خاطر و امید بیشتر، به جای اندیشه و تلاش در مسائل قومی و چون زبان و فرهنگ قومی، در سطح وسیعتر و گسترده تر در مبانی و گسترش فرهنگ و زبان ملی و اهداف انسانی و جهانی تلاش کند.

۳. انسان‌شناسی جامعه مطالعاتی (ریخت‌شناسی انسانی)

در زمینه شاخصهای آناتومیک (تنه) مردم هر یک از اقوام و فرق آنها با اقوام دیگر نمی توان به صورت کامل و مستند نظر داد و افراد یک قوم را به دلیل پاره‌ای از مشخصه‌ها از قوم دیگر جدا کرد، و این امر به دلیل اختلاط و آمیختگی است که در درازای تاریخ بین اقوام روی داده است، به گونه‌ای که اکنون نمی توان به صورت قطعی و به یقین گفت که افراد این قوم دارای چنین مشخصاتی هستند، مثلاً رنگ چشمانشان سبز است یا عموماً موهای مجعد و دماغ باریک دارند. با وجود این، در گمانه‌زنی ژرفی که انجام دادیم، مردم هر یک از اقوام را از لحاظ مشخصات ویژه جسمی، جدا از مشترکات زیادی که دارند، بخصوص از لحاظ تنه بازشناسی و ویژگی بارزی که افراد این اقوام را از هم جدا می کند مشخص کردیم.

۱. مردم آذربایجانی‌ها دارای صورتی نسبتاً گرد، موهای خرمایی تیره،

[۲۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

پوست قهوه‌ای کم رنگ (گندمگون)، چشمانی عموماً قهوه‌ای، دماغی نسبتاً بزرگ و گونه‌های استخوانی، و قامتی متوسط با تنہ‌ای بلند و پاهای کوتاه‌اند. گاه در میان آنها اندک زن و مردانی با مشخصات متفاوت دیده می‌شود که دارای موهای زرد طلایی (بور) و چشمان سبز بلوطی و قامتی استوار با پاهای بلند و تنہ‌ای هماهنگ هستند. این گروهها بازمانده از نسل آذری‌های اصیل باستانی ساکن این منطقه‌اند، و گرنه عموماً به دلیل اختلاط ژنتیکی و تأثیر ساختار محیطی دگرگون شده‌اند؛ به گونه‌ای که از اقوام ترک خزر و هون، نه چشمان بادامی مانده و نه قد کوتاه و موهای سیاه و صاف.

از لحاظ اخلاقی و تیپ رفتاری، آذری‌ها مردمی صاف و پاک و حساس، ذهن‌گرا، و شعردوست و عاطفی هستند. استعداد ابزارمندی و کشاورزی و دادوستد دارند و دارای زبان مشترک و گویش‌های مختلف هستند.

۲. آشوری‌ها. مردم آشور بیشتر از لحاظ خصوصیات جسمی به اقوام آرامی و سامی سواحل مدیترانه و بین‌النهرین شبیه‌اند. اکثرآ دارای پوستی گندمگون و تیره و چهره‌ای گرد با چشمان قهوه‌ای تیره و دماغی دراز و شانه‌های کوچک و باسن پهن و پاهای کوتاه هستند؛ موهای مجعد قهوه‌ای تیره دارند و شاخص عمومی آنها دماغ تیز و باریک و مردمک شفاف چشمان آنهاست، که نمی‌توان از درون آن چیزی فهمید. از لحاظ فرهنگی، مردمی تندخو و زودجوش و خودمحور و پندارگرایند. جزء اقوام بسته‌اند و زبان شاخص و خصوصیات قومی خود را حفظ کرده‌اند. با وجود پذیرش آیین مسیحیت، تلاش در حفظ فرهنگ و صلابت قومی خود دارند. دوستدار تعریف و تمجید و قدرت هستند، و از آشوری‌بودن و گذشته تاریخی خود خشنودند.

خاستگاه قومی و حیات ملی | ۲۹ |

۳. ارامنه. این قوم جزء اقوام باستانی این منطقه است که، مثل اقوام آشوری و کرد، تا حدودی از لحاظ خصوصیات جسمی چندان دگرگونی نپذیرفته است. از لحاظ جسمی، تمام خصوصیات اقوام دیگر را دارد. اما مشخصه اصلی جسمی این اقوام عموماً تیرگی و سیاهی موها و فاصله میان دو چشم و صورت گرد و پهن آنهاست. ارتفاع تنہ و پاهای آنها در بررسی قامت یکسان است. مردمی با خصوصیات فرهنگی اصیل و ویژه، بسیار هنردوست و شعرپرور، و ابزارمند هستند. عموماً روابط اجتماعی خوبی دارند، دوستپرور و مهربانند، و به همکاری و تعاون بسیار توجه دارند.

۴. کردها. مردم کرد به دلیل شرایط جغرافیایی زیست بومشان کمتر دگرگون شده‌اند و، جدا از طوایف زیاد، آنها دارای خصوصیات ویژه یکسانی هستند. از لحاظ جسمی، دارای قامتی متوسط، پاهای بلند و باریک، تنہ‌ای پهن و قوی، صورتی کشیده، دماغی باریک، موهای قهوه‌ای روشن و گاهی زرد بلوطی، و چشمانی سبزند. پشت سر آنها، چون آشوری‌ها، صاف و بالای آن کمی تیز و قسمت ملاج پهن است. مردمی برومند و زیباروی هستند. از لحاظ خصوصیات فرهنگی، بیشتر قومی درون‌گرایند و در حفظ زبان خود، که جزء زبانهای اصیل هندواروپایی و باستانی ایران است، بسیار کوشیده‌اند. مردمی با احساسات پاک و غرایز اولیه‌اند که در تداوم زیست قبیلی، به دلیل عدم دگرگونی ساختار اجتماعی، همچنان این خصوصیاتشان حفظ شده است.

در جمع‌بندی نهایی در بنیاد فرهنگ و تفکر و اندیشه هریک از اقوام، جدا از اشتراکات فرهنگی گسترده در زمینه رعایت آداب و رسوم اجتماعی و آیین و اعیاد مشترک، چند عنصر از جمله عنصر زن و دخالت مستقیم او در تولید اجتماعی و عناصری چون آب و آتش و حیواناتی چون

| ۳۰ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

اسب، سگ، گرگ، و ماهی نقش عمدہ‌ای دارند و، در این میان، در فرهنگ معنوی آنها عشق جایگاه مخصوصی دارد. ولی به یک امر عمدہ باید توجه کرد و آن ویژگی اعتقادی و دین و مذهب این اقوام است. دو قوم آذری و کرد مسلمانند و دو قوم آشوری و ارمنی مسیحی هستند؛ اما مذهب هر یک از آنها با هم فرق دارد. آیا تضاد دینی و مذهبی عمدہ تلاش این اقوام برای حفظ استقلال و ویژگی خاص مشخصه قومشان نبوده است و شاید هم نوعی استقلال رأی و مقاومت در برابر پیوستگی؟ اینک به بررسی کامل هر یک از اقوام می‌پردازیم.

فصل دوم

تبار اقوام

۱. آذربایجانی‌ها کیستند؟

گذشته و تاریخ سرزمین و تبار مردم آذربایجان

در میان اقوام ایرانی شاید نام کمتر قومی به اندازه قوم آذربایجانی و مردم آذربایجان به گوشها آشنا باشد. اما اینکه آذربایجانی‌ها کیستند و تبارشان کیست و از کجاست نیاز به بررسی عمیق و تحقیقی ژرف و بنیادین دارد. میان محققان در زمینه گذشته و تبار قوم آذربایجانی‌ها اتفاق نظر نیست: گروهی آذربایجانی‌ها را از تبار قوم ماد می‌دانند، گروهی از تبار مانائی، بسیاری آنان را آذربایجانی و پارسی و زیانشان را جزو زیانهای هند و آریایی (هندواروپایی) می‌شمارند، و گروهی دیگر آنان را ترکان آسیای میانه می‌دانند که در اوایل قرن دوازدهم میلادی به منطقه آذربایجان کوچ کرده و ساکن شده‌اند و مردمان و ساکنان قدیمی منطقه کم کم در آنها ادغام شده

۳۲ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

و از بین رفته‌اند.

با توجه به این همه اختلاف نظرها، براستی آذربایجانی‌ها کیستند؟ بنابه یافته‌های حاصل از کاوشهای باستان‌شناسی در مکانهای باستانی گوی تپه اورمیه، تپه حسنلو نقده، یانیق تپه تبریز، و زیوه سقز، به طور دقیق منطقه آذربایجان و بخصوص نواحی غربی سواحل دریاچه اورمیه جزو مناطق اولیه شکل‌گیری حیات و تمدن بوده و قدمت شش‌هزار سال و بیشتر را در خود دارد. بنابه همان اسناد و سنگ‌نبشته‌ها و اشیاء حاصل از کاوشهای باستانی، پیش از کوچ آریایی‌ها به فلات ایران، آذربایجان، بخصوص منطقه آذربایجان غربی، شمال آن منطقه زیست قوم اورارت، منطقه مرکزی آن جزء منطقه زیست اقوام هوریان (هیلیزان)، و جنوب آن جزء منطقه زیست مانائی، و همچنین نواحی کوهستان آن تا سقز کردستان جزء منطقه زیست قوم کوتی و نواحی شمالی آذربایجان، بخصوص مایین باکو - آستارا، اردبیل، جزء منطقه زیست سکایی، قسمت بالای رود ارس از آن اسکیت، و نواحی مرکزی جزء منطقه زیست اقوام هیتی (هیتیان) بوده که بعداً جزء منطقه استقرار اقوام ماد و حکومت ماد بوده است. اما در این امر که مناطق مختلف آذربایجان هر از چندگاه جزء منطقه و زیرسلطه یکی از اقوام بوده است شکی نیست. ولی حضور حاکمیت اقوام و سلطه نظامی صرفاً دال بر تغییر عمدۀ جمعیت ساکن مناطق نبوده، بلکه از لحاظ مبادلات فرهنگی و آداب و رسوم نقش عمدۀ‌ای داشته است، بخصوص در نوع زبان و واژگان کاربردی و دین و خدایان مورد پرستش و غیره. با عنایت به شکل زیست و نواحی زیست و نوع زبان و جریان گردش زندگی و ساختار اجتماعی، می‌توان گفت و حدس به یقین زد که ریشه و اجداد و تبار قوم آذربایجان مانائی بوده که بعدها بر اثر سلطه مادها در درون آنها جذب شده و طی گذر زمان با آنها آمیخته و

[۳۳] تبار اقوام

جزئی از قوم ماد گردیده و از بین رفته‌اند. لذا در بررسی تبار اقوام آذری، اشاره به آذری‌های باستان بدون ارائه سند و آثار مادی و معنوی، ساخت حکومتی و اجتماعی، نوعی ذهن‌گرایی مخصوص است و، برابر نقشه‌های جغرافیایی که ارائه شده، نام اقوام و حکومتها و منطقه جغرافیایی زیست آنها در هزاره قبل از میلاد ذکر شده است.



محل سکونت تقریبی گروههای قومی در آغاز هزاره اول قبل از میلاد مسیح در شمال و شمال غربی ایران (آذربایجان)

[۳۴] تاریخ‌شناسی قومی و حیات ملی

در خصوص شناسایی اقوام مانائی که ریشه و تبار اصلی آذری‌ها هستند، برابر اشیای مکشوفه از گوی تپه و بخصوص تپه حسنلو و نقوش جام حسنلو، این قوم مردمی صنعتگر و کشاورز بوده‌اند و بخصوص امر دامداری و پرورش دام میان آنها رواج داشته و چهارپایانی چون گوزن و بز (قوج) برای این قوم شکل سمبولیک داشته و مقدس بوده‌اند، همچنان‌که خورشید، هوا، خاک، و آب هم مقدس بوده‌اند. زبان این قوم جزو زبانهای آلتایی بوده و بعدها بر اثر تماس با اقوام مهاجر از آسیای میانه و قبایل ماد تغییر یافته است و، با وجود این، تأمل در واژگان و اسماء موجود در زبان مانده و مکشوف از این اقوام و کتبیه پادشاهان آشور نوعی شباهت آوازی و صوتی را با زبان آذری نشان می‌دهد؛ مانند آخسری، پل خالو، گیزیل بوندا، کیشه‌سو، و غیره.



بخشی از زینت طشتی مفرغی با تصویر مانايان یا گيلزانيان،
گنجينه زيویه (манا) قرن هشتم (?) ق.م.

زبان مانائی دارای خط بوده و خط آن سرگرفته از خط اورارتوبی و نوعی میخی هیروگلیف بوده است. نزدیکی زبان مانا به زبان مردم

تبار اقوام | ۳۵

هوریانی که در ناحیه مرکزی سواحل غربی دریاچه اورمیه می‌زسته‌اند، و نزدیکی و همسانی زبان آنها با زبانهای ایلامی، نوعی شباht بسیار نزدیک را با زبانهای اورال و آلتایی نشان می‌دهد. کمی به این واژگان باستانی مشترک ایلامی – هوریانی و مانائی، که ریشه در زبانهای آلتایی و اورال دارند، توجه کنید:

آت (اسب)، آت آدا، آتا (پدر)، اوون تاش گال، تاش (برادر)، انگورتا (انگور)، گون (آفتاب)، گیزیل بوندا و

در تصاویر نقش شده بر روی ظروف (جامهای سفالین و مفرغین) به دست آمده، نقش خنیاگری با سازش دیده می‌شود که شباht بسیار نزدیک آن با ساز زنان و عاشقان معاصر آذربایجان بسیار قابل توجه است، بخصوص نحوه در آغوش گرفتن ساز و طرز نواختن آن.



خنیاگر مانائی در لباس آلتای

از لحاظ معماری در زمینه بومشناصی هم، مقایسه آثار به دست آمده از بسطام خوی و معماری خانه‌های به دست آمده از تپه حسنلو با معماری خانه‌های روستایی موجود در آذربایجان غربی، نوعی همشکلی از لحاظ نقشه و ترکیب بنا و مصالح استفاده شده و مجموع و فشرده بودن یکسان آن را نشان می‌دهد، و انسان در افسون این معنی متغير می‌شود که این همه سال چرا تغییر فاحشی در معماری بومی و خودانگیخته و مصالح ساختمانی و نوع و محل معماری ساختمانها روی نداده است. آیا زمان

[۳۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

ایستاده است، یا ما متحول نشده همچنان گیج در طلس گذشته به سر می‌بریم؟ وجود چنین شباهتها یی نیاز به تفکر و بازاندیشی دارد.

از سال ۶۵۰ قم، بعد از تسلط اسکیت‌ها بر منطقه، حکومت اقوام مادی کم کم نظم و نیرویی تازه گرفت و کلیه حکومتهاي قومی منطقه را منکوب و زیر سلطه خود درآورد و در سال ۶۱۲، با شکست سنگین قوم آشور و تسخیر و غارت و ویرانی نینوا، پایتخت قوم آشور، دوران تسلط و حکومت مادها در منطقه، در جهان متمن آن روزگار، آغاز گردید. شکست آشور و سقوط شهر نینوا، که شرح ملال آور آن را ناحوم بنی در کتاب عهد قدیم به تلخی ذکر کرده است، یک واقعه بسیار تأثیرگذار در تاریخ ملل و تمدن روزگار گذشته و همراه با دگرگونی فاحشی در تمدنهاي بعدی شد. بنابه نوشه‌ها، تخمیناً محاصره نینوا سه ماه طول کشید و در هفتة آخر ماه سوم؛ البته بنابه روایتهايی، مدت محاصره بیش از



طرح خانه‌ای در دوران باستان مربوط به اقوام اورارتو
(تصویری خیالی بر اساس آثار تاریخی بسطام خوی).



خانه‌ای روستایی در روستای بسطام کنونی خوی

یک سال بوده که در این مورد نمی‌توان چندان به اطمینان رأی داد؛ تاریخ گده نیز این امر را تأیید نمی‌کند. چرا که لشگرکشی و محاربه و سایر مسائل خود نیازمند تدارکات گسترده است. البته می‌توان پذیرفت و باید هم پذیریم که شروع جنگ مادها با آشوری‌ها از سال ۱۵۶ قم آغاز شد، بتدریج با شکست و عقب‌نشینی آشوری‌ها، که از سوی دیگر با سپاه پادشاه بابل درگیر بودند، تا سال ۱۲۶ قم طول کشید. در ماه اوت سال ۱۲۶، محاصره نینوا تکمیل می‌شود و در هفته آخر همان ماه، شبانه، سدهای خاکی رودخانه شکسته و آب رودخانه به سمت حصارگلین شهر نینوا هدایت می‌گردد، و بعد از شکستن حصارگلین و ورود سربازان مادی و بابلی، شهر غارت و به آتش کشیده می‌شود و پادشاه وقت آشور ساراک خود و خانواده‌اش را در آتش می‌اندازد و خودکشی می‌کند. همان‌طور که گفتم، با سقوط شهر نینوا، حادثه و اتفاق بسیار مهم و تأثیرگذاری که موجب تغییر و دگرگونی تاریخ گردید به وقوع پیوست. معبران عامل

[۳۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

شکست تمدن آشور را، که یکی از پیشرفته‌ترین تمدن‌های بشری را در ناحیه به وجود آورده و قدرتمندترین سپاه و ثروتمندترین شهرها را فراهم ساخته بودند، در سه عامل عمدۀ می‌دانند:

۱. رقابت اقوام دیگر و کینه و نفرت آنها از اقوام آشور و اتحاد و تلاش آنها برای رهایی از سلطه و تهاجم و قتل و غارت و اسارت هر از چند گاه سپاه آشور که بیشتر جنبه اقتصادی و تجارتی داشت.

۲. اختلافات درونی مردم آشور و رقابت مداوم سران آنها با هم، بخصوص دولتمردان آشور که اکثراً صاحبان ثروت و تجارت هم بودند، همزمان با نیروگرفتن اقوام دیگر.

۳. از بین رفتن جاذبه‌های اقتصادی نینوا و تغییر آهنگ تجارت با رشد کشتیرانی در منطقه و رشد توسعه شهرهای قسطنطینیه، آتن، اسکندریه، و سارد در کنار دریای مدیترانه و رونق تجارت در آنها باعث شد که کم‌کم تجار آشور و نینوا و همچنین صنعتگران بدان شهرها کوچ کنند و شهرهای نینوا و آشور موقعیت و توان قبلی خود را از دست بدند و روزبه روز ضعیفتر و ناتواتر شوند.

البته دلایل دیگری نیز چون آرایش قوای اقوام، تغییر ساختار زندگی و پیوستگی و توسعه سرزمین بعضی از اقوام، و بسا مسائل دیگر را می‌توان ذکر کرد.

با نابودی آشور، قوم ماد بر منطقه وسیعی از شمال فلات ایران و سرزمین‌های بین‌النهرین تا دریای سیاه دست یافت و تقریباً به مدت ۱۵۰ سال بر منطقه و بخصوص بر شمال ایران مسلط بود و طرز نوینی در آین حکومتی و دولتمداری به وجود آورد، و کم‌کم شکل زندگی یک جانشینی تغییر یافت و توسعه آبادیها و بخصوص شهرها مورد توجه قرار گرفت – که این امر بیشتر تحت تأثیر فرهنگ پیشرفته اقوام مانائی

تباد اقوام | ۳۹

که در میان مادها ادغام شده بودند و اورارتوبی که کشاورزان و صنعتگران مبرزی بودند، و نمونه بقایای ترمعه و کانالهای آب آنها در نزدیک بسطام خوی هنوز باقی است، و فرهنگ آشور بود. در چنین تمدنها بی، شهر بیشتر یک روستا - شهر خدماتی، نظامی، کشاورزی، و تجاری است که امر کنترل مسائل اجتماعی و نظم آیین دینی و حکومتی میان مردم را به عهده دارد، و اکثر روستاهای مجموعه‌های کوچک پراکنده و بسیار محدود در اطراف شهرها هستند. لذا در فاصله‌های دور از شهر، بیشتر دژها و روستا-شهرهای کوچک کلی انسانی را همراه دارند. بنابراین، پایتخت هر قومی بیشتر مرکز سیاسی - دینی و تجاری - نظامی است که بزرگان قوم، همراه با فرمانروای قوم، در تعیین اداره امور سرزمین نظارت دارند.

زبان قوم ماد از زبانهای ایرانی متأثر از زبانهای اقوام آسیایی میانه و اقوام منطقه بوده است. قوم ماد اولین قوم ایرانی است که، بعد از مانائی‌ها، با تشکیل حکومت مرکزی و ساختن پایتخت خود هگمتانه، نخستین شهر سیاسی و نظامی حکومتی را به وجود آورد.

کلمه «ماد» که به زبان آشوری «ماتای» (مادایی) و به یونانی «مدی» (مدیا) و به پارتی «مات» و به زبان پارسی «ماده» گفته شده است، به مجموعه اقوامی گفته می‌شود که پایه اصلی حکومت مرکز سیاسی را در بین قبایل آریایی و دیگر ساکنان منطقه مستقر ساخت و به مدت ۱۵۰ سال، تا ۵۵۰ قم، بر سرزمینهای وسیعی حکومت کرد. در پایان دوران حکومت آزاده‌اک^۱ (آستیاگ) و شکست او از کوروش فرزند ماندانا (ماندان)، دختر

۱. ایشتربویگر، به یونانی آستراگس (Astyages)، به فرانسه آستیاز، آخرین پادشاه (۵۸۴-۵۵۰ قم) ماد. نام او را آزاده‌اک نیز ضبط کرده‌اند. – ن.

[۴۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

کیاکسار (کواکس)، بر حکومت مادها خاتمه داده شد. اهمیت حکومتهای ماد در گسترش تمدن پیشرفته مانائی، ایجاد حکومت مرکزی و ارتباط مستمر با ساتراپ‌نشین‌ها و حکومتهای هم‌جوار، چون ارمنستان، بابلیان، کیمیریان، ولیدیان، و ساتراپ‌نشین پارس، و گسترش تجارت و مبادلات اقتصادی در منطقه بوده است، که با شکست آستیاگ از کشور تازه تأسیس پارسی هخامنشی کم‌کم تجزیه و به ساتراپ‌نشین‌های متعدد و مجزا تقسیم شد. گفتیم که ماد از لحاظ جغرافیایی بر دو قسمت تقسیم شده بود: ماد بزرگ شامل نواحی همدان، کرمانشاه، تهران، ری، قزوین، زنجان، و رشت بود، و ماد کوچک شامل نواحی آذربایجان و قسمتی از اران بود. بعد از تسلط پارسیان و گسترش دین زرتشی، هر یک از مادها به ساتراپ‌نشین مستقلی تقسیم شد که بعدها ماد کوچک، بنابه نوشته استрабو^۱، جغرافیدان و مورخ یونانی، به آتوربایگان (آتورپاتکان) تغییر نام داد. استрабو می‌نویسد:

چون دورهٔ پادشاهی هخامنشی با حملهٔ اسکندر مقدونی بر ایران به پایان آمد و اسکندر بر سرزمین ایران دست یافت، سرداری به نام آتورپات در آذربایجان برخاست و آن سرزمین را، که بخشی از خاک ماد و به نام ماد کوچک معروف بود، از افتدان به دست یونانیان نگاه داشت، و آن سرزمین به نام «آتورپاتکان» خوانده شد. و آتروپات حکومت آذربایجان را به عهده گرفت.

از نوشته‌های استрабو چنین بر می‌آید که آذربایجان یوغ زیردستی بیگانگان را به گردن نگرفته و با تدبیر آتورپات استقلال خود را نگاه داشته و در زمان اشکانیان و ساسانیان نیز از دیگر ولایتهای ایران جدا و

۱. Strabo، یا استرابون (ح۶۳ق.م - ح۲۰م). - ن.

[۴۱] تبار اقوام

ساتراسبخشینی مستقل بوده است، و در کتبیه پهلوی که در سال ۱۹۲۹ کشف و خوانده شد، شخصی به نام بایزوس خود را تحصیلدار و بازرس مالیاتی آذربایجان در زمان انوشهیروان معرفی کرده است.

اما در خصوص نسبت نام آذربایجان با آتروپات، باید به این امر مهم یعنی تأثیر فرهنگ مانها و وجود خدایان (خورشید، ماه، آب) در ادیان آنان اشاره کرد؛ بعد از تغییرات بنیادین در حکومتهای منطقه و بخصوص شکست آشور و استقرار حکومت ماد، میان مردم منطقه سواحل غربی دریاچه اورمیه، که همان طور که قبل‌گفتیم جزو مکانهای اصلی شکل‌گیری تمدن‌های باستانی بوده، خیزش‌های فکری روی داده است که مهمترین آنها خیزش زرتشت پیامبر دین اهورایی است که با کتاب خود اوستاویان فلسفی جدیدی از دیالکتیک حیات و تضاد - اضداد طرز نوینی بر محوریت، پندار، گفتار، و کردار نیک به راه انداخت و چهار عنصر اصلی حیات، برگرفته از فرهنگ نیاکان خود (مانانی) و بخصوص مردم سرزمین موطن خود (ایدا، هیلیزان)، یعنی عناصر «باد، خاک، آب، و آتش» را مقدس و منشأ حیات شمرد. مقدس شمردن عناصر فوق و شکل‌گیری اعیاد و رسمها در دایره وجود عناصر فوق، بخصوص آتش نگهبان پاکی و روشی و دشمن اهربیمن، با توجه به آب و هوای معتدل و سرد منطقه بسیار مهم بود. لذا آذر (آتش) و شکل‌گیری آتشکده می‌توانند در نامیدن سرزمینی وسیع به نام آذربایجان مؤثر باشند.

همان‌طور که اگر کمی دقت شود، آذربایجان یا آتورپاتکان که یک کلمه شمرده می‌شود، در اصل از سه کلمه تشکیل شده است:

آذر - آتور: به معنی آتش (به زبان پهلوی)؛

بای - پات: پاییدن، نگهبانی (زبان پهلوی)؛

گان - کان: جای، مکان.

[۴۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

که مجموعه آنها را «آذربایجان یا آذربادگان و آتوربایگان» گفته‌اند. ایالت ساترآپ‌نشین آذربایجان در تمام ادوار حکومتهاي اشکاني و ساساني هميشه جزئی از سرزمين فلات ايران بوده است. اما در خصوص نوع حکومتهاي محلی و بخصوص طرز زندگی مردم آذربایجان غربي چندان اطلاعات دقیقی در دست نیست. تنها از گزارش اریکس بازیروکس^۱، روحانی دربار روم شرقی مستقر در آسیای صغیر، می‌توان به جريان دگرگونی و حرکت و تغیير جمعیتی نواحی مختلف و بخصوص مسيحيها (آشوری‌ها و آراراتی‌ها) پی‌برد. وی در گزارش خود از کوچ اقوام ارمنی از نواحی دمشق به سمت ارمنستان، و همچنین از استقرار اقوام آشور در نواحی دریاچه وان و کوهستانهای اطراف آن و همچنین سواحل دریای سیاه صحبت می‌کند و در صفحه ۱۷ از گزارش سوم خود اشاره به دریاچه کپوتا و شهر ایدا و اورمیتا دارد و در همان گزارش از حضور اقوام کوهنشین کاردا و همچنین از مهاجرانی صحبت می‌کند که از نواحی اورال و آن سوی کوههای بلند آمده‌اند، که این مهاجران پرورش دهنده‌گان خوب اسب و گوسفند هستند، اما زراعت چندان نمی‌دانند، و از مردمی بومی سخن می‌گوید که کشاورزان ماهر هستند و با اقوام آرمن و آشور پيوستگی بیشتر دارند. از مجموع گزارش بازیروکس چنین بر می‌آيد که از گذشته‌های دور اقوام مختلفی در جلگه‌ها و کوهها و سواحل غربی دریاچه اورمیه سکونت داشته‌اند، که از آن جمله می‌توان به اقوام آرمن (آراراتی‌ها)، آشور - کرد (کاردا)، مهاجران آنسوی کوههای بلند (ترک‌ها)، و مردم محل (اقوام هوری، هیلیزان، و مانائی) اشاره کرد.

۱. نک به: مکاتبات و گزارشهاي بازیروکس (Bazirokes)، کتابخانه ملی آنکارا، ترکيه، ميكرو فيلم I، 16 سري 517.

از این گزارش می‌توان فهمید که مهاجرت اقوام (ترک) از سده‌های قبل از حمله عرب به ایران، از اوخر دوران حکومت ساسانیان شروع شده است. نه در گزارش بازیروکس و نه در گزارش سایر مورخان هیچ اشاره‌ای به نوع حکومت و جریان گردش اداری منطقه نشده است؛ اما از محتوای گزارش آنها می‌توان فهمید که نوع سیستم جامعه به شکل کلندی‌های قومی پیوسته و در حول محور گردش کارکشاورز و دامداری و صنعت بومی جریان داشته و شهرهای منطقه در چهار زمینهٔ مذهبی و ارتباطی و تجاری و امنیتی استقرار یافته و به صورت متمرکز شکل گرفته بوده‌اند، و زبان باستانی مردم منطقه با زبان اقوام ارمنی و آشوری نزدیکی داشته است؛ چون زمینهٔ واژگان و ساختار آن آلتایی بود، بیشتر واژگان کوچندگان اورالی را درمی‌یافت. تخمیناً زبان ترکی، همراه با استقرار اقوام ترک، پس از دوران تسلط مغولان بتدریج جانشین زبانهای دیگر در منطقه شده و با زبانهای باستانی مردم محل، بخصوص آذری باستان، آمیخته است. لذا در زمینهٔ تبارشناسی اقوام آذری باید به این نکته دقیقاً توجه کرد که آذری‌های ایران، طی قرون متمادی اعصار تاریخ، بر اثر همزیستی و امتزاج و آمیختگی اقوام محلی و باستانی (آذری‌ها و اقوام آرارات و هوری و ترک) شکل گرفته‌اند که بیشترین سبب آن امتزاج و آمیختگی اقوام آذری و ترکان مهاجر است، و در این میان ترکان، به دلیل تسلط حکومتی و سیاستهای حکومتهاي بعدی و کثیر جمعیت و توان اقتصادی، زبان و قسمتی از فرهنگ خود را بر ساکنان منطقه تحمیل کردند و همچنین فرهنگ و سنت و آداب و رسوم و جشنها و رفتارها و زیست اجتماعی مردم محلی را پذیرفته و به کار گرفتند.

اکنون نگاهی داریم به زبان ترکی مردم آذربایجان.

[۴۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۱-۱. زبان آذری

در مورد زیان آذری (ترکی آذری، آذری باستان، و دیگر زبانهای مردم آذربایجان) تاکنون بسیار گفته و نوشته‌اند. بسیاری، چون کسری، زبان آذری را جزء زبانهای هند و آریایی و باستانی ایران‌زمین خوانده‌اند و بسیاری دیگر آن را جزء زبانهای ترکی اوغوزی گفته‌اند. اما ما قصد بحث گسترده نداریم و فقط به ریشه‌یابی تاریخی و خوانش و تحلیل علمی بسنده خواهیم کرد. اما پیش از هر چیز باید بدانیم که زبان چیست. آیا بازتاب زیستی اجتماعی مردم یک ناحیه است؟ آیا نوعی فرایند رابطه محیط، انسان، و تداوم بقاءست؟ یا نوعی عمل و کنش و کارکرد ارتباطی و مفهومی در ارتباط با جهان و عوامل محیط در گستره زندگی و تداوم آن است.

به هر حال، باید زبان را بازتاب و حاصل زیست گروهی و اجتماعی و فرایند ارتباط انسان با محیط دانست که در شکل هویت مفهوم سمبولیکی ادا می‌شود. زبانها بر دو گونه‌اند: الف. زبانهای شفاهی، ب. زبانهای کتبی. البته زبانهای کتبی مرحله متکامل زبانهای شفاهی هستند. شاید بتوان دلیل ویژگی آوایی و کاربری دستوری و غنای کلامی واژگان کاربردی زبان آذری را، با وجود اینکه دارای خط مشخصی نیست و خط و کتابت آن طی روزگاران دور و حوادث تاریخی و بخصوص بنابه وضعیت زیستی اجتماعی و شکل زندگی قبیلتی از بین رفته و بیشتر در هویت غنایی و شفاهی حفظ شده است، جزو زبانهای شفاهی شمرد؛ اما این درست نخواهد بود، چراکه از قرنها پیش، به دلیل برخورد با فرهنگ و زبانهای دیگر و همسانی واژگان و ریشه‌های مشترک، و از جانب دیگر به دلیل نرمی و توان بالای آن در پذیرش واژگان جدید و رسم الخط مختلف،

تبار اقوام | ۴۵

توانسته از خط و حروف زبانهای فارسی و عربی، و روسی و لاتین برای نوشтар و بیان کتبی بهره ببرد و جزو زبانهای کتبی شمرده شود.

البته زیان ترکی آذربایجانی، چون دیگر زبانهای ترکی، خط مستقل و مشخص خاص خود ندارد، و این امر نمی‌تواند ایراد مهمی باشد. بسیاری از زبانهای اروپایی و آسیایی دارای خط مشترک هستند و باید به امر مهم پذیرش واژگان و گسترش و کاربرد زبان و خلق آثار تازه در آن اندیشید، و این مهمترین وجه تأثیرگذار و ماندگار هر زبان است.

همان‌طور که گفتیم، بسیاری زبان آذربایجانی (تاتی) را بازمانده از زبان مادی، و زبان ترکی متداول کنونی را مانده از مهاجرت و سکنای ترکان اوغوزی آسیای میانه از اوایل قرن یازدهم به بعد می‌دانند.

اما در تحلیل مبانی مسئله، اینکه ریشه زبان آذربایجانی سرگرفته از زبانهای ترکی اقوام آسیای میانه است یا از اقوام خود منطقه، نخست باید توجه داشت که قوم ماد، چون اقوام دیگر آریایی، از سرزمینهای شمالی از نواحی اورال و، طبق فقره سوم و چهارم از باب اول کتاب مقدس زرتشتیان (وندیداد)، از سرزمینهای دور و همیشه سرد که در سال ده ماه زمستان است و برف و سرما، و دو ماه آفتابی و گرم است به آذربایجان ایران کوچ کرده‌اند.

فقره ۳: من که اهورا مزدا هستم در بهترین مکانها و شهرهایی که آفریدم، اول آریاوج (مسکن اصلی آریا) است که خوب و باقاعدہ بود، اما اهرمن قتال بر ضد آن کار کرد، مار بزرگ و سرما داده و در آن خلق کرد.

فقره ۴: آنجا ده ماه سرماست و دو ماه گرما، در آنجا ده ماه آب سرد است و زمین سرد است، گیاهها سرد است. در آنجا در وسط زمستان بارندگی می‌شود و مشکلات سخت می‌آورد.

۴۶ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

اگرچه وندیداد بازمانده از دوران ساسانی و بیشتر در مسائل رفتاری و عملی است و می‌توان گفت جزو رساله‌های عملی زرتشیان است، باید توجه کرد که بسیاری از بخش‌های آن، به مانند «زادسپرم»^۱ و دیگر کتابهای مقدس زرتشیان، بنابه اعتقاد بسیاری از محققان، از پاره و بخش‌های چهارگانه اوستا است که به دلیل حمله اسکندر و دگرگونیهای اجتماعی دچار آسیب شده و بعداً بازسازی گردیده است؛ همچنان‌که در همین کتاب به اقوام بسیاری و از جمله به شهر سعد اشاره دارد، که این وجه آن می‌تواند تأثیر زمانی و نفوذ عقاید مؤبدان دوره ساسانی و دستکاری متن اصلی را که شاید شفاهی بوده و به دلیل حفظ و در خاطر محفوظ داشتن مؤبدان نوشته نشده بوده و در دوران ساسانیان، در زمان اردشیر بابکان، بازنویسی می‌شود نشان می‌دهد. و به این نکته بسیار مهم نیز باید توجه کرد که زبان سعدی، اگرچه جزو زبانهای ایرانی است، نزدیکی و واژگان بسیار مشترکی با زبانهای چینی و ترکی اقوام آسیای میانه دارد و بیشترین اشتراکات آن را باید با زبان سکایی جست، و باز همان‌طور که قبلًا توضیح دادم، قبل از ورود اقوام آریایی به ایران، اقوام اصلی ساکن آذربایجان و بخصوص سواحل غربی دریاچه اورمیه، مخصوصاً اورارتوها، مانانی‌ها و آشوری‌ها، دارای زبان، فرهنگ، و تمدن پیشرفته‌ای بودند، و از لحظه پیشرفت صنعت کانالیزاسیون آب و آشنایی با علم و فن کشاورزی و ساخت ترمه‌های زیاد و پیشرفته، در استفاده از ابزارهای متکاملتر بسیار پرتوان شده بودند و زبان این اقوام، بخصوص مانانی‌ها و اورارتوها، دارای

۱. زادسپرم یا زادسپرم، از فضلا و مؤلفان زرتشی در دوره عباسیان و هیربد یا دستور (۸۸۱-۹۰۰) سیرجان و کرمان. گزیده‌های زادسپرم، به نام منتخبات زادسپرم، مجموعه‌ای است منتخب از کتب دینی زرتشیان در باب مبدأ خبر و شرواحوال زرتشت، و منضم مطالبی نظری دینکرت و بندهشن. —ن.

رشد و واژگان مشترک بود. جالب است که فرهنگ سرودخوانی و نوع بیان و گویش آنها با زبان اقوام مادی و دیگر قبایل مهاجر کوچ کرده از سرزمینهای سرد سیبریه و دشت‌های وسط آسیا و کوههای اورال بسیار به هم نزدیک است و بسیاری از واژگان آنها مشترک است. این امر به دلیل تغییر متعدد مکانی و قومی و عبور و سکنی گزینی اقوام مختلف در یک منطقه جغرافیایی در دوره‌های مختلف زمانی است. امروز اگر کسانی ادعا دارند که زبان آذری باستان (تاتی) همان زبان اوستایی است، فکر می‌کنم کمی به تعصب گرفتار شده‌اند. همان‌طور که گفتیم، می‌توان واژگان بسیار مشترک میان هر دو زبان یافت، ولی حقیقت این است که آنها دو زبان مستقل و جداگانه هستند؛ چنانکه شباهت واژگان در زبان کردی شاخه کرمانچی لهجه مکری را می‌توان هم از لحاظ معنی و هم گویش با زبان پهلوی و اوستایی در حدودی بسیار یکسان دانست، و چون ریشه زبان کردی زبان ایرانی - پهلوی است، باید آنها را بازمانده از شاخه‌های زبان مادی و پهلوی (پهلوانک) دوره زبانهای میانه شمرد.

با این مقدمه، به تحلیل زبان ترکی (آذری) رایج در آذربایجان می‌پردازیم، اما با این تذکر که آذربایجان غربی - منطقه جغرافیایی تحقیق ما از اعصار گذشته تا عصر حاضر - تنها مسکن آذری‌ها نبوده و اقوام دیگری از جمله آشوری و ارمنی و کرد - آرامی و یهودی (که متأسفانه اکنون جز چند خانواده از آنها نمانده است) در این مکان مسکن داشته‌اند. بسیاری از محققان آمدن ترکان به آذربایجان را از سده پنجم میلادی، و سکنای دائمی آنها رایج شدن زبان ترکی آذری را از اواخر قرن یازدهم میلادی، می‌دانند.

زبان ترکی آذری جزء گروه زبان اوغوزی است که از لحاظ گویش و لهجه جزء گروه گویشهای جنوبی قرار دارد.

[۴۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

پروفسور رادولف ساموئیلوویچ^۱ زبان ترکی آذری را با ترکی آناتولی، شبہ جزیره بالکان، ترکمنستان، و سواحل کریمه در یک گروه قرار داده،^۲ و مهمترین لهجه‌های مشابه آذری را به این صورت تقسیم کرده: ۱. باکو شیروان ۲. گنجه و قراباغ ۳. تبریز ۴. اورمیه.

دکتر جواد هیئت، در کتاب سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، ترکی آذربایجان را جزء گروه گویش‌های جنوبی ذکر کرده و اعلام داشته که اختلاف گویش‌های ترکی آذری شمالی و جنوبی، به غیر از آوا (صدا) و پسوندها، در لغات دخیل (واژگان وارد) است. لغات دخیل (وارده) شمالی بیشتر روسی و لاتینی و لغات دخیل (وارده) آذربایجان جنوبی اغلب فارسی و عربی است و دارای گویش‌های زیر است:

گویش مرکزی: تبریز، مراغه

گویش شمالی: مرند، اهر

گویش شمال غربی: خوی، ماکو

گویش شمال شرقی: بکرآباد، باجروان

گویش شرقی: اردبیل (ساوالان)، خلخال

گویش غربی: اورمیه، سلماس

گویش جنوب شرقی: زنجان

گویش جنوبی: صایین قلعه

گویش جنوب غربی: ساوجبلاغ

همان‌طور که اشاره شد، یکی از ویژگیهای مهم زبان ترکی آذربایجان ایران

1. Radolf Samoilovich

۲. محمد جواد دکتر مشکور، نگاهی به تاریخ آذربایجان، انتشارات کهکشان، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۳۷.

[۴۹] تبار اقوام

تحت تأثیر قرار گرفتن بی اندازه آن از زبان فارسی است، به گونه‌ای که اکنون بسیاری از پسوندهای مصدری رعایت نمی‌شود، مانند مک، ماق که اکنون به ماخ تبدیل شده، مانند ویرماخ، آلماخ (دادن و گرفتن). و برابر تحقیق ما که در بخش «گفتمان و واژگان مشترک» ذکر خواهد شد، بیشتر واژگان را واژگان مشترک در هر دو زبان فارسی و ترکی تشکیل می‌دهند، که در این زمینه وجود واژگان فارسی افزوتراز واژگان ترکی است و، علاوه بر آن، مهمترین مسئله ریشه‌های مشترک این واژگان است. آقای ادیب طوسی لغات موجود آذربایجان را بر سه دسته تقسیم کرده است:

دسته اول: اسمی قرا و قصبات و شهرها و امکنه آذربایجان است که از قدیم باقی مانده و هشتاد درصد آنها مأخوذه از زبان متروک آذربایجانی فهلوی است و شماره آنها به ۱۰۷۷ کلمه می‌رسد.

دسته دوم: کلماتی از زبان آذربایجانی است که در ضمن محاوره فعلی مردم آذربایجان در تداول ترکی به صورت قدیمی خود باقی مانده است و شماره آنها به ۳۶۴ کلمه می‌رسد.

دسته سوم: آثار مكتوب زبان فهلوی آذربایجانی است که در فرهنگها و سفینه‌ها و کتابها به صورت لغت یا ترانه و عبارتی به جای مانده است و شماره آنها به ۴۶۷ لغت می‌رسد. و دکتر ماهیار نوایی، در مقاله‌ای تحت عنوان «زبان کتونی آذربایجان» در نشریه دانشکده ادبیات تبریز (۱۳۳۳)، برای اولین بار چند لغت فهلوی آذربایجانی و فارسی را از لابه‌لای زبان ترکی آذربایجان بیرون کشیده و، بر اساس قواعد زبان‌شناسی، ایرانی بودن آنها را ثابت کرده است.^۱

۱. ادیب طوسی، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال هشتم، شماره ۴؛ سال نهم، شماره‌های ۲ و ۴.

[۵۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

ترکی آذری مردم آذربایجان دارای مشخصات ذیل است:

۱. این زبان آمیخته‌ای از کلمات آذری، فارسی، عربی، و ترکی است.
۲. لغات ترکی از بیست تا سی درصد لغات آن را تشکیل می‌دهد و بیشتر آنها شامل افعال و روابط می‌شود.
۳. واژگان عربی که در زبان محاوره‌ای و عامیانه فارسی به کار می‌رود در این زبان معمول و قابل استفاده است.
۴. به کار بردن کلمات و ترکیبات فارسی و عربی معمول در زبان فارسی در این زبان حد معینی ندارد، و همه جا بسته به میزان سواد و سطح فرهنگ گوینده دارد که در میان قشر تحصیل کرده و بازرسان بیشتر دیده می‌شود.
۵. بیشتر لغتها و اصطلاحات علمی و اداری (دیوانی) واژگانی است که در زبان فارسی نیز معمول است.
۶. بسیاری از لغات عامیانه فارسی و زبان آذری یکی است که آنها هم لغات مشترک فارسی و ترکی آذری است، ولی ریشه اصلی آنها فارسی است.
۷. برخی از کلمه‌ها و واژه‌ها که از لحاظ لغات ریشه ایرانی به شمار می‌روند ولی معادل فارسی ندارند، و آن کلمه‌ها را از بقایای زبان فهلوی آذری باید دانست.
۸. لغتهایی هم می‌توان یافت که ریشه آنها روشن نیست، ولی نمی‌توان آنها را از لغات ترکی شمرد.
۹. مردم آذربایجان (ترکان آذری) در سخن گفتن تلفظ و لهجه خاصی دارند که هم ترکی آنان را بین ترک زیانان و هم فارسی‌شان را در میان فارسی‌گویان مشخص می‌سازد. این تلفظ و گویش مخصوص که برای پاره‌ای از حروف دارند همه عیناً در گویش تاتی و هرزنی، که از بقایای

تبار اقوام | ۵۱

زیان آذری باستان است که اکنون در اطراف مرند، زنجان، و شبستر حفظ شده (البته در حال نابودی است)، موجود است. از این رو، می‌توان گفت که این طرز تلفظ از زبان فهلوی آذری به زبان کنونی منتقل شده، و با آنکه به ترکی سخن می‌گویند، تلفظ قدیم ایرانی خود را حفظ کرده‌اند، و به همین خاطر است که ترکان آذری (آذربایجان شمالی و جنوبی) زبان دیگر ترکان (ترکی ترکمنستان و قفقاز) را با وجود واژگان مشترک، به دلیل همان گویش خاص، بدشواری متوجه می‌شوند.

زبان ترکی آذری جزو زبانهای متکامل و گستردۀ است که به دلیل توان بالای واژه‌پذیری و نرمی، علاوه بر تحمل لغات غیر، توان انتقال واژگان خود را دارد و در سه خط فارسی، روسی، و لاتین توان کتابت و تحریر دارد و از لحاظ دستور زبان، مانند دیگر زبانها، دارای تمامی مشخصه‌های موجود در قوانین کاربری زبانهای متکامل امروزی است و از پنج زمان و اصوات، قیدها، اسمها، ضمایر، قوانین جمع، اشاره و... بهره‌مند است؛ لحاظ فونتیک (آوای واژگان) در کاربری دارای نه صدا به قرار ذیل است:

۱. آ A مانند: آچار (کلید، وسیله بازکن و تعمیر)؛ آختار (جست‌وجوکن)

۲. آ ā مانند: آل al (دست)؛ آک ak (بکار)

۳. ا ē مانند: وِر ver (بده)؛ سِل sel (سیل)

۴. او ō مانند: او آتش)؛ در تبریز ōt اوت گفته می‌شود

۵. یو (مانند e فرانسه) و (ö سوئدی) مانند: الی oli (مرده)

۶. او (ü کوتاه) مانند: دوز duz (نمک)

۷. او (ü کشیده) مانند: تا در آلمانی: دوز düz (راست)

۸. ای (i کوتاه) مانند: قیش qish (زمستان)

۹. ای (i کشیده) مانند: بیر bir (یک)

[۵۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

بین حروف زبان ترکی آذربایجانی هماهنگی موجود است، به طوری که اگر کلمه‌ای با حروف ثقیل آغاز شده باشد، به حروف ثقیل نیز انجام می‌پذیرد، و بالعکس. همان‌طور که ذکر شد، زبان آذربایجانی قانونمند است و از قواعد دستور زبان پیشرفت‌های برخوردار است، و علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب دستور زبان کوئی آذربایجان، تألیف عبدالعلی کارنگ، چاپ تبریز، ۱۳۴۰، و همچنین مبانی دستور زبان آذربایجان، تألیف م. ع. فرزانه، چاپ تهران، ۱۳۴۴، مراجعه کنند.

۱-۲. ریخت‌شناسی انسانی

آذربایجانی‌ها مردمی قوی‌بنیه و دارای قامتی متوسط هستند؛ اغلب پاهای آنها نسبت به ارتفاع تنہ کمی کوتاه‌تر است. به دلیل اختلاط قومی و نژادی، اغلب دارای موهای تیره و قهوه‌ای رنگ با چشمانی گرد و درشت و دماغی نسبتاً پهن که اغلب دارای انحراف است و پیشانی بلند و گونه‌های برجسته و شانه‌های پهن هستند مشخصه این قوم است. در میان آنها گاه به مردمی با چشمانی سبز و موهای بلوطی و زرد بر می‌خوریم که باقی مانده اقوام کهن و شاید آذربایجانی‌ها و مادهای قدیمی باشند. از لحاظ تیپ و نوع برخورد و رفتار، مردمی خجول اما خونگرم و مهمان‌نواز هستند، سطح غلیان احساسات آنها بسیار بالاست، و در برابر مسائل رنجش‌آور و رفتارهای خلاف منشهای انسانی و اجتماعی بسرعت واکنش عصبی بروز می‌دهند. آذربایجانی‌ها مردمان خانواده‌دوست و درون خانه‌اند و فعالیتهای گروهی آنها در مسائل اقتصادی، تولیدی، و گاه هنری تجلی می‌کند.

۱-۳. آداب و رسوم

آداب و رسوم آذربایجانی‌ها با سنتها و اعیاد و رسوم و روابط اجتماعی مردم

تبار اقوام [۵۳]

سایر نقاط ایران یکسان است؛ اکثراً مسلمان و شیعه‌اند، عید نوروز و اعیاد دینی و مذهبی و سایر اعیاد و رسوم ملی را بگرمی اجرا می‌کنند، اما در نحوه اجرای هر گروه و گونه‌ای از این مردمان، شهر به شهر، با هم اندکی متفاوت است.

ریشه فرهنگ و تاریخ این مردمان در طول اعصار تاریخ بسیار گسترده است. از زرتشت پیامبر تا آتروپات سردار، از بابک خرمدین تا قطران، خاقانی، و نظامی، از گشایش اولین مدارس مدرن و تحولات زیست اجتماعی در تبریز و اورمیه تا انقلاب مشروطیت، ستارخان، باقرخان، و شهریار، می‌توان در خصوص تمامی آنها و مصایب خارجی و کشورهای همسایه کتابها نوشت. من، در این مقاله، به این کوتاه تذکر بسته می‌کنم و به این امر اشاره دارم که غالباً سرزمین آذربایجان را سرزمین فرهنگ و ادب و شعر گفته‌اند، و این امر به دلیل سابقه تاریخی و حضور خنیاگران (عاشق‌ها یا ساز زنان شاعر) است که میان اقوام می‌گشتند و ادبیات آذربایجان را محل به محل، سینه به سینه، نقل می‌کردند، به طوری که تحقیقات کنونی تأثیرگذاری آنها را روی اقوام مختلف، حتی روی هومر، به اثبات رسانده است. حال بهتر است مختصر اشاره‌ای به ادبیات آذربایجان داشته باشیم و بر این نکته تأکید کنیم که تأثیر زیان و ادبیات آذربایجان است که بسیار دیده می‌شود که شاعران ارمنی و آشوری و کرد به زبان آذربایجانی شعر می‌سرایند.

۱-۴. ادبیات فولکلوریک آذربایجان

به طوری که قبلاً اشاره شد، ادبیات شفاهی آذربایجان نتیجه و چکیده مبارزه و برخورد گروهی انسانهاست با دنیای خارج و مسائل موجود در محیط زندگی؛ یعنی این ادبیات برداشتی جمعی و گروهی است از مسائل

| ۵۴ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

زندگی اجتماعی که با جهان‌بینی معاصر جامعه درآمیخته و به صورت یک اثر ملی در آمده است. ادبیات شفاهی در جریان کار خلق می‌شود، و اکثر خالقان نامعلوم این آثار هیچ اراده قلبی برای این کار نداشته‌اند. بلکه در آن لحظات که بازوها در فعالیت تولیدی‌ند و باریتم و آهنگ منظم کار می‌کنند، پروسه ذهنی خاصی پدید می‌آید و آواز یا سرودی مناسب حرکات خارجی افراد به خود می‌گیرد. مثلاً پیروزنان در موقع دوشیدن شیر از گاوان و گوسفندان با آهنگ حرکت دستانشان نغمه‌هایی می‌خوانند؛ این نغمه‌ها خود نتیجه کار خارجی و عینی این افراد است. در موقعی که زنی با ترنم سرود خاصی مشغول دوشیدن است، اگر او را از زمزمه آن سرود باز دارند، فوراً ناخودآگاه دستهایش نیز از دوشیدن شیر باز خواهد ایستاد و بر عکس. در اینجاست که رابطه کار عینی را با ادبیات شفاهی در می‌یابیم. هر صنف از صنوف اجتماعی مناسب حال و جای و موقعیت خود از این ادبیات بهره می‌گیرد. مثلاً چوپان در صحرا برای نوازش گوسفندان خود روی سنگی می‌نشیند و نی‌لیک می‌زند یا با یاتی (دویستی‌های آذری) مناسب حال و وضع خود، در ارتباط با تعلق خاطر خود و مسائل دیگر، زمزمه می‌کند. ادبیات شفاهی مردم در جریان کار خلق می‌شود، و برای همین رئالیستی و واقعیت‌گراست؛ یعنی همان‌طور که از واقعیت برمی‌خizد، به واقعیت برمی‌گردد.

ادبیات شفاهی مردم آذربایجان دارای سابقه‌ای کهن و ریشه‌هایی بس عمیق در گذشته‌های دور است. این ادبیات از کیفیت زندگی ابتدایی این ملت سرچشم می‌گیرد و دردهایی است واقعی از تلاش و مبارزه آنها در اعصار گذشته.

به طور کلی، این ادبیات ساخته و پرداخته گروه انسانهایی است که از طلوع آفتاب تا غروب و در دل شبها در تلاش معاش عرق ریخته و دردها

و رنجها و عصیانها و شادیها و خندهها و آرزوهای خود را در قالب قصه‌ها، بایاتی‌ها، چیستانها، سرودها، بازیها، و لطیفه‌ها به زبان آورده‌اند، که امروز ما این آثار اصیل و گرانبهای ذوق انسانهای همدرد را به نام ادبیات شفاهی مردم می‌نامیم.

بایاتی‌ها، که معادل فارسی آن را می‌شود «دویستی» نامید، قسمت اعظم ادبیات فولکلوریک آذربایجان را تشکیل می‌دهند. این نغمات نغز و دلکش که از زندگی و عواطف و رازها و نیازهای مردم ساده و پاکدل مایه می‌پذیرند در قالب الفاظی روان و بی تکلف جان می‌گیرند و از چنان لطف و خلوص و صفا و صراحتی برخوردارند که بخصوص وقتی با آهنگ ویژه خود و با نوایی گیرا خوانده شوند، عنان از کف هر انسان با احساسی می‌ربایند و سرشک بر چهره حساس می‌افشانند. عنوان «بایاتی» به احتمال زیاد از نام «بیات یا بایات» گرفته شده؛ بایات‌ها از جمله قبایل متعددی بودند که در دورانهای کوج و اتراق به آذربایجان آمده و در آنجا سکنی گرفته‌اند. حدس اتساب بایاتی به بایات‌ها وقتی قریب به یقین می‌شود که در موسیقی فولکلوریک آذربایجان نیز به نواهایی از قبیل افشاری و گرایلی برمی‌خوریم که عنوان آنها نیز از نام قبایل و اقوام گرفته شده است. نمونه‌های اولیه بایاتی‌ها مسلماً در آغاز امر به وسیله شعر و نوازنده‌گانی که در ابیات و موسیقی عامیانه آذربایجان به نام «عاشیق» اشتهر دارند به سلک نظم درآمده است. این سرایندگان، در ضمن سروden نغمات و نواهای مختلف، بایاتی نیز گفته‌اند. ولی بایاتی‌هایی که اکنون به مقیاس وسیع در میان مردم رواج دارد، خواه احتمال شناختن سرایندگان و مصنّف آنها در میان باشد یا نه، تعلق به عامه دارد، زیرا مردم در طول نسلها آنها را سینه به سینه بازگو کرده و آنچه را به زبان ذوق و سلیقه خود بیگانه دیده به یک سو نهاده و به اقتضای احساس و خواستهای

[۵۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

عاطفی خود در آن دگرگونیها داده‌اند. بایاتی‌ها، از نظر قالب شعری، از انواع دیگر ادبیات منظوم شفاهی متمایز شده است. بایاتی‌ها از چهار مصرع ترکیب می‌شوند که در آن مانند ریاضی سه مصرعی ۱ و ۲ و ۴ همقافیه و مصرع سوم آزاد است. از نظر افاده معنی و منظور، مصرعهای اول و دوم درآمد دو مصرع سوم و چهارم محسوب می‌شود، و منظور اصلی نیز عموماً در دو مصرع آخر مطرح می‌شود. مانند بایاتی زیر:

آغلارام آغلارام تکین

دردیسم وار داغلارام تکین

خزان اولام تؤکیلم

ویرانا بااغلام تکین

ترجمه شعر:

مو گریانوم چنان ابر بهاران

که غم دارم بهسان کوهساران

چنان برگی بیفتم پای بوته

به مانند همه ویرانه باغان

بایاتی‌ها، از نظر محتوا و مضمون، از یک سو مظہر زلال عشق و آرزو و امید و رنج و شادی و، از سوی دیگر، کتاب ناگشوده معتقدات و آداب و رسوم و خصایل و خلق و خوی قومی انسانهای ساده و پاکدل در طول نسلهای متمامدی است. در دورانی که جان و تن انسانی در زیر یوغ مقدس و ستم و بی‌عدالتی اجتماعی منکوب می‌شد، نشاط و خنده در لبها می‌خشکید، هر یک از اینها مجوزی بود که انسان از درد و رنج بسرايد و بگويد:

دُمانلى داغلارم گۈيلىم

ئىسکىيللى بااغلام گۈيلىم

[۵۷] تبار اقوام

نه آچیلار نه گولر
همیشه آغلار گؤیلوم

ترجمه شعر:

خاطرم مه آلدست
باغى پژمرده وغمگین است
نه مىشکفند نه مىخندد
همیشه گریان است

از آنجا که سرزمین آذربایجان در طول سالهای متتمادی مورد تعددی و هجوم مهاجمان و عرصه تاخت و تاز یغماگران بوده است، این یورشها و تاراجها زندگی و آسایش مردم بسیانه را در هم ریخته و به ترک دیار خویش مجبور شده و تعداد بیشماری از آنان را مانند بردهگان زرخرید به نقاط دوردست و غربت رانده است، که این خود مضمون و مایه یک رشته دیگر از بایاتی‌ها شده است. مانند:

غربته دوشد یولوم
دشمن آلیب ساع سوئوم
ایلدن آیری دوشملى
بورخو ولا نبیدی قولوم

ترجمه شعر:

سرنوشت به غربتم کشاند
میان دشمنانم نهاد
جدایی از ایل و تبار
شکسته و دستبسته ام نهاد

در این بایاتی‌ها، هیجانات قلب پرددی را که در شرایط غربت دچار خفت و خواری اسارت و بردهگی گشته می‌توان لمس کرد. انسانی که سالها

[۵۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

دور از دیار و وطن خود به اجبار زسته و در آرزوی آن چنین می‌گوید:

عزیزم وطن یاخشی
کوینگی کتان یاخشی
غربت یئر جنت اولسا
گینده وطن یاخشی

ترجمهٔ شعر:

عزیزم وطن خوب است
پیراهن کتابیش خوب است
دیار غربت اگر بهشت هم باشد
باز هم وطن خوب است

در میان بایاتی‌هایی که مضمون غنایی دارند، بایاتی‌های عاشقانه جای وسیعی را به خود اختصاص می‌دهند. عشقی که در بایاتی‌ها از آن صحبت می‌شود عشق آسمانی نیست، بلکه عشق و علاقه‌ای قابل لمس است:

عاشق سوزگون گوزلریم
غمدن او زگون گوزلریم
گوزلدن دویا بیلمز
با خسا یوزگون گوزلریم

ترجمهٔ شعر:

چشمان عاشق پرسوز و گدازم
خسته از غمهای ناخواسته‌ام
هرگز از آن زیبا سیر نخواهد شد
چشمان صد روز به تماشایش نشسته‌ام

سیمای تمدن حقیقی هر قومی بیش از هر چیز در تمدن و فرهنگ و آداب و

رسوم آن قوم مشخص می‌شود. میراث مدنی هر دیار در حکم دریچه‌ای است که به سوی روحیات و خلق و خوی گذشته ساکنان آن دیار باز می‌شود. سرزمین آذربایجان از روزگاران بس قدیم سرزمین مردانی با ایمان، سلحشور، و سرافراز بوده است و این مردان در طول قرون متمامدی آثار بر جسته‌ای از خود به یادگار گذارده‌اند و این یادگارها سینه به سینه به صورت حکایات، چیستان، و غیره، به طوری که در ابتدای مقاله ذکر شد، درآمده و امروز در دسترس ما قرار گرفته است. از آن جمله داستانهای فولکلوریک آذربایجان می‌پردازم، تا شاید بتوانم تا آنجایی که از عهده‌ام برمی‌آید نسبت به شناسایی آن اقدام کرده باشم.

۱-۵ موسیقی فولکلوریک آذربایجان

۱-۵-۱. پیدایش موسیقی در آذربایجان. موسیقی بازتاب حسی و عاطفی و احساسی انسان در برخورد با مسائل هستی و عوامل برونی تأثیرگذار است که به دلیل عدم توان و رسایی واژگان بیانی به صورت آوا در شکلی موسیقیایی منظم حسی، به تقلید از اصوات طبیعت، در وضعیتی هنجارمند به مانند سرود و ترانه ادامی شود. و در زمانی که حنجره و گلو از ادای سیلابهای و توناژ (toneage)‌های موسیقی حسی جاری عاجز بوده است، احساس نیاز به بهره‌گیری از وسیله و ابزاری برای طرح و ساز موسیقی به وجود آمده و وسیله و آلات موسیقی بدین صورت حیات یافته است.

۱-۵-۲. تحولات در طول تاریخ. پیدایش ساز، نی، و انواع آلات موسیقی و ظهور شعراء و سرودخوانان و عاشیق‌های آذربایجان تحولات عمیقی را در

| ۶۰ | تاریخ‌نامه قومی و حیات ملی

موسیقی فولکلوریک آذربایجان به وجود آورده است. امروزه این موسیقی به عنوان یک مجموعه کامل، دقیق، خوب، و گویا در بین موسیقیهای سنتی دنیا مطرح است و اکثر موسیقی‌شناسان موسیقی و کلاً ادبیات شفاهی آذربایجان را جزء کاملترین و بهترین موسیقی و ادبیات شفاهی دنیا می‌دانند.

این موسیقی، از آنجاکه از بین مردم با احوالات و روحیه‌های مخصوص به خودشان و بر اساس خواسته‌ها، دردها، شادیها، و آداب و رسوم آنها پدید آمده است، به طور عمیق در دل مردم آذربایجان جای گرفته است.

۵-۲. عاشیق‌ها. معنی لغوی «عاشق» همان دلباختگی و دوست داشتن است، با این تفاوت که عاشیق‌های مورد بحث ما دلباخته و عاشق رطون و مردم هستند و خودشان را پیام‌رسان، دوست، مشاور، کمک، و گردانندگان مراسم مردم می‌دانند. در طول تاریخ این چنین هم بوده است؛ از قدیمترین عاشیق‌های آذربایجان «دهده قورقوت» را نام می‌برند. دده قورقوت پیر داننده و عاشیق سخن‌سرا و مرشد مردم زمان خود بوده است. حدود ۱۸۰۰ سال پیش، ترکان اوغوز در اطراف کوههای آلتای و آلتون تای شمال چین می‌زیسته‌اند و بعدها، به علت تغییرات جوی و مناسب نبودن آب و هوای آن سرزمین برای دامپروری و کشاورزی، به طرف روسیه و خصوصاً آذربایجان، قفقاز، ایران، و ترکیه و ... مهاجرت کرده‌اند؛ دوازده قوم از این اقوام در مناطق مختلف کشور ایران ساکن شده‌اند. به این اقوام «بیات» می‌گفته‌اند و نام دستگاههای موسیقی «بیات شیراز»، «بیات ترک»، «بیات اصفهان»، «بیات قاجار» و ... را به بیات‌ها یا همان ترکان مهاجر نسبت داده‌اند و، به طوری که در قسمت بایات‌ها نیز اشاره شد، بایات‌ها را هم به این اقوام منسوب می‌دانیم.

تبار اقوام | ۶۱

دهده قورقوت شخصیت هنری و ادبی و سیاسی همان ترکان بوده است. او دوازده داستان که عمدتاً حماسی است، و در میان آنها مسائل اخلاقی، سیاسی، و عشقی آن زمان نیز وجود دارد، از خود باقی گذاشته است. او نمونه کامل عاشيق آذربایجان است و امروزه او را پدر عاشيق‌های این دیار به حساب می‌آورند.

عاشيق^۱ هم ساز می‌زند و هم شعر می‌گوید و هم داستانپردازی می‌کند و هم آواز می‌خواند. پس، در واقع، عاشيق یک ارکستر کامل سیار است.

اشعار عاشيق‌ها هجایی است و از روی تعداد هجاهای و مفهوم نامگذاری شده است. مثلًاً ۷ هجاییها را «بایاتی»، ۸ هجاییها را «گرایلی»، ۱۱ هجاییها را «قوشما»، و ۱۵ هجاییها را «دیوان» می‌گویند.

مشهورترین انواع شعر عاشيقی ایران گرایلی، قوشما، تجنیس، مخمس، مسدس، باغلاما، حربه و زوربا، دیشمه و ... است.

از مشهورترین منظومه‌های عاشيقی معراج‌نامه و جسدنامه را می‌توان نام برد. منظومه جسدنامه شرح حال و تغییرات روحی و جسمی انسان را از قبل از تولد تا بعد از مرگ به تصویر می‌کشد.

منظومه معراج‌نامه واقعه به معراج رفتن حضرت رسول اکرم (ص) را نقل می‌کند. اکثر شعرای عاشيقی یا عاشيق‌های به نام آذربایجان، هر یک به سلیقه خود، از این دو منظومه حداقل یکی و بعضی هر دو را سروده‌اند،

۱. برابر اسناد مشکوفه از اقوام مانائی‌ها و همچنین از اقوام سکایی و دیگر اقوام ساکن آسیای صغیر، خنیاگران و سرودخوانان ساززن از اعصار دور در میان اقوام این مناطق بوده و جزء هنرهای اولیه و بومی این اقوام قبل از کوچ و مهاجرت اقوام ترک به این مناطق است. و برابر نتایج آخرین تحقیقات به عمل آمده، هورم، شاعر حماسه‌سرای یونانی، نیز متأثر از خنیاگران و ساززنان آوازخوان آناطولی بوده است.

[۶۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

که برای جمع‌آوری آنها به وقت زیادی نیاز است.
آهنگهایی که عاشق‌های آذربایجان سازده و با آهنگ آن را می‌خوانند ۷۲ آهنگ است، که نام تعدادی از آنها عبارت است از: دیوان، تجنیس، امراهی، گرایلی، گوزه‌للّه، تاجری، قربتی، هجران، اکبری، قارص، کشش اوغلو، مصری، و دوداخ دهیمز، که روی اشعاری که هنگام قرائت لبها به هم نمی‌خورد خوانده می‌شود.

۴-۵. موسیقی تعزیه. به آهنگها و شعرها و منظومه‌هایی که در مجالس ترحیم و سالگرد‌های امامان و مخصوصاً در ایام عاشورای حسینی خوانده می‌شود می‌گویند، که انواع مختلف و قابل تحقیق و نمونه‌گیری‌های بسیار دارد. در مجالس ترحیم زنانه، اشعار سوزناک و بایاتی‌های غمگین را خانمی که «موشگار» می‌گویند با ریتمی مخصوص می‌خواند و بقیه حاضران برای تسلی دل خود و صاحب عزاگریه می‌کنند.

۵-۵. لای لای. بایاتی‌های لایی را مادران، هنگام خوابانیدن بچه‌هایشان، با آهنگ مخصوص خواب کنار گهواره کودک می‌خوانند و کودک را به خواب می‌برند. هیچ‌یک از پدران ما را نمی‌توان یافت که هنوز هم طین لایی مادرش با آن بایاتی‌های صاف و ساده و صدای مهریان و آهنگ لطیف در گوشش طین‌انداز نباشد. نمونه:

لای لای دییم او جادان
سَسَیم چیخسین پاجادان
آلَه سَنَنِ ساخلاسین
چیچک دَنْ قیز یلجادان

۵-۶. یتل یتل. نوعی آواز است که کشاورزان هنگام شخم‌کردن زمین و کوییدن و برداشت محصول گندم و جو می‌خوانند. در گذشته، چون اغلب

[۶۳] تبار اقوام

کارهای فوق توسط گاو و اسب و شتر انجام می‌گرفت، اشعار «یتل‌یئل» اغلب در تعریف همین حیوانات بوده است.

۱-۵-۷. ماهنی‌ها یا ترانه‌های فولکلوریک. این ترانه‌ها روی موقعیتهای مختلف مانند شادیها، ناکامیها، هجران، حسرت، پیروزیها، موفقیتها، شکستها، وغیره سروده و خوانده شده و امروزه به نام سرودهای ملی به یادگار مانده است. بجسارت می‌توان گفت که لطافت وزیبایی این سرودها با آثار بزرگترین آهنگسازان روی زمین برابری می‌کند.

۱-۵-۸. موسیقیهای مربوط به آداب و مراسم متفرقه. در آذربایجان، اکثر امور روزمره مردم مراسmi خاص دارد، مثلاً درست کردن قیمه زمستانی، پختن ریهای گوناگون، مراسم سمنو، بعضی از بازیهای دسته جمعی، برداشت محصول و میوه‌های گوناگون، عروسی، مراسم ختنه سوران، نامزدی، و بسیاری آداب و مراسم دیگر، که اکثر این آداب و رسوم به صورت دسته جمعی با خواندن اشعار و آوازهای مخصوص به خود برگزار می‌گردد. برای مثال هنگام درست کردن سمنو، همسایگان و اقوام دعوت می‌شوند و مهمانی شیرینی، چای، و غذا داده می‌شود و کسانی که اطراف دیگ سمنو مشغول کار پختن سمنو هستند می‌خوانند:

سمنی آی سمنی

سمنی ساخلا منی

ایلده گویرده رهم سنی

این شرح مختصری از انواع موسیقی فولکلوریک آذربایجان بود که هر یک از مباحثت بالا را می‌توان موشکافی کرد و با تحقیق و نمونه‌گیری و شرح و بسط کامل مجموعه‌ای ارزنده و خوبی ارائه داد.

البته بحث در مورد ادبیات شفاهی یک ملت بحثی مفصل می‌تواند داشته باشد و یک امر بدیهی است که در چند صفحه نمی‌تواند بگنجد.

[۶۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

من فقط فهرست وار مطالب را عنوان کرده‌ام و شرح مختصری درباره هر یک داده‌ام. وقتی در جامعه‌ای یک سری انسانهای با فرهنگ مشترک زندگی می‌کنند، این یک مجموعه انسانی است، مجموعه‌ای نسبتاً همگن یا مشابه؛ تشابه در زبان، تشابه در لفظ و بیان، تشابه در باورها، تشابه در طرز تلقیها و نگرشها، و با احساسی از همبستگیها و دلبستگیها. شناخت جامعه انسان بستگی به درجهٔ تکامل فکری او دارد و تکامل فکر نتیجهٔ فاصله گرفتن از باورهای جاافتاده و دیرپایی با روش شک علمی و، در نتیجه، حقیقت‌جویی و پژوهش فارغ از پیشداوری است. اما، و به هر حال، شناخت هر جامعه‌ای در برشهای مختلف تاریخی خویش نیز با استفاده از این ویژگیها و نظایر آن ممکن می‌شود. موزه‌های مختلف وسیلهٔ شناسایی درجهٔ پیشرفت ابزارسازی یک جامعه در برش خاصی از تاریخ است، یا راه حل‌هایی که انسانها برای حل مسائل فردی و جمعی خود ابراز می‌نموده‌اند کاملاً نشان‌دهندهٔ درجهٔ تکامل فکری و اندیشهٔ آنها بوده است. و اکنون، و در آینده نیز، همین معیار می‌تواند معتبر باشد. آن وقت نوبت نگرشها و چم و خم‌ها می‌رسد که معمولاً از جامعه‌ای به جامعهٔ دیگر تفاوت می‌کند، و این مانند رنگ گلها می‌ماند، چشم‌نواز، دوست‌داشتنی، و موجب غنا!

آیا می‌توان گفت که رنگ و بو و شکل گلایول بهتر است یا اطلسی؟ مینا یا شب‌بو؟ اما دوستداران گلایول بهتر است آن را خوب بشناسند، عمیق و اساسی، و آنگاه به شناسایی گلهای دیگر پردازند، بدون این تصور نادرست که گلایول بهترین است یا بدترین. گلایول یکی از گلهاست. این واقعیت است که گلایول ویژگیهایی دارد که می‌توان، برخلاف تصورات گذشتگان و پیشینیان، آنها را کشف کرد؛ همیشه چیزی، چیزی نو، در گلایول هست که می‌توان آن را یافت. همهٔ یافته‌های

تبار اقوام [۶۵]

گذشتگان از گلایول نادرست نیست و همه یافته‌های آنها نیز درست نیست. واقعیت یابی لایه لایه و بتدریج روی می‌دهد و بی‌پایان است. تمام این حرف و سخنها در مورد اطلسی، کوکب، تاج خروس ... نیز عیتاً و بدون هیچ کم و کاستی صادق است. ما در این بحث به رنگهایی از گل خودمان نگاه کردیم، رنگ ترانه‌ها، سرودها، رنگ شکل برخورد اجدادمان با هستی، رنگ شیوه‌کنش و واکنش آنها در برابر محرکهای پیرامون. و با این یادآوری به بحث خاتمه می‌دهیم که شعر و ادبیات آذری امروز در حال تحول و دگردیسی است و در آینده‌ای نه چندان دور شاهد آثار مدرن و فرامدرن در این زبان خواهیم بود.

۲. آشوری‌ها کیستند؟

گذشته و تاریخ سرزمین و تبار مردم آذربایجان

در حدود ده هزار سال پیش، اقوام همخون و همزبانی در شبۀ جزیرۀ هربستان زندگی می‌کردند که تحت نام «سامی» شناخته می‌شوند. بعد از گذشت قرون و اعصار و از دیاد جمعیت و کمبود مراتع، برخی از این طوایف سامی جهت یافتن اراضی حاصلخیز و قابل سکونت در جهات مختلف به راه افتادند. بعضی از آنها در لبنان، فلسطین، سوریه، مصر، و حبشه ساکن شدند و در دوره‌های بعد به نامهای فینقی‌ها، آموریت‌ها، کنعانی‌ها، آرامی‌ها، و غیره معروف شدند.

دسته‌های دیگری از این مهاجران سامی تزاد در بین النهرین مستقر شدند که جنوب آن به نام «سومر»، بخش میانی آن به نام «آکه»، و سپس «بابل» خوانده شد.

قسمت شمالی آن «سوبارتو» بود که پس از گذشت زمان به نام «آشور»

[۶۶] تاریخنامه قومی و حیات ملی

معروف شد.^۱

در دورانی که حکومت آکو سومر در بین النهرين جنوبی فرمانروایی داشتند، در شمال بین النهرين نیز آشوری ها، پس از سالها جنگ و گریز، در حوالی سالهای هزاره سوم قبل از میلاد تحت رهبری سارگون اول موفق شدند در محل شهری که بعداً به افتخار ایشان آشور نامیده شد دولتی تشکیل دهند، و با گسترش مرزهای جغرافیایی آن، نام آشور بر سرزمین و کشور مزبور نیز اطلاق شد.^۲

بر این دولت کوچک آشور در حدود ۲۲۰۰ سال قبل از میلاد، یعنی در زمانی که حمورابی بر بابل حکومت می کرد، شمشی آداد اول حکومت می کرد. بعد از حمورابی، دولت بابل رو به ضعف نهاد و تحت سلطه کاسی ها درآمد. ولی طولی نکشید که این قوم غیربومی هم نتوانست در بابل بماند، به طوری که در حدود سال ۱۱۷۰ قبل از میلاد، سپاه آشور با استفاده از ضعف کاسی ها وارد بابل شد و آن را ضمیمه آشور کرد.^۳

تیگلت پیلسرا اول، پادشاه آشور، در ۱۱۰۰ قبل از میلاد به درجه ای از قدرت رسید که از سمت مغرب به سوریه حمله کرد و از سمت شمال شرقی سپاهیانش به دریاچه وان و اورمیه رسیدند و امپراطوری آشور را بنا نهاد.

گذشته از شکستها و پیروزیها، عقب نشینی و پیشرویهای مرزی، این امپراطوری تا سال ۶۲۰ قبل از میلاد که به دست مادها منقرض گردید

۱. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری های ایران، تهران، ۱۳۴۴، صص ۲۲ - ۲۵.

۲. احمد بهمنش، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹، صص ۱۲۲ - ۱۲۶.

۳. محمد جواد مشکور، ایران در عهد باستان، در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۲۳ و ۱۲۴.

به حیات سیاسی و نظامی خود ادامه داد. بعد از اینکه دولت آشور سقوط کرد، تاریخ کهن آشور را پرده‌ای از ابهام فرو پوشاند، تا اینکه در دوره اشکانیان، در سال ۱۳۲ قبل از میلاد، دولت کوچکی به نام «اسروین» در شهر الها (اروفای کنونی) تشکیل گردید که در تاریخ به نام دولت «آبگارها» (ابجرها) نیز معروف است.^۱

پادشاهان این دولت نیمه‌خودمختار آشوری بودند، ولی به دلیل واقع شدن این شهر در مرز دو امپراطوری بزرگ آن زمان، یعنی اشکانیان و رومیان، گاهی تحت نفوذ ایران و گاهی تحت نفوذ روم قرار می‌گرفت. آبگار پنجم معروف به آبگار اوکاما (ابجر اسود) بود که دین مسیح را پذیرفت و آنرا در کشور کوچک خویش به عنوان دین رسمی اعلام کرد.^۲

از آن به بعد، آشوری‌ها در توسعه و ترویج دین مسیح به طور بسیار جدی شرکت کردند و، در عین حال، آداب و رسوم و زیان خود را نیز حفظ کردند و از طریق مسیحیت خط و زیان خود را توسعه دادند، به طوری که در دوره اشکانیان و ساسانیان زبان آشوری، معروف به سریانی، زیان بین‌المللی امپراطوری ایران گردید.

آشوری‌ها معتقدند که آنان مسیحیت را در همان آغاز امر از دو نفر از حواریون حضرت مسیح (ع) به نامهای توماس و برتو لما پذیرفته‌اند و می‌گویند که توماس به بین‌النهرین و الها (اورفا) آمده و از آنجا وارد شهر اورمیه شده و از طریق خلیج فارس به هندوستان رفته و در آنجا به تبلیغ

۱. پیره سرمس، مأکی هستیم، تهران، ۱۳۴۴، صص ۴۰ و ۴۱.

۲. بنیامین ارسانوس، خدمات آشوری‌ها در آسیا، ۱۹۵۰، صص ۱۲ و ۱۳؛ غرینوریوس (گرگوریوس) ابوالفرح ابن‌العربی، تاریخ مختصر الدول، ترجمه محمدعلی تاج‌پور و حشمت‌الله ریاضی، تهران، ۱۳۶۴، صص ۱۱۷ و ۱۱۸.

[۶۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

مسیحیت پرداخته است. علاوه براین، معتقدند که از میان یک هیئت هفتاد و دو نفری دیگر که از طرف حضرت مسیح (ع) مأمور ترویج مسیحیت شده بودند، دو نفر به نام‌های ادی (تدی) مقدس و ماری مقدس نیز به میان آشوری‌ها آمده و به تأسیس کلیسا‌ای آنان کمک کرده‌اند.^۱

آشوری‌ها در زمان ساسانیان مدارس متعددی تأسیس کردند که در انتقال تمدن یونانی به ایران و اسلام کمک شایانی کردند. این مدارس در شهرهای نصیبین، اورفا، جندی‌شاپور، هرات، طوس، و بسیاری از شهرهای دیگر ایران، در کنار کلیساها و صومعه‌ها، تا زمان حمله مغول به ایران همچنان فعالیت می‌کردند.

شمار محصلان بعضی از این مدارس بالغ بر دو هزار نفر می‌شد. بعضی از فارغ‌التحصیلان آنها مشهورترین پزشکان و نویسندهای مترجمان آن زمان محسوب می‌شدند.^۲

متأسفانه، با آغاز هجوم مغولان به ایران و سقوط خلافت عباسیان، و در پی آن یورش بی‌امان لشگریان تیمورلنگ به این سرزمین، میلیونها ایرانی قتل عام شدند و کلیه مرکزهای علمی و فرهنگی ویران شد.

محققان تخمين می‌زنند که فقط از آشوری‌ها بیش از ۵ میلیون نفر قتل عام شدند.^۳ تقریباً تمام آشوری‌ها نابود شدند و گروههای کوچکی که جان سالم به در برداشتند به کوهستانهای غرب دریاچه اورمیه، کردستان ایران، و ترکیه پناه برداشتند.

رهبر مذهبی آنان نیز در میان این کوهها، در منطقه حکاری (از

۱. جان الدر، *تاریخ مسیون امریکایی در ایران*، ترجمه سهیل آذری، انتشارات نور جهان، تهران، ۱۳۳۳، ص ۵.

۲. همان منبع، ص ۶.

۳. همانجا؛ بنیامین ارسانوس، *خدمات آشوری‌ها در آسیا*، ص ۱۰۹.

استانهای مرزی ترکیه)، سکونت گزید.

در اینجا نیز بارها و بارها مورد هجوم و قتل و غارت واقع شدند و، در نهایت، با شروع جنگ جهانی اول و آغاز قتل عام مسیحیها به دست نیروهای عثمانی، آشوری‌ها به ایران پناهنده شدند.

متاسفانه، در اینجا نیز وارد بازیهای سیاسی شدند که در سال ۱۹۱۸، و در پی کشته شدن رهبر مذهبی آنان مار شمعون به دست اسماعیل آقای سمیتقو، از سران ایل شکاک گُرد در منطقه سلماس، درگیریهای خونینی را موجب گردید که از طرفین هزاران نفر کشته شدند.^۱ بالاخره، آشوری‌ها مجبور به ترک منطقه شدند و به شهرهای مرکزی ایران از جمله همدان و کرمانشاه منتقل شدند و از آنجا نیز عده زیادی از آنان وارد خاک عراق شدند. البته در وقایع فوق دخالت انگلیس و سیاست آنها و استقلال طلبی آشوری‌ها را نباید نادیده گرفت.^۲

پس از پایان جنگ جهانی اول، آشوری‌های ایران دوباره به وطن بازگشتند و در شهرهای اورمیه و سلماس و روستاهای این دو شهر سکونت گزیدند.

در حال حاضر، آشوری‌ها در شهرهای تهران، اورمیه، قزوین،

۱. شرمد بنیامین، آداب و رسوم کلیسای شرق و قتل مار شمعون، سوئد، ۱۹۹۳، صص ۱۰۵-۱۱۵.

۲. این واقعه، که به واقعه جیلووغ (جیلوها) معروف است بر اثر روحیه استقلال خواهی و جنگ طلبی طایفه آشوری جیلو که به ایران پناهنده شده و در حوالی شهرهای اورمیه و سلماس مسکن گزیده بودند روی داد و در جریان آن بیشترین قربانی را مردم بی دفاع آذربایجانی مذکور دادند. به طوری که برابر برآوردهای اولیه، چهل و شش هزار نفر از آذربایجانی‌ها در این واقعه به دست جیلوها قتل عام شدند و خانه و هستی آنها به غارت رفت. هر دو شهر اورمیه و سلماس تخریب و چندین روستا از صحنه جغرافیا حذف شد، و این واقعه خاطره تلغیت اندوهگینی در ذهن و یاد اهالی منطقه نهاده است.

[۷۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

کرمانشاه، اهواز، اصفهان، همدان، سلماس، بندرعباس، شیراز، تبریز، و اراک به صورت گروهها و اجتماعات پراکنده زندگی می‌کنند.

عدد آشوری‌های ایران بر اساس نتایج رأی‌گیری نمایندگی مجلس شورای اسلامی و تخمین در حدود ۲۲۰۰۰ نفر است. آشوری‌های ایران یک نفر نماینده در مجلس شورای اسلامی دارند.

آشوری‌های ساکن در شهرستان اورمیه و روستاهای رقمی در حدود ۱۰۰۰۰ نفر است.

در شهرستان سلماس، در روستای خسروآباد و تپه‌ویر حدود ۴۰۰ نفر آشوری زندگی می‌کنند.

عدد آشوری‌های ایران قبل از سال ۱۳۵۰ شمسی رقمی در حدود ۷۰۰۰۰ نفر بوده است،^۱ که طی این سالها به دلایل مختلف اقدام به مهاجرت کرده‌اند، و این روند هنوز هم به‌طور جدی ادامه دارد. بقیة روستاهای یک یا دو و حداکثر پنج خانوار جمعیت آشوری دارند.

تنها روستاهای آشوری نشین در اورمیه ساعتلو و تازه‌کند در بخش باراندوز چای است که ساکنان آن همه آشوری هستند. در حال حاضر، آشوری‌های اورمیه در این شهر دارای اماکن مذهبی و آموزشی زیرند: ۱. فرقه (کلیسای) کاتولیک کلدانی^۲ آشوری که مرکز آن در کوی مهدی‌القدم (اورمیه) است، و کلیسایی به نام «حضرت مریم» دارند و رهبر

۱. پیره سرمن، *تاریخ ادبیات آشوری*، جلد سوم، تهران، ۱۹۷۰، ص ۳۵۷.

۲. آشوری‌های تغییر مذهب داده که از کلیسای سنتی خود، یعنی کلیسای نسطوری، که در حال حاضر به نام «کلیسای شرق آشور» معروف است، جدا شده و به آیین کاتولیک درآمده‌اند، جهت تشخیص از دیگر کلیساهای آشوری، به نام «کلدانی» نامگذاری شده‌اند، و این نام اختراع جدیدی است از تصورات پاپ‌ها که از قرن هفدهم میلادی به آشوری‌های کاتولیک داده‌اند. نک به: زاک دومورگانی [دمرغانی]، هیئت علمی فرانسه در ایران، ترجمه کاظم ودیعی، ۱۳۳۸، ص ۱۰۰.

مذهبی آن اسقف اعظم توماس ججو است و دو نفر کشیش ایشان را یاری می‌دهند. این فرقه دو مدرسهٔ ابتدایی پسرانه و دخترانه و دو مدرسهٔ راهنمایی پسرانه و دخترانه دارد که کلیهٔ دانش‌آموزان آشوری در این مدارس زبان آشوری و تعلیمات دینی مسیحی را در کنار زبان فارسی فرامی‌گیرند.

۲. فرقه (کلیسای) شرق آشوری اورمیه که رهبر مذهبی آن اسقف یار اپریم ماریونانی هستند و در محل کلیسای «نه نه مریم» (حضرت مریم) در خیابان قدس (خیام) سکونت دارند و یک نفر کشیش او را کمک می‌کند.

۳. فرقه (کلیسای) انجیلی آشوری که محل آن در خیابان قدس، جنب کلیسای «نه نه مریم»، رو به روی داروخانه جابر بن حیان است.

کشیش به به گرجی و کشیش ایلیا یادگار مسئول ادارهٔ این کلیسا هستند. آشوری‌ها، علاوه بر اینها، کلیسایی در پنج راه دارند که به «روز هفتم» (ادوتنیت) مشهور است و کشیش نینوس یوخنه عهده‌دار آن است، و این عده «جماعت ریانی» نیز نامیده می‌شوند که تعداد اعضای آنها حدود ۶۰ نفر است. عده‌ای نیز در کوچه بهار، خیابان امینی، تحت عنوان فرقه «برادران» وجود دارند که عده آنان نیز حدود ۳۰ نفر است و مسئول این عده آقای روبرت ساورا است.

۲-۱. زبان آشوری

زبان آشوری‌های امروز، که در ایران تحت عنوان مسیحیهای «آشوری و کلدانی» نامیده می‌شوند،^۱ یکی از لهجه‌های زبان آشور باستان است که از هزاره سوم قبل از میلاد نوشته‌هایی به خط میخی به آن زبان در منطقه

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل شصت و چهارم.

[۷۲] تاریخ‌شناسی قومی و حیات ملی

کاپادوکیا به جا مانده است.^۱

در هزاره دوم قبل از میلاد، با شکل‌گیری و تشکیل دولتی به نام آشور، این زبان توسعه بیشتری یافت، و در آغاز هزاره اول، با به وجود آمدن امپراطوری آشور، زبان آشوری و خط میخی آشوری در کلیه سرزمینهای امپراطوری به عنوان زبان و خط اقوام خاورمیانه رسمیت یافت.^۲

در اوایل سده هشتم قبل از میلاد، زبان و خط آرامی در آشور با زبان و خط آکادی (آشوری و بابلی) به رقابت پرداخت و پس از آن رفته‌رفته در سرتاسر مشرق‌زمین گسترش یافت. در حدود ۵۰۰ قبل از میلاد، هنگامی که پادشاهی هخامنشی در جست‌وجوی زبانی بودند که برای کلیه رعایایشان قابل فهم باشد، زبان آرامی را برگزیدند و، به فرمان داریوش، رسماً به عنوان زبان بین‌المللی در سرتاسر امپراطوری جایگزین زبان بابلی در خانه‌ها و کوچه و بازار گردید.^۳

در این دوره، حدود استعمال این زبان از ایران تا جزیره فیله در جنوب مصر گسترش یافت و، بدین ترتیب، زبان دولتی و رسمی همه خاورنزدیک شد. هنگامی که حضرت مسیح (ع) هم زنده بود، زبان او آرامی بود و حواریون او نیز بدین زبان سخن می‌گفتند.^۴ آثار زبان آرامی هنوز هم تا به امروز در سوریه باقی مانده است؛ اهالی سه روستا از روستاهای سوریه به زبان آرامی سخن می‌گویند و آن سه روستا معلولا، نجعه، و جبعدین است.^۵

۱. احمد بهمنش، *تاریخ ملل قدیم آسیای غربی*، صص ۱۲۲ - ۱۲۴.

۲. ژرژ رو، *بن‌النهرین باستان*، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات نشر آبی، تهران،

۳. همان منبع، صص ۲۶۶ و ۳۹۱، ۱۳۶۹.

۴. محسن ابوالقاسمی، *تاریخ زبان فارسی*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۳، ص ۱۵۳.

۵. انبیس فریحه، *الدّرّاساتُ الْأَدَبِيَّة*، دانشگاه بیروت، سال دوم، شماره یکم، ۱۳۳۹، ص ۷۴.

[۷۳] تبار اقوام

در نیمة اول قرن اول میلادی، خط دیگری از خط آرامی مشتق شد که در تمدن خاورمیانه نقش عمدت‌ای بازی کرده است و در منابع فارسی و هربی به نام خط سریانی معروف شد.^۱

زبان سریانی یکی از لهجه‌های آرامی، و آرامی هم یکی از زبانهای سامی است که مردم قدیم عراق و سوریه و لبنان و فلسطین و شرق اردن بدان سخن می‌گفتند. راهنمای ما به این زبان نقشها و نوشهای متنهای ادبی و دینی است که مشهورترین آنها بعضی از اسناد عهد قدیم یعنی تورات و نسخهٔ ترکوم و تلمود است که به زبان آرامی نوشته شده، و همچنین است آرامی تدمر و انباط و سامرہ. لیکن مشهورترین لهجه‌های آرامی لهجه ادسا (الرها، اورفا کنونی در ترکیه) است؛ زیرا تورات و انجلیل‌ها پس از مسیحی شدن آشوری‌های عراق به این لهجه برگردانده شد، و چنانچه در پیش اشاره شد، در آغاز مسیحیت زبان آرامی وسعت فراوان یافت و ایران هم، که وارث دولت آشور شده بود، آنرا زبان رسمی قرار داد.^۲

آشوری‌ها، پس از گرویدن به دین مسیحی در سدهٔ دوم و سوم، خود را سورایی (سریانی) نامیدند، یعنی مردم سوریه، و زبان خود را هم سوراییا (سریانی) گفتند. از این پس، کلمهٔ آرامی «حتی» در لفتنامه‌های آنها به معنی «بتپرست» به کار رفته است.^۳

این سریانی‌ها تورات و انجلیل‌ها را به لهجه ادسا (الرها، اورفا کنونی) ترجمه کردند. ترجمه آنها به نام پشیطا (بسیط) یا صورت کتاب نامیده شد و لهجه ادسا هم زبان ادبی سریانی‌ها و، به دیگر سخن، آشوری‌های امروزی گردید. اندکی بعد، یکی از رؤسای معروف کلیسای آشوری به نام

۱. ابوالفضل ذابح، ماهنامه پیک ارشاد، شماره ۷، ۱۳۶۴، ص ۲۱.

۲. انبیس فریحه، الدرّاساتُ الادبیَّة، بولتن ص ۷۴.

۳. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۱۱.

[۷۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

تاتیان (Tatin) یا تاتین (Tatyān) چهار انجیل را از یونانی به سریانی ترجمه کرد که دیاتسارون (Diatessaron) خوانده شد.^۱

در نیمه سده سوم و هفتم میلادی، در کلیساها مسیحی جدالی مذهبی در گرفت درباره سرشت مسیح (ع) و مادر او مریم: آیا مسیح (ع) خداست، یا انسان و خداست؟ آیا او دارای یک خواست است یا دو خواست؟ آیا یک سرشت دارد یا دو سرشت؟ آیا مریم مادر خداست؟ این جدال مذهبی که در وهله اول در اطراف این قضایا و در وهله دوم درباره عقاید دست دوم دیگری دور می‌زد، پیروان کلیسا سریانی زبان را به دو دسته تقسیم کرد که بعدها به نامهای «نسطوری‌ها» و «یعقوبی‌ها» خوانده شدند.^۲ یعقوبی‌ها طرفدار روم شرقی بودند و نسطوری‌ها زیر نفوذ ایران کار می‌کردند.

این جدایی مذهبی، که جدایی سیاسی هم به دنبال داشت، موجب پیدایش تغییراتی در زبان آنها گردید، چه در صدایها و چه در ترکیب الفاظ و مفردات.

زبان سریانی شرقی، معروف به نسطوری، به لهجه «نصبیین» معروف شد و بعضی نیز به اشتباه آنرا «کلدانی» گفتند، و این همان زبانی است که آشوری‌های ساکن ایران تا به امروز بدان دعا و نماز می‌خوانند و شکل گفتاری (محاوره‌ای) آنرا در محاورات روزانه به کار می‌بندند.^۳

زبان سریانی غربی را هم لهجه «رهاوی» خوانند که منسوب به الرها (رها) یعنی ادسا یا اورفای کنونی است، زیرا تورات و انجیل‌ها به لهجه این شهر ترجمه شده بود، و این لهجه رهاوی همان سریانی است که زبان

۱. همان منبع، ص ۱۲، و همجنین انیس فریحه، الدرجاتُ الادبية، ص ۷۱.

۲. همان منبع، ص؛ محسن ابوالقاسمی، تاریخ زبان فارسی، صص ۱۲۹-۱۳۰.

۳. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۱.

تبار اقوام | ۷۵

یعقوبی‌های کاتولیک است، که در جنوب ترکیه و سوریه، سریانی‌ها بدان دعا و نماز می‌خوانند^۱ و، در لبنان، مارونی‌ها در حال حاضر از آن در دعا و نماز استفاده می‌کنند.^۲

همه این اختلافات در این لهجه‌ها هنگامی روی داد که، در سال ۴۸۹ میلادی، امپراطور روم به بستن مدرسه ایرانی «رها» (ادی) و بیرون راندن تمام نسطوریانی که به نصیبین پناهنده شده و مدرسه‌ای بر پا داشته بودند که از مشهورترین مدارس سریانی است فرمان داد.^۳

زیرا کانون این درگیری و جدال مذهبی کلیساها مسیحی مدرسه ایرانی‌ها در الرها (اورفای کنونی) بود. بعد از بسته شدن مدرسه ایرانی‌های الرها، از اوآخر قرن پنجم اعضای این دبستان به کشور خود یعنی ایران بازگشتند و چندین دبستان در سرزمین ایران تشکیل دادند.^۴ بارصو ما، اسقف اعظم شهر نصیبین (که در آن زمان جزو خاک ایران بود)، آنان را به نیکی پذیرفت و دانشمند آشوری معروف به نام مار نرسی توانست در آنجا مدرسه بزرگی تأسیس کند.^۵

بدین ترتیب، نصل تازه‌ای در وابستگی فرهنگی و نفوذ فرهنگ سریانی در ایران آغاز گردید، و با حمایت پیروز (فیروز) شاه ساسانی، کلیسای نسطوری بر خود نام «کلیسای پارسی» (ایرانی) نهاد و مار نرسی نیز از سوی شاه ایران به مرزیانی نصیبین منصوب شد و همچنین به

۱. همان منبع، ص ۱۱.

۲. ائیس فریحه، الدرّاساتُ الادّيّة، بولتن ص ۷۲.

۳. سیریل الگود، تاریخ پژوهشی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه دکتر باهر فرقانی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶، ص ۶۶.

۴. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ نهم، تهران، ۱۳۶۸، ص ۹۲.

۵. ویلیام میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین و عباس آریانپور، تهران، ۱۳۳۱، ص ۳۰۰.

[۷۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

ریاست هیئت ایرانی تعیین حدود مرزی بین ایران و روم و پادشاهی میره انتخاب شد.^۱

آشوری‌ها در این دوره، یعنی دوره ساسانیان، به دلیل وابستگی به مذهب نسطوری و جنگ دائمی میان ایران و روم، مورد نفرت امپراطوران روم و کلیسای ارتدوکس قسطنطینیه قرار گرفتند و، در نتیجه، به عنوان «کلیسای پارس» به حیات مذهبی خود ادامه دادند.^۲

علی‌رغم این‌همه فشارهای خارجی، در داخل نیز اغلب به دلیل همکیشی با امپراطوران روم مورد بی‌مهری پادشاهان ساسانی واقع می‌شدند و به آنان می‌گفتند شما در کشور ما زندگی می‌کنید ولی قلبتان با رومیان است.^۳ با تمام این مصیبتها، در زمان خسرو انشیروان ساسانی، به همت همین دانشمندان آشوری نسطوری مذهب در شهر جندی‌شاپور دانشگاهی تأسیس یافت که در آنجا طب، فلسفه، و ادبیات تدریس می‌شد. در کنار این علوم، ریاضیات، نجوم، تاریخ، و جغرافیا آموخته می‌شد. بسیاری از کتب مهم یونانی و هندی به زبانهای پهلوی و سریانی ترجمه شد. عده‌زیادی از استادان این دانشگاه آشوری بودند، و فقط در رشته طب، در خانواده بختیشوع بیش از ده طبیب، و در خاندان خونین نیز تعداد زیادی پزشک بودند. خانواده بختیشوع بیش از ۲۵۰ سال، یعنی تا زمان تأسیس مدرسه بغداد، این دانشگاه را اداره کردند.^۴ در کلیه این مراکز علمی، زبان رسمی سریانی (آشوری) بود.

پس از سال ۷۶۲ میلادی، یعنی ساخته شدن شهر بغداد، چیزی

۱. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۷۵

۲. تاریخ کلیسای شرق، کانون یوحنا رسول، جلد دوم، تهران، ۱۹۹۸، ص ۷۵.

۳. ویلیام میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراطوری روم و ایران، ص ۲۷۴.

۴. محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، صص

نگذشت که حقوقهای گزاف درباری پزشکان و مدرسان آشوری نسطوری مذهب را از دارالعلم جندی شاپور به بغداد کشاند، و در این کار جعفر برمکی، وزیر هارون الرشید، مهمترین عامل بود و بسیار می‌کوشید که علوم یونانی را مورد توجه خلیفه و اعراب و ایرانی‌ها قرار دهد.^۱ وی توجه خود به علوم یونانی را در زمانی که خاندان او مدتها پس از انتقال از بلخ در مرو اقام‌گزیدند کسب کرده بود، و در کوشش‌هایی که برای ترویج علم یونانی می‌کرد، جبرائیل از خاندان بختیشوع و جانشینان او از جندی‌شاپور یار و مددکار او بودند. به این ترتیب بود که میراث علم یونانی توسط آشوری‌های نسطوری مذهب از طریق ادسا و نصیبین به جندی‌شاپور و از آن راه به بغداد انتقال پیدا کرد.^۲

بدین ترتیب، می‌بینیم که پس از انقراض دولت ساسانی و تشکیل دولت اسلامی، این اساتید همچنان در داخل حوزه اسلام ماندند؛ چه از طریق تعلیم و ترجمه کتب و چه از طریق طبابت و عمل پزشکی، در خدمت خلفاً و وزراً و اعیان اسلامی خدمت می‌کردند.^۳

زبان اغلب مردم اصلی عراق تا کمی پس از فتوحات عراقی همچنان سریانی (آشوری) بود. در واقع، می‌توانیم بگوییم که جنگ قادسیه (۶۳۶-۶۳۷ م)، که زمینهٔ فتح عراق را به دست اعراب آماده ساخت، آخرین دورهٔ پیشرفت زبان سریانی بود. این زبان تا چند قرن بعد زنده بود و آخرین نویسندهٔ به نام به این زبان غریغوریوس (گرگوریوس) ابوالفرح ابن‌العبری (درگذشت ۱۲۸۶ م) صاحب کتاب تاریخ مختصر الدول است.^۴

۱. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم‌السلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵، ص ۱۱۲.

۲. همان منبع، ص ۱۱۴.

۳. جلال‌الدین همایی، تاریخ علوم اسلامی (تفیریات)، انتشارات سازمان فلم، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳۱.

۴. انبیس فریحه، الدراساتُ الادِّيَة، ص ۸۴.

[۷۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

از این تاریخ، زبان مذکور به صورت محاوره‌ای در میان قبایل و ایلات آشوری متداول می‌شود، تا اینکه در اواسط قرن نوزدهم دوباره به صورت کتابت درمی‌آید، و ناکنون به عنوان زبان نوشتاری آشوری‌های ایران، عراق، و سایر کشورهایی که آشوری‌ها در آنها زندگی می‌کنند به کار گرفته می‌شود. آشوری‌ها به لهجه محاوره‌ای خود «سوادادیا» (Svadaya) و به لهجه ادبی خود «سپرایا» (Spraya) و گاهی نیز «عاتیقا» (Atiga)، آنتیک (Antique)، یعنی قدیمی، می‌گویند.

اولین کتاب به زبان محاوره‌ای در سال ۱۸۴۰ در شهر اورمیه چاپ شد؛ عنوان کتاب پیرامون لزوم قلب جدید نام داشت که به همت پرکینز انجام یافت^۱ ر در انگلستانی صدها کتاب مذهبی، علمی و درسی، جزوای، و نشریات هفتگی به چاپ رسید، و همین زبان هم اکنون در کلیه کشورهای جهان از سوی آشوری‌ها به عنوان زبان نوشتاری به کار می‌رود. این زبان دارای گویش‌های زیر است: اورمژنایا (اورمیه)، سلماسنایا (سلماس) و شاپتنایا، گاورنایا، ماربیشنایا، جلوایا، دزنایا، طیارایا، بزنایا، و تخومنایا (مناطقی در خاک ترکیه).

۲- خط آشوری

آشوری‌ها از قدیمترین ایام خط و زبانی داشتند که، با مختصراً اختلافی، نظیر خط و زبان بابلی‌ها و از یک ریشه مشتق شده بود.

نمونه خط آشوری که از هزاره سوم قبل از میلاد، از منطقه کاپادوکی (کاپادوسی، کاپادوکیا) به دست آمده نشانگر پیشرفت خط در میان

۱. جان الدر، تاریخ مسیون امریکایی در ایران، ص ۱۰. لازم به ذکر است که پرکینز (Perkins) اولین کسی است که مدارس به سبک نوین را در ایران دایر و اولین چاپخانه را وارد اورمیه کرد. وی در اوآخر قرن نوزدهم در اورمیه درگذشت و در کوه سیر به خاک سپرده شد.

[۷۹] تبار اقوام

آشوری‌هاست. از این منطقه تعداد زیادی آثار مکتوب به خط میخی به دست آمده است که به صورت مکاتبات یا اسناد محاسباتی است و به «لوحه‌های کاپادوسی» معروف است. این لوحه‌ها مخصوص امور بازرگانی بوده و از معاملاتی که در اوخر هزاره سوم پیش از میلاد میان آسیای صغیر و بین‌النهرین انجام می‌شده اطلاعاتی به دست می‌دهد. بر روی یکی از مهرهای این دوره نام شاروکین (سارگون) از پادشاهان آشور خوانده می‌شود.^۱

این خط به دلیل شکل ظاهري آن به نام «خط میخی» خوانده شده است. «کانی فرم» (Cuneiform) از چپ به راست نوشته می‌شود؛ اما دلایلی نیز وجود دارد که این خط، در ابتدا، به صورت عمودی از بالا به پایین نوشته می‌شده است و جهت ستونها هم از راست به چپ بوده است.^۲

احتمالاً قدیمترین شکل این خط را سومریان، نخستین ساکنان بین‌النهرین، ابلاغ کرده‌اند.^۳

این خط را بابلی‌ها و آشوری‌ها از سومری‌ها کسب کردند و با توجه به ویژگی‌های آوایی زیان خود تغییراتی در حروف آن دادند، ولی شکل ظاهری آن تغییر نکرد و طی قرنها، تا سقوط امپراطوری آشور و انقراض دولت بابل، این خط به عنوان خط رسمی کلیه ملل آن زمان بود، و حتی دولت هخامنشیان نیز این خط را تا انقراض دولت هخامنشی به عنوان خط رسمی و دولتی به کار گرفت، و در کلیه کتبه‌های سه زبانه آن دوره، یعنی

۱. احمد بهمنش، *تاریخ مل قدمیم آسیای غربی*، صص ۱۲۶-۱۲۲.

۲. آبرتنی گاور، *تاریخ خط*، ترجمه عباس مخبر و کورش صفی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۵۳.

۳. یوهانس فریدریش، *تاریخ خطهای جهان*، ترجمه فیروز رفاهی، انتشارات دنبی، تهران، ۱۳۶۸، صص ۴۸-۴۹.

[۸۰] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

پارسی باستان، عیلامی، و بابلی، این خط به کار رفته است. این خط، که از اولین و قدیمترین خطوط دنیا است، ابتدا ۱۶۰۰ تا دوهزار علامت در آن به کار می‌رفت.^۱ ولی بعدها علامت مزبور به ششصد تقلیل یافت. خط میخی بتدربیج به خارج از مرزهای بین‌النهرین گسترش یافت و ملل هوری، حیثی (هیتی)، عیلامی، اورارتو، و پارس با تغییراتی آنرا پسندیدند و به کار برdenد. از این خط به کلیه زیانهای ملل یادشده هزاران کتیبه و لوحة گلی به جا مانده؛ همین بس که فقط از محل کتابخانه آشوریانی پال پادشاه آشور (۶۸۱-۶۲۴ قم) ۲۵۰۰۰ لوحة به دست آمده است، و در سایه این خط است که تاریخ سه‌هزار ساله دنیاًی باستان بازگو شده است.^۲

پس از سقوط دولت آشور و بابل تا سده اول قبل از میلاد و آغاز مسیحیت، از نوع کتابت آشوری‌ها اطلاع دقیقی در دست نیست. فقط می‌دانیم از اوایل سده هشتم قبل از میلاد، زیان و خط آرامی در بین‌النهرین رواج داشته و رفته‌رفته به عنوان خط رسمی به کار گرفته می‌شود، و مسلماً آشوری‌ها نیز به خط آرامی آشنایی داشته‌اند.

ولی آنچه مسلم است، می‌دانیم که در زمان حیات حضرت مسیح (ع)، آن حضرت و حواریون او به زیان آرامی سخن می‌گفته‌اند، و چون آشوری‌ها در حدود سال ۳۲ میلادی^۳ مسیحیت را از مسیحیهای آرامی زیان پذیرفتند، خط آنان را نیز پذیرفتند و با اندک تغییر خطی از آن ساختند که به سریانی معروف شد، و این خط از راست به چپ نوشته

۱. البرتین گاور، تاریخ خط، ص ۷۵.

۲. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۱۲۷.

۳. محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۳، ص ۳۶.

تبار اقوام [۸۱]

می شود. بعد از تاتین که چهار انجیل^۱ را به سریانی ترجمه کرد، بار دیسان (ابن دیسان) از نخستین نویسنده‌گان به این خط است که بین سالهای ۱۵۴-۲۲۲ می‌زیسته و در سال ۱۷۹ میلادی به دین مسیحی درآمده و به زبان سریانی اشعار بی‌نظیری سروده است، چنانکه او را پدر شعر آشوری می‌نامند.^۲ دیری نمی‌گذرد که آشوری‌ها در شهر رها (اورفای کنوی ترکیه) مدارسی تأسیس می‌کنند و به فعالیت مذهبی و فرهنگی پردازند و آن قدر در این زمینه کار می‌کنند که، در اوایل قرن دوم میلاد، این شهر تبدیل به میدان نفوذ و انتشار مسیحیت می‌گردد و زبان سریانی، که با اندکی اختلاف باللهجه معمول در بین النهرين (سرزمین آشور و بابل) قرابت داشت، میان مردم متداول و لهجه عمومی می‌شود. این خط سریانی به طور عمدۀ خط ادبیات مسیحی بود. در واقع، کتب مقدس مسیحیها، از جمله انجیل و کلیه اسناد اصیلی که به این خط نوشته شده است، منحصراً به مسیحیت مربوط می‌شود^۳ و از این جهت به آن «سطر انجیلی» گفته‌اند، یعنی خط انجیل.^۴

این خط رابطه نزدیکی با خط پالمیری (تدمری) دارد، که آن هم شاخه دیگری از خط آرامی است. خط سطر انجیلی تا قرن پنجم میلادی یگانه خط مسیحیهای خاورمیانه و بویژه آشوری‌ها بود. با پیدایش فرقه نسطوری در میان آشوری‌ها، اختلافی در زبان و خط سریانی به وجود آمد که در نتیجه آن زبان و خط مذکور به دو شاخهٔ شرقی (نسطوری)، که به

۱. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۲.

۲. پیره سرمس، تاریخ ادبیات آشوری، صص ۱۱۷-۱۱۸.

۳. آبرتین گاور، تاریخ خط، ص ۱۲۰.

۴. عودیشو ملکو آشتبا، برمum اللغة، بغداد، ۱۹۹۷، ص ۲۱؛ ایس فریحه، الدراسات الادبیة، ص ۷۶.

| ۸۲ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

اشتباه آن را کلدانی می‌گویند، و شاخهٔ غربی (یعقوبی) تقسیم شد.^۱ این خط تا کمی پس از فتوحات اسلام همچنان جایگاه خود را حفظ کرد؛ پس از آن، زبان عربی جایگزین سریانی شد. شاخهٔ شرقی آن تا به امروز در میان آشوری‌های ایران و عراق و هندوستان و بسیاری از مهاجران به اروپا و امریکا، کانادا، و استرالیا به عنوان زبان و خط آشوری به کار می‌رود. شاخهٔ غربی نیز تا به امروز در میان آشوری‌های سوریه و ترکیه به کار می‌رود که هنوز هم به آن زبان و خط سریانی می‌گویند. نخستین اثر چاپی این خط در سال ۱۸۴۰ در شهر اورمیه منتشر شد.^۲ دلیل این نامگذاری این است که از همان اوایل مسیحیت که آشوری‌ها به این خط کتابت کردند، به زبان خود آن را «سورایه» (Suraye) گفتند، و این خود علامت آن است که مهد پیدایش آن ایالت رومی سوریه بوده است و از همین جا رسم بر این جاری شده است که سُریانی (Syriane) را برای معرفی زبان آرامی مسیحی به کار برند.^۳

آشوری‌های ایران و عراق و هندوستان به زبان و خط خود «سورایا» (Suryaye)، و آشوری‌های سوریه و ترکیه به آن «سوریویو» (Suryoyo) گویند. اختلاف این دو لهجه فقط در تلفظ مصوت فتحه و نشانه‌های مصوت است. این خط دارای ۲۲ حرف است و در آن حروف مصوت (صدادر) وجود ندارد و مانند کلیه خطوط آرامی هجایی است.

در خط سریانی شرقی هفت نشانهٔ مصوت (صدادر)، و در خط سریانی غربی پنج نشانهٔ مصوت است. نشانه‌های مصوت خط سریانی

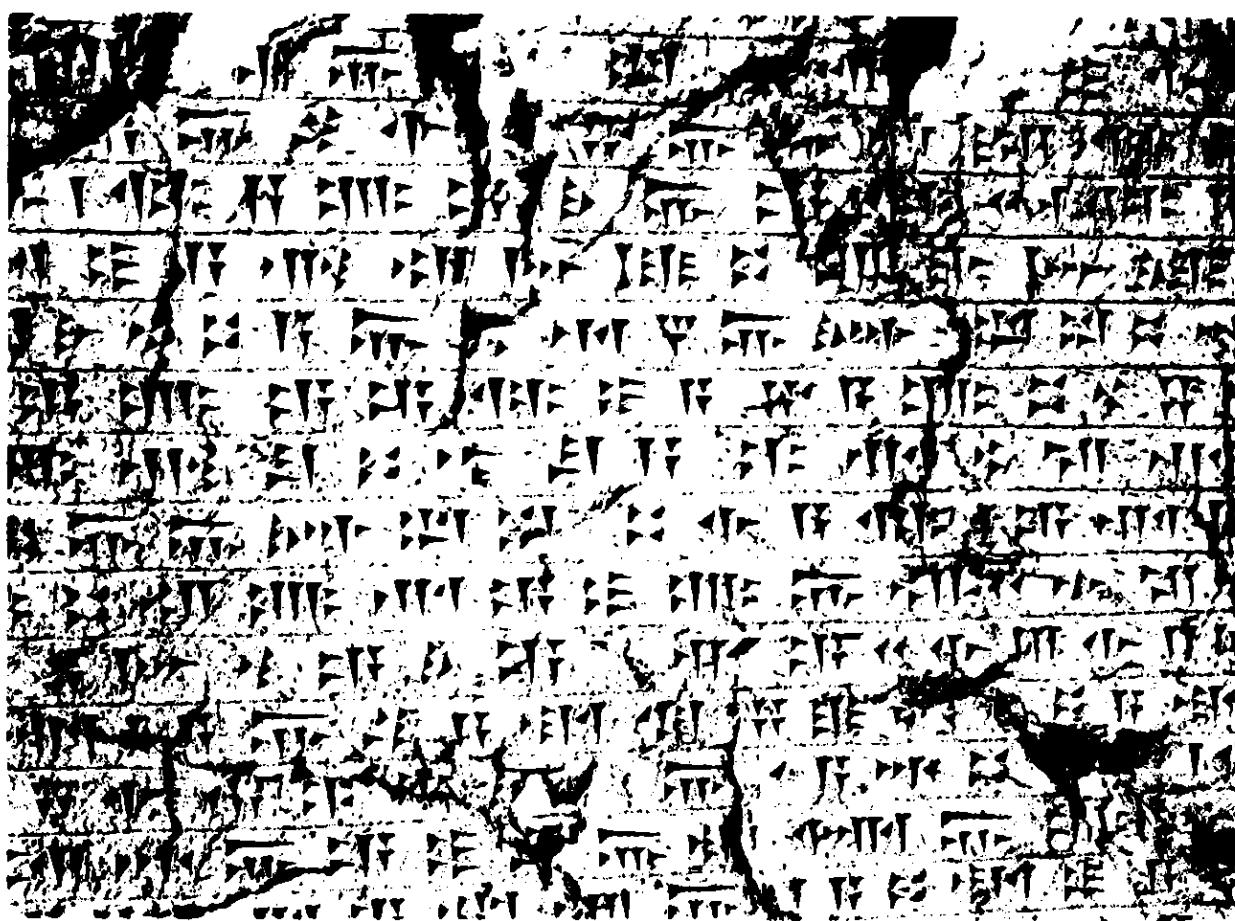
۱. همان منبع، ص ۷۱.

۲. جان الدر، تاریخ مسیون امریکایی در ایران، ص ۱۰.

۳. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۲۸۳.

تبار اقوام | ۸۳

شرقی «نقطه»، و در سریانی غربی «حروف یونانی» است.^۱ ترتیب الفبای سریانی بدین قرار است: ابگد (ABGD)، هوز (HOZ)، حطی (HTI)، کلمن (KLMN)، سعپص (SCPS)، قرشت (CRST).^۲ مغرب آنها نیز چنین است: ابجد، هوز، حطی، کلمن، سعفص، قرشت. در زبان آشوری به این حروف «اتواته هگیانايه» (حروف هجا) می‌گویند.^۳



کیهای از اقوام هیتی به خط مبخی
که شباختهایی به زبانهای باستانی آشور و آرمن نیز در آن مشهود است)

۱. البرنین گاور، تاریخ خط، ص. ۱۲۰.

۲. یوهانس فریدریش، تاریخ خطهای جهان، ص. ۱۰۹.

rands	{ ئ (ə) ئئ (ə) ئ (u)	ئئ (ə) ئئئ (ə)
diph. longs	{ ئئ ئئ (əi) ئئئئ (ie)	ئئ (ia)
B	{ ئئئ (ba) ئئ (bi) ئئ (bu)	ئئ (be)
	{ ئئئ (ab) ئئئ (ib) ئئئ (ub)	
G	{ ئئئئ (ga) ئئئ (gi) ئئئ (gu)	ئئئ (ga)
	{ -ئئ (ag) -ئئ (ig) ئئئئ (ug)	
D	{ ئئئئ (da) ئئئ (di) ئئئ (du)	ئئئ (ad)
	{ ئئئ (id) ئئئ (ui) ئئئ (ud)	
Z	{ ئئ (za) ئئئ (zi) ئئئ (zu)	ئئئ (az)
	{ ئئئ (iz) ئئ (i) ئئئ (us)	
H	{ ئئ (ha) ئ (hi) ئئ (hu)	ئئ (ah)
	{ ئئ ئئ (ih) ئئ ئئ (ih) ئئ ئئ (uh)	
T	{ ئئئ (ta) ئئئ (ti) ئئئ (tu)	ئئئ (ta)
	{ ئئئ (ti) ئئئ (ts) ئئئ (ui)	
K	{ ئئئ (ka) ئئئ (ki) ئئئ (ku)	ئئئ (ak)
	{ ئئئ (ik) ئئئ (ui) ئئئ (uk)	

نشانه‌های خط میخی آشوری

نقل از: فرهنگ نظری عربی بازبانه‌ای سامی و ایرانی، محمد جواد مشکور، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷.

تبار اقوام | ۸۵

L	ئـ (lo) ئـئـ (ei)	ئـئـئـ (ii) ئـئـئـ (ei)	ئـئـئـ (uu)
M	ئـ (ma) ئـئـ (mi)	ئـئـ ئـ (me)	ئـئـ ئـ (mu)
N	ئـ (na) ئـئـ (ni)	ئـئـ ئـ (n)	ئـئـ ئـ (nu)
S	ئـئـ (sa) ئـئـئـ (si)	ئـئـ ئـ (s)	ئـئـ ئـ (su)
P	ئـ (pa) ئـئـ (pi)	ئـئـ ئـ (p)	ئـئـ ئـ (pu)
S	ئـ (se) ئـئـئـ (si)	ئـئـ ئـ (p)	ئـئـ ئـ (pu)
K	ئـئـ (ke) ئـئـئـ (ki)	ئـئـ ئـ (k)	ئـئـ ئـ (ku)
R	ئـئـئـ (ra) ئـئـئـ ئـ (ri)	ئـئـ ئـ (r)	ئـئـ ئـ (ru)
S	ئـئـئـ (sa) ئـئـئـ ئـ (si)	ئـئـ ئـ (s)	ئـئـ ئـ (su)
T	ئـئـئـ ئـ (ta) ئـئـئـ ئـ (ti)	ئـئـ ئـ (t)	ئـئـ ئـ (tu)

نشانه‌های خط میخی آشوری (ادامه از صفحه قبل)

ملکان و فنلا - حروف مجاز

حروف ابجدی فنلی و مداخل آنها در عربی و جزئی دو این

ردیف	حروف سریالی											
									ت	تر	ت	تر
A	۱	۸	۱	۱	۲	۲	۲	۲	۱	۱	۱	۱
B	۲	۵	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۵	۵	۵	۵
GJ	۲	۶	۵	۵	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶	۶
D	۱	۶	۷	۷	۶	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۷
H	۰	۷	۸	۸	۹	۹	۹	۹	۰	۰	۰	۰
W	۶	۱	۰	۰	۱	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
Z	۷	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
HH	۸	۷	۷	۷	۸	۸	۸	۸	۷	۷	۷	۷
T	۹	۵	۵	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۵
Y	۱۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
K	۲۰	۷۵	۷۵	۷۵	۷۶	۷۶	۷۶	۷۶	۷۵	۷۵	۷۵	۷۵
L	۲۰	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۶	۶
M	۴۰	۵۵	۵۵	۵۵	۵۶	۵۶	۵۶	۵۶	۵۵	۵۵	۵۵	۵۵
N	۵۰	۴۵	۴۵	۴۵	۴۶	۴۶	۴۶	۴۶	۴۵	۴۵	۴۵	۴۵
S	۶۰	۵	۵	۵	۶	۶	۶	۶	۵	۵	۵	۵
C	۷۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
FP	۸۰	۶۵	۶۵	۶۵	۶۶	۶۶	۶۶	۶۶	۶۵	۶۵	۶۵	۶۵
S	۹۰	۲۵	۲۵	۲۵	۲۶	۲۶	۲۶	۲۶	۲۵	۲۵	۲۵	۲۵
Q	۱۰۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰
R	۲۰۰	۶	۶	۶	۷	۷	۷	۷	۶	۶	۶	۶
X	۳۰۰	۳	۳	۳	۴	۴	۴	۴	۳	۳	۳	۳
T	۴۰۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰	۰

أنواع خط سرياني (آشورى)

نقل از: فرهنگ تطبيقي عربى با زبانهای سامي و ايراني، محمد جواد مشكور

[۸۷] تبار اقوام

بَهْلَهْ مُحَمَّدْ: هَلَّا وَلَّا بَعْدَ
وَهْلَهْ لَهْلَهْ مُحَمَّدْ: هَلَّا وَلَّا بَعْدَ
هَلَّا وَلَّا بَعْدَ لَهْلَهْ مُحَمَّدْ: هَلَّا وَلَّا بَعْدَ
هَلَّا وَلَّا بَعْدَ.

متى از خط سطر انگلی

‘خ’ خود فتحه لذت نه دارد، ‘ذ’ ذفتحه لذت
جده: ذفتحه بذده است، ‘ث’ ثفتحه لذفتحه ذده.
‘ه’ هله: هله ذفتحه بذده است، ‘ك’ كفتحه ذفتحه كذنه:
و همکه هله ذفتحه لذفتحه، ‘م’ مفتحه ذفتحه مذنه
‘ف’ ففتحه: له هيله، ‘و’ وفتحه دينه، يفتحه ذيله، هفتحه هنه
‘ذ’ ذفتحه: هله ذفتحه لذفتحه ذفتحه ذفتحه ذفتحه:

متى به خط سرياني شرقى (سطوري)، آشورى های ايران و عراق

٠٥، ٠٦، ٠٧، ٠٨، ٠٩، ٠١٠

شانه های مصوت سرياني شرقى (سطوري)، آشورى های ايران و عراق^۱

۱. شانه های مصوت در خط سرياني شرقى بدین قرار است:

- الف. يك نقطه بالاي حرف و يك نقطه پاين حرف معادل «زير» (a) انگليسى.
- ب. دو نقطه بالاي حرف معادل «زير كشide» (aa) انگليسى.
- ج. دو نقطه پاين حرف كنار هم (..) معادل «زير» (e) انگليسى.
- د. دو نقطه پاين حرف سوار بر هم (.) معادل «زير كشide» (ee) انگليسى.

[۸۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

‘جیفه ها یلله’ به معنی منتهی اینجا. ‘پلاج’
 لام مه مه منعطفا جلا بیفت لامه: منتهی
 آلهه عدویغا جلا بیفت مبنی. ‘باید یلله’: بدها نهاده:
 وله نهاده. ‘وشا یلله’ لئمه: وشه یلله
 ‘جه نهاده’ لئمه. ‘وهها یلله’ لئمه ایضه
 وحنعطفا هها جلندا: ونهدا بصفه ونهدا زهها بعده شه:

مشتی به خط سریانی غربی (یعقوبی) آشوری‌های ترکیه و سوریه

م ج ن خ د س

نشانه‌های مصوت سریانی غربی (یعقوبی) آشوری‌های ترکیه و سوریه^۱

۲-۳. خط آرامی و زبان فارسی

آرامیان مردمانی سامی بوده‌اند که در هزاره دوم پیش از میلاد مسیح در شام و بین‌النهرین زندگی می‌کردند. در حدود سده هشتم پیش از میلاد، زبان آرامی در امپراطوری آشور و سرزمینهای بابل رفته‌رفته جای زبان



ه. یک نقطه پایین حرف (ی) معادل «ای» (i) انگلیسی.

و. یک نقطه پایین حرف (أ) معادل «او» (u) انگلیسی.

ز. یک نقطه بالای حرف (أ) معادل «اً» (o) انگلیسی.

۱. نشانه‌های مصوت در خط سریانی غربی بدین قرار است:

الف. معادل «زَبَر» (a) انگلیسی، روی هر یک از حروف که قرار بگیرد.

ب. معادل «زَبَر» (o) انگلیسی، روی هر یک از حروف که قرار بگیرد.

ج. معادل «زَبَر» (e) انگلیسی، پایین هر یک از حروف که قرار بگیرد.

د. پایین حرف (ی) معادل (ای) (i) انگلیسی.

ه. پایین حرف (أ) معادل «واو» (u) انگلیسی.

آکادی (آشوری و بابلی) را گرفت و به منزله زبان بین‌المللی در منطقه‌ای که امروزه خاورمیانه نامیده می‌شود رایج گشت.^۱

آرامیان زبان خود را به خطی که از فنیقی‌ها گرفته بودند می‌نوشتند. زبان آرامی در میان یهود نیز رواج گرفت و حتی جانشین زبان عبری شد. بخشی از عهد قدیم (تورات)، تلمود بابلی، و تلمود اورشلیمی به آرامی نوشته شده است. زبان حضرت مسیح (ع) و حواریون او نیز آرامی بوده است. دولت هخامنشی زبان آرامی را به عنوان زبان رسمی خود به کار گرفت و آن را در تمام دوران حکومت و در همه سرزمینهای خود به کار برداشت از این طریق بتواند اقوام و ملل مختلف زبان را با فرهنگها و باورهای گوناگون متعدد کند؛ زیرا در امپراطوری هخامنشی که میلیونها انسان در سرزمینهای خود و هر کدام با گویشهای متفاوت زندگی می‌کردند ناچار باید با هم روابطی داشته باشند؛ این روابط هم سیاسی، هم اجتماعی، هم اقتصادی، و هم فرهنگی است. برای این‌گونه روابط وسیله واحد و مشترکی لازم است؛ پس باید یک زبان را هم بیاموزند و هم آن را وسیله روابط اقتصادی و فرهنگی قرار دهند.^۲ زبان مشترک همیشه یک نوع همبستگی و وحدت ملی به وجود می‌آورد، و در دوره هخامنشی نیز، با علم به این اصل اساسی، زبان آرامی به عنوان زبان رسمی امپراطوری به کار گرفته شده است.

در اوایل دوره مسیحیت، زبان آرامی به دو گروه ممتاز از یکدیگر تقسیم شد:

۱. گروه غربی که گویشهای تدمری (پالمیری) بنطي، فلسطینی،

۱. محسن ابوالقاسمی، *تاریخ زبان فارسی*، ص ۱۵۳.

۲. پرویز نائل خانلری، *زبان‌شناسی زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۴۲.

[۹۰] تاریخ‌شناسی قومی و حیات ملی

مسيحي، و آرامی یهودی (زبان تلمود اور شلیمی) را شامل می‌شده است. امروز اين گويش فقط به صورت گفتاري در سه روستاي سوريه (معلولا، نجعه، و جبعرين) گفت و گو می‌شود و نوع نوشتاري آن متروک شده است.^۱

۲. گروه شرقی که سريانی، مندایی (صابئین)، و آرامی یهودی (زبان تلمود بابلی) را در بر می‌گرفته است. امروزه آرامی شرقی در میان یهودیان اميران و عراق و منداییان و آشوری‌های ايران، عراق، ترکیه، سوریه، و هندوستان رایج است.

در سده دوم میلادی، زبان آرامی که در شهرال‌ها (اورفای کنونی در ترکیه) رایج بود به زيان رسمي مسيحيها مبدل شد و به سريانی معروف شد. اين زيان سريانی به خط خاصی که دگرگون‌شده‌ای از خط آرامی پالمیری است، و سطر انگلی نامیده می‌شود، نوشته می‌شده است.

سطر انگلی، چنانکه از ظاهر آن نيز پيداست، خط مخصوص تحرير و كتابت كتاب مقدس مسيحيها يعني انجليل^۲ بود، که تا به امروز نيز کلية کتب ديني و رسالات آشوری‌های شرقی و غربی (نسطوريان و يعقوبيان) به اين خط نوشته می‌شود.^۳ نمونه‌های بسیار زيادي از اين نوع خط بر روی سنگ قبور در اطراف اورمیه و روستاهای آشوری نشین استان آذربایجان غربي وجود دارد و هنوز هم اين نوع خط در سنگ‌نشسته‌های قبور به کار می‌رود.^۴

۱. انیس فریحه، الدریاستُ الادبیة، ص ۷۴.

۲. همان منبع، ص ۲۱.

۳. عودیشو ملکو آشتیا، برعم اللغة، ص ۲۱.

۴. پس از جدایی کلیساي سريانی به شرقی و غربی، دو نوع خط از «سطر انگلی» به وجود آمد که نوع شرقی آن از نصیبین در خدمت کلیساي شرقی یا نسطوری قرار گرفت، که بعضی به

[۹۱] تبار اقوام

از سده سوم تا هفتم میلادی، زبان سریانی زبان علمی مهمی بود و در مراکز علمی آن زمان، از جمله الرها، نصیبین، قنسرين، آمد (دیاربکر)، دیوار اردشیر (ری)، جندی شاپور، بغداد، و بسیاری از دیرها و کانونهای دینی، زبان رسمی و علمی بود. آثار بی شماری بدان نوشته یا از زبانهای یونانی و فارسی میانه، بحری و هندی بدان ترجمه یا از آن به این زبانها برگردانده شده است.

پس از سقوط هخامنشیان، زبان آرامی به حیات خود در میان ایرانی‌ها ادامه داد. در اوایل سده سوم پیش از میلاد، تعداد کسانی که آرامی می‌دانستند و می‌توانستند آن را بنویسند بسیار کم شده بود. از این‌رو، در نواحی مختلف ایران، کتابان هرگاه از نوشتن به زبان آرامی درمی‌ماندند، جمله‌ای یا کلمه‌ای به فارسی میانه یا پهلوی اشکانی یا سندی یا خوارزمی به کار می‌بردند.

در صدر اسلام، آثار سریانی به زبان عربی ترجمه شده بود و مسلمانان نخست به وسیله این زبان با علوم یونانی آشنا شدند.^۱

مدتی پس از این، آرامی نویسی به کلی متوقف شد و به جای آن نوشتن به زبانهای محلی، یعنی فارسی میانه و پهلوی اشکانی و سندی و خوارزمی، به قلمهای مختلف که همه از خط آرامی گرفته شده بود آغاز گردید.^۲ یعنی غیر از خط بلخی، همه خطهایی که در نوشتن زبانهای ایرانی میانه به کار رفته، مستقیم یا غیرمستقیم، از خط آرامی گرفته شده؛



اشتباه به آن کلدانی می‌گویند، و نوع غربی از الرها (اورفا) در خدمت کلیساي غربی با یعقوبی قرار گرفت، و تا به امروز هر دو خط به هستی خود ادامه می‌دهند.

۱. محسن ابوالقاسمی، تاریخ زبان فارسی، صص ۱۵۳-۱۵۴.

۲. همان منبع.

[۹۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

فقط واژه‌هایی که کاربرد زیادی داشتند، مانند دانستن، رفتن، گفتن، نشستن، آمدن، خریدن، نوشتن، و ضمایر و حروف همچنان به آرامی نوشته می‌شد و به هنگام قرائت به زبانهای محلی می‌خواندند. این واژه‌ها را «هزوارش» می‌گفتند.^۱

«هزوارش» یعنی نوشتن واژه‌های آرامی به خطوط ایرانی و قرائت آن به زبانهای محلی. خط‌های مختلف آرامی که باری در نوشتن زبانهای محلی به کار می‌رفتند در آغاز با هم اختلاف اندکی داشتند، ولی رفته‌رفته اختلافات زیاد شد، به طوری که بعدها اگر کسی خط پهلوی اشکانی را می‌آموخت، خط فارسی میانه را نمی‌توانست بخواند، بلکه لازم بود این خط را هم بیاموزد. از خرابه‌های تدمر در نزدیکی حمص سوریه کتیبه‌هایی به زبان و خط آرامی از سدهٔ اول پیش از میلاد تا سدهٔ سوم میلادی به دست آمده است.

کلیه آثار مانی، غیر از شاپورگان که به فارسی میانه نوشته شده، همه به زبانی سریانی شرقی یا آرامی متداول در بابل در سدهٔ سوم میلادی نوشته شده است. در حیات خود او، آثارش به فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترجمه شد.

مانی خط «مانوی» را خودش از خط سطر انگلی اقتباس کرده است.^۲ در سراسر نوشته‌های پهلوی، چه در سنگ‌نبشته‌ها و چه در گزارش پهلوی اوستا (زند) و در نامه‌های پیش از اسلام و پس از اسلام (به استثنای آثار تورخان مانوی)، هزارها کلمهٔ سامی از زبان آرامی به کار رفته است. بدین گونه، کلماتی را که فقط در کتابت می‌آمد و به زبان رانده نمی‌شد «هزوارش» نام داده‌اند.^۳

۱. محمد معین، برهان قاطع، جلد اول، تهران، ۱۳۶۲، بخش مقدمه، ص ۱۲.

۲. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۶.

۳. محمد معین، برهان قاطع، ص ۱۲. ۲۲۴-۲۲۳

به عبارت دیگر، «هزوارش» اندیشه‌نگار (Ideogramme) یا علامت و نشانه‌ای بود به هیئت یک کلمه آرامی، که به جای آن در خواندن، یک کلمه ایرانی می‌شاندند. مثلاً به جای اندیشه‌نگارهایی که می‌بایستی به لهجه آرامی: شیدا، گلدا، ملکا، ملکتا، بسرا، لحما، شپیر، و یقیمون بخوانند، معادل آنها را که لغات ایرانی دیوانه، پوست، شاه، ملکه، گوشت، نان، زیبا، و ایستاند باشد به زبان می‌آورند.^۱

خود کلمه هزوارش، «زوارش» از مصدر «اوزوارت» (Uzvartan) به معنی بیان کردن، تفسیر کردن، شرح دادن است و به همین معنی در نامه‌های پهلوی و متون پهلوی به کار رفته است. بنابراین، اسم مصدر اوزوارت، هزوارش، در پهلوی به معنی شرح، تفسیر، و توضیح و بیان است. در نوشته‌های پهلوی تورنان «ایزوارت» (Izvartan) به کار رفته است.

از مطالب بالا در می‌یابیم که برای فهمیدن زبان پهلوی، چه اشکانی و چه ساسانی، دانستن زبان آرامی (سریانی یا آشوری) شرط لازم است. از سوی دیگر، برای درک زبان فارسی قدیم هخامنشیان شخص باید پهلوی داند و جهت فهم پهلوی نیز علم به زبان سریانی ضروری است.^۲

۴-۴. نفوذ زبان آرامی در زبان فارسی

از نظر تاریخی، زبانهای ایرانی را به سه دوره عمده تقسیم می‌کنند: زبانهای باستان، زبانهای دوره میانه، و زبانهای دوره نو.

۱. محمد تقی (ملک الشعرا) بهار، سبک‌شناسی، جلد اول، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹، صص ۷۸-۸۰؛ ایضاً حسن پیرنیا، تاریخ باستانی ایران، ۱۳۶۲، ص ۴۵۶.

۲. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۱۲۵؛ همچنین تاریخ ادبیات آشوری، ۱۹۶۹، ص ۱۲۵؛ و همچنین ج. براون، تاریخ ادبیات فارسی، جلد اول، ۱۹۲۹.

[۹۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۱-۴-۱. زبانهای باستان. دوره باستانی زبانهای ایرانی از ۱۰۰۰ پیش از میلاد مسیح، زمان ورود ایرانی‌ها به نجد ایران، تا سال ۳۳۱ پیش از میلاد مسیح، زمان انفراض دولت هخامنشی به دست اسکندر مقدونی، است. زبانهای این دوره عبارتند از: ۱. زبان سکایی، ۲. زبان مادی، ۳. زبان فارسی باستان ۴. اوستایی.^۱

آنچه مورد نظر ماست زبان فارسی باستان است، و خصوصیات زبان سکایی و مادی و اوستایی و میدان نفوذ آنها خارج از بحث ماست.

از آنجاکه دولت هخامنشی وارث امپراطوری عظیم آشوری و بابلی گردیده بود، بر منطقه وسیعی از جهان قدیم فرمان می‌راند که از طرف غرب حبشه و مصر و لیبی و از شرق سند را در بر می‌گرفت و از طرف شمال به دریای اورال و کوههای قفقاز و از طرف جنوب به خلیج فارس و دریای عمان محدود می‌شد. زبان رسمی این منطقه وسیع زبان آرامی بود که با خط الفبایی نوشته می‌شد. هخامنشیان از زبان خود، یعنی فارسی باستان، و زبانهای اکدی (بابلی)، عیلامی، و یونانی هم استفاده می‌کردند.^۲

در این دوره، کلیه فرامین شاهان هخامنشی معمولاً به زبان فارسی، بابلی، و عیلامی در کنار هم تحریر می‌شد و ترجمه آنها به زبان آرامی به کشورهای تابعه امپراطوری ارسال می‌گردید.

۱-۴-۲. زبانهای دوره میانه. زبانهای ایرانی دوره میانه به دو گروه عمده تقسیم می‌شود: ۱. گروه ایرانی میانه شرقی و ۲. گروه ایرانی میانه غربی. گروه ایرانی میانه شرقی زبانهای بلخی و سکایی و سغدی و خوارزمی را شامل می‌شود، و گروه میانه غربی زبانهای فارسی میانه و پهلوی

۱. محسن ابوالقاسمی، *تاریخ زبان فارسی*، ص ۱۷.

۲. همان منبع، ص ۱۴.

اشکانی را شامل می‌شود.^۱

زیان پهلوی اشکانی یا زیان پارتی، زیان رایج دوره اشکانیان (از حدود ۲۵۰ قم تا حدود ۲۲۴ م) بوده که تا اوایل دوره ساسانی نیز بدان آثاری تأثیر می‌شده است. این زیان در شمال و شمال شرقی ایران متداول بوده است. این زیان به خطی نوشته می‌شد که از آرامی گرفته شده بود، و کلمات آرامی به صورت «هزوارش» در این زیان به کار رفته است و از راست به چپ نوشته می‌شده است.^۲ از پهلوی اشکانی سه نوع اثر به سه خط به جای مانده است:

الف. آثاری که به خط پهلوی اشکانی نوشته شده است: ۱. سفالینه‌های نس، از سده اول قبل از میلاد مسیح؛^۳ ۲. قباله اورامان که بر روی پوست نوشته شده و تاریخ آن سال ۸۸ قبل از میلاد مسیح است؛^۴ ۳. کتیبه اردوان پنجم (۲۲۴-۲۱۳ م) که در شهر شوش به دست آمده است؛^۵ ۴. کتیبه‌های پادشاهان نخستین ساسانی؛^۶ ۵. سکه‌های اواخر دوره اشکانی که به خط آرامی ضرب شده است.

ب. آثاری که به خط فارسی میانه (ساسانی) نوشته شده است^۷ شامل: ۱. یادگار زریان، کتابی است درباره جنگ دینی گشتاسب با ارجاسب؛^۸ ۲. درخت آسوریک که به صورت منظوم بوده است.

ج. آثاری که به خط مانوی نوشته شده و از منطقه ترфан به دست آمده است. زیان فارسی میانه یا پهلوی ساسانی در دوره ساسانی زبان رسمی ایران بوده، به خط پهلوی برگرفته از خط آرامی نوشته می‌شد، «هزوارش»

۱. محسن ابوالقاسمی، راهنمای زبانهای باستانی ایران، جلد اول، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۵، صص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. محمد تقی (ملک اشعر) بهار، سبک شناسی، صص ۴۰-۴۱.

۳. همان منبع، صص ۲-۳؛ همچنین محسن ابوالقاسمی، تاریخ زبان فارسی، صص ۱۴۶-۱۴۷.

[۹۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

دارد و از راست به چپ نوشته می‌شده است.

این زبان از سال ۲۲۴ میلادی تا ۶۵۱ میلادی به عنوان زبان رسمی دولتی کاربرد داشته، ولی آثاری بدین زبان تا زمان یعقوب لیث (۸۶۷ م / ۲۵۴ هق)، یعنی پایان دوره میانه زبانهای ایرانی نوشته شده است.^۱

از این زبان چهار نوع به چهار خط مختلف به جای مانده است.

ج-۱. کتبه‌های شاهان و رجال ساسانی و سکه‌های این دوره. این کتبه‌ها به خطی که از آرامی گرفته شده نوشته شده و، چنانچه گفته شد، «هزوارش» دارد، از راست به چپ نوشته می‌شده است، و سکه‌های این دوره نیز با همین خط ضرب شده است.

ج-۲. زبور پهلوی و ترجمه‌های پارسی کتاب مقدس.^۲ در دوره ساسانیان، مسیحیهای ایران کتابهایی به فارسی میانه (پهلوی ساسانی) نوشته یا از کتابهای دینی خود ترجمه کرده بودند. از آن نوشته‌ها و ترجمه‌ها تنها ترجمة فارسی میانه بخشی از زبور از ترфан همراه با نوشته‌های مانوی به دست آمده است. خطی که زبد پهلوی بدان نوشته شده حد فاصل میان خط فارسی میانه کتبه‌ای و فارسی میانه زرتشتی است. در این خط «هزوارش» به کار رفته است. این خط نیز از راست به چپ نوشته می‌شده است.

ج-۳. آثار زرتشتیان. به زبانی که آثار زرتشتیان بدان نوشته شده «فارسی میانه زرتشتی»، «فارسی میانه کتابی» یا «پهلوی زرتشتی» و «پهلوی کتابی» می‌گویند. این آثار به خطی نوشته شده که از اصل آرامی گرفته شده و در آن «هزوارش» به کار رفته و از راست به چپ نوشته می‌شده است. این آثار شامل ترجمه‌های فارسی میانه از کتاب

۲. تاریخ کلیسا شرق، صص ۹۳-۱۰۱.

۱. همان منبع، ص ۱۲۳.

تبار اقوام | ۹۷

دینی زرتشتیان، یعنی اوستا، متنهای دینی فارسی میانه، و متنهای غیردینی فارسی میانه است.

ج-۴. آثار مانوی. آثار مربوط به دین مانی از منطقهٔ تر فان به دست آمده است. این آثار به خط مانوی نوشته شده است.

خط مانوی از خط تدمیری برگرفته شده و به خط سطر انگلی سریانی می‌ماند. در این خط «هزوارش» وجود ندارد و از راست به چپ نوشته می‌شده است. این خط در پی بردن به تلفظ کلمات پهلوی زرتشتی سهم بسزایی دارد.^۱

مانی اصلاً خودش آرامی زبان و سریانی زبان بوده، زیرا می‌دانیم که غیر از شاپورگان که به فارسی میانه (پهلوی ساسانی) نوشته شده است، بقیه آثار او همه به زبان آرامی شرقی (سریانی شرقی)، زبان متداول در بابل، نوشته شده بود، و این زبان امروز زبان رسمی آشوری‌های ایران و عراق است. کتابهای مانی در زمان حیات خود او به فارسی میانه و پهلوی اشکانی ترجمه شد.^۲ آثار و کتابهای مانی که به زبان سریانی شرقی نوشته شده مشتمل بر هفت کتاب است. هیچ‌کدام از آنها به زبان اصلی به دست نیامده است. این آثار عبارتند از:^۳

۱. انجل، که نام فارسی میانه آن اونگلیون است. اونگلیون امروز در میان آشوری‌های کلدانی بسیار متداول است، و به انجل مسیحیها در زبان آشوری اونگلیون گویند. خود کلمه از اصل یونانی آمده و به معنی مژده و بشارت است. این کتاب مانی به تعداد الفبای سریانی، که همانا الفبای

۱. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۳۲۴.

۲. میرجاالباده، آین گنوی و مانوی (مجموعه مقالات)، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور، انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۳، صص ۱۲۲-۱۲۳.

۳. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، صص ۴۳-۴۵.

| ۹۸ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

آشوری‌هاست، یعنی به ۲۲ فصل منقسم است. در این کتاب «نمایز و آنچه برای نجات روح باید انجام داد» ذکر شده است.

۲. گنجینه زندگانی، که ابن ندیم آن را سفر لاجیاء نامیده است.^۱ مانی در این کتاب به توصیف آنچه از پاکی نور و آنچه از فساد تاریکی در روح وجود دارد می‌پردازد و کارهای پست را به تاریکی نسبت می‌دهد.

۳. فرقماطیا، این کلمه مأخوذه از یونانی و به معنی «رساله» است.

۴. رازها، که ابن ندیم آن را سفر الاسرار نام برده است.

۵. غولان، که ابن ندیم آن را سفر الجباره نام برده است. این کتاب در مورد ملایکی است که هبوط کرده و به زمین فرود آمده بودند.

۶. رسائل، که شامل ۷۷ نامه‌ای است که مانی به رهبران جوامع مانوی در زمانها و مکانهای مختلف نوشته بود.

۷. زبور، که شامل مجموعه دعاها یی است که مانی به رشتة تحریر درآورده بود.

در میان کتابهای مانی دو زبور منظوم بوده است. ترجمه قطعات مفصلی از یکی از آن دو به پارتی، و نیز قطعاتی از آن به فارسی میانه و سغدی در دست است. در پارتی، عنوان آن آخرین بزرگان را دارد. زبور دیگر آخرين تقدیس نامیده شده، زیرا هر کدام از دعاها با کلمه «قادوش»^۲ شروع می‌شود. این زبور نیز، از نظر محتوا، همانند زبور نخستین است.^۳

۱. ابن ندیم، الفهرست، ص ۴۰۰.

۲. قادوش باید قادیش (*Qadis*) بوده باشد؛ شاید بر اثر خوانش شفاہی (و) و (ی) زبان پهلوی قادوش (*Qadus*) شده است. زیرا قادیش در زبان آرامی و سریانی شرقی (آشوری) بسیار رایج و متداول بوده و اکثراً در آغاز دعاها و مناجات مسیحی ابن واژه آمده و به معنی «مقدس باد» است.

۳. احمد تفضلی، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۳۴۰.

[۹۹] تبار اقوام

علاوه بر کتابهای مذکور، مجموعه‌ای از روایاتی که به مانی نسبت داده شده است کتابی است به نام کفلا. این روایات را شاگردان مانی در زمان حیات وی گردآوری کرده‌اند. کفلا یا مأخوذه از یونانی و به معنی «رساله» است. قطعاتی از ترجمه آن به فارسی میانه و پارتی و سغدی به دست آمده است.

دیگر مجموعه‌ای از نقاشیهای مانی به نام ارزنگ^۱ بوده که، در ادبیات فارسی، تصاویر آن بهترین نمونه نگارگری محسوب می‌شود. این اثر مشتمل بر تصویرهایی است تا به وسیله آنها چگونگی دو جهان روشن و تاریکی و ساخت جهان کنونی بخوبی نموده شود. ایرانی‌ها او را نقاشی بزرگ می‌دانند.^۲

هدف ارزنگ به تصویر کشیدن مفاهیم عمدۀ تعلیمات مانوی است، به طوری که حتی برای بیسواندان نیز قابل فهم باشد.

۳-۴-۲. زبانهای دوره نو. از سال ۸۶۷ م برابر با ۲۵۴ هق (سالی که یعقوب لیث صفاری به سلطنت رسید و زبان فارسی زبان رسمی دولت ایران شد) آغاز می‌گردد، که به زبان «فارسی دری» معروف شد.^۳

در کلیه آثار دوره هخامنشی تا پایان دوره ساسانیان نفوذ زبان آرامی در زبانهای ایرانی را، چه از طریق خطی آن و چه از طریق واژه‌ای که اکثراً به عنوان «هزوارش» به کار گرفته شده است، به طور آشکار می‌بینیم. مخصوصاً در دوره اشکانیان (پارت) و ساسانیان، زبان سریانی (شاخه‌ای از زبان آرامی)، که زبان ادبی و گفتاری مسیحیهای ایرانی بود و در کلیه مراکز علمی سریانی و ایرانی به عنوان زبان رسمی به کار می‌رفت، بر زبان

۱. آرتور کریستنسن، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۴، ص ۲۹۳.

۲. حسن پیرنیا، تاریخ باستانی ایران، ص ۴۳۱.

۳. محمد تقی (ملک الشعرا) بهار، سبک‌شناسی، ص ۲۳۴.

[۱۰۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

فارسی نفوذ یافت.^۱

از سویی، می‌دانیم که در بین النهرین، که مرکز حکومتی ساسانیان به شمار می‌رفت و پایتخت آنان (تیسفون) در قلب این سرزمین قرار داشت، زبان سریانی هم به عنوان یک زبان ادبی و هم به عنوان یک زبان محاوره‌ای عمومی پهناورترین و بیشترین کاربرد را داشته است؛ از این ناحیه است که زبان آرامی (سریانی) بر زبان و ادبیات پهلوی آثاری ژرف باقی گذارد، و تردیدی وجود ندارد که قسمت عمدۀ نفوذ زبان سریانی در زبان عربی نیز نتیجه کاربرد این زبان در بخش مسیحی مملکت حیره و نواحی پیرامون آن بوده است.^۲

در همین ناحیه بود که یکی از قدیمترین صور خط عربی، یعنی خط کوفی،^۳ ظاهرأ بر پایه اصلاح و تغییر خط سریانی اختراع شد، و باز از همین ناحیه بود که دستگاه نشانه‌گذاری بر صامتها، به تقلید از دستگاه کهن نسطوری (سریانی شرقی، یعنی زبان آشوری‌های امروز ایران و عراق)، در عربی مرسوم شد^۴ و با نفوذ اسلام و گسترش زبان عربی در ایران و پذیرش الفبای عربی برای کتابت زبان فارسی دری، این نفوذ زبان سریانی همراه زبان و ادبیات عربی به زبان فارسی دری (فارسی نو) نیز راه یافت.

ما در اینجا، ضمن بیان چند نمونه از واژه‌های آرامی (سریانی) که امروزه در زبان آشوری به همان معنی به کار می‌رود و در زبان فارسی میانه (پهلوی) به عنوان «هزوارش» به کار گرفته می‌شده است، به نمونه‌هایی نیز از لغات آشوری در فارسی نو که یا مستقیماً از پهلوی ساسانی یا از طریق

۱. آلبرتین گاور، تاریخ خط، ص ۱۲۰.

۲. آرتور جفری، واژه‌های دخیل در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدراهی، انتشارات توسع،

تهران، ۱۳۷۲، ص ۷۶.

۳. آنیس فریحه، الدڑاستاد الادیة، ص ۱۱۰.

۴. یوهانس فریدریش، تاریخ خطهای جهان، ص ۱۱۰.

[۱۰۱] تبار اقوام

عربی وارد آن شده است جهت آشنایی خوانندگان عزیز اشاره می‌کنیم. چند مثال از زبان آرامی (سریانی) در پهلوی (فارسی میانه). در زیر به چند نمونه از زبان آرامی در فارسی میانه اشاره می‌شود:

۱. Alaha (خدا، الله)، در پهلوی اشکانی به صورت Alha و در پهلوی ساسانی به صورت Alhy و Arhya به کار رفته است و به معنای خدایگان آمده. محل کتیبه شاپور یکم در کعبه زرتشت در بیشاپور.
۲. Malka (شاه، پادشاه)، در پهلوی اشکانی و ساسانی به شکل Mlka آمده است. در تمامی کتیبه‌های قرائت شده به کار رفته است.
۳. Malkad Malke، در پهلوی میانه به صورت Mlkam Malka آمده است. بر روی کلیه سکه‌های دوره ساسانی به این عنوان برمی‌خوریم که به معنی شاهنشاه، شاه شاهان است.
۴. Bar (پسر، ابن، پور، فرزند، زاده)، در متون پهلوی به شکل BR یا BRH به کار رفته است.
۵. Men (از، ز)، در کلیه متون پهلوی به شکل Mn یا Mnw به کار رفته است. Malekta (ملکه، شهبانو) که در سکه بهرام دوم به صورت Shypwhr dwhtky Mlkian Mlkta رفته است.^۱
۶. Byarx (در ماه، به ماه) مثلاً در ماه فروردین و... در متون اشکانی و ساسانی به شکل Byrh آمده است؛ در زبان آشوری، B یعنی در و Yarxa یعنی ماه. در کتیبه شاپور در بیشاپور در سطر اول آمده است.
۷. Senta (سال، سنه)، در کلیه کتیبه‌های تاریخ‌دار آمده است و

۱. و. گ. لوکونین، تمدن ایران ساسانی، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵، ص ۲۹۲.

[۱۰۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

به شکل Snt به کار رفته است. Yoma (روز، یوم)، در کلیه کتیبه‌های تاریخ دار به روز به صورت Ywm به کار رفته است.

A. Bayta (خانه، منزل، جا، مکان)، در پهلوی اشکانی و ساسانی به صورت Byta به کار رفته است و اکثر شهرهای زمان ساسانی پیشوند Byta (بیت) دارند از جمله بیت اردشیر^۱، بیت لاباط^۲ (لاباط)، بیت سلوخ (سلوک)^۳، بیت گرمای^۴، بیت هوزای^۵، و غیره... .

چند نمونه از واژه‌های سریانی (آشوری) در زبان فارسی نو. برای پژوهندگان و اهل تحقیق ممکن است کلمات برکه، بلور، بوریا، تاج، شاقول، و حتی واژگان بظاهر آشنای تاسوعاً، عاشوراً، غدیر، تفرج، فلنج، قله، قندیل، قانون، مجله، ملاح، کابوس، کبریت، کروبی، کینه، کنشت، کیان، لوپیا، نجار، یا کلمات باطیه (بادیه)، بتول، برنس، تلمیذ، قرعه، تلاش، جبروت، دجال، زnar، تشویش، سفر رجل، تعمید، عنین، کمثرب، مصطبه، میمر، لبیک، لاهوت، ناسوت، لبراس، تحریر، ناطور، ناقوس، نوره، نور، هیکل (عبادتگاه) یا یلدا آشنا باشد، اما بسیار جالب است که این کلمات را در زبان آشوری می‌یابیم.^۶

۱. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۹۵، نام رسمی «سکوکیه» بوده است؛ ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۹۷، می‌گوید بیت اردشیر «ری شهر» است.

۲. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در روزگار پارتبیان و سامانیان، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ص ۲۱، نام شهر جندی شاپور است.

۳. ن. پیگرلوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتبیان و سامانیان، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷، ص ۶۷، نام کرکوک فعلی (در عراق) است.

۴. همان منبع، ص ۱۹۸، نام استان اربیل در عراق کترونی بوده است.

۵. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۹۶، نام قدیم اهواز بوده است.

۶. محمد هادی مؤذن جامی، «واژه‌های سریانی در قرآن»، روزنامه اطلاعات، شنبه ۱۷ مردادماه ۱۳۷۱، ص ۷.

علاوه بر موارد فوق، این کلمات نیز آشوری است: بور، جبار، جمل، حول و حیل، دین، ذقن، رصد، رکس، روح القدس، زنیم، ساحل، سفله، شاطئ، شانی، شمس، شید، عرش، قرب، لب (قلب)، لیت، وفی، وقار.^۱ و باز هم می‌توان به لغاتی چون: ابل، برق، بصل، بقره، بیت، ثلات، جلاء، حمار، ذیب (گرگ)، ذباب، ذبح، ذکر (مرد)، ذنب، رحم (زهدان)، اسم، مسأء، سنه، ظفر (ناخن)، ظل، مغاره، غلام، کلب، کهف، کعبه، لباس، لسان، ما، سطر، ملا، نس، نفس، نهر، نوم، یمین، یا واژه‌های قرآنی چون: اب، ابابیل، آدم، آمن، آیه، بارک، بیع (عبداتگاه)، تنور، تفسیر، تین (انجیر)، جزیه، جنت، حبل، حصر، حصن، حوز، خاتم، خمر، درس، رب، رجیم، رحمان، زبور، رجاجیه، زوج، زیست، ساعت، سبیل، سَجَدَ، سفینه، سکین، و... صدها واژه دیگر اشاره کرد که ریشه در زبان آشوری دارد.^۲

با توجه به این واقعیت که زبان آرامی یا سریانی، که همان آشوری است، از آغاز حکومت هخامنشیان تا کمی پس از ظهور دین اسلام همچنان به عنوان زبان رسمی و بین‌المللی خاورنزدیک بوده و در حدود ۱۲۰۰ سال به عنوان تنها وسیله تبادل افکار و اندیشه اقوام ایرانی بوده است و دانستن و فهمیدن این زبان برای فهم زبان پهلوی ساسانی و، در نهایت، پارسی باستان لازم و ضروری است، چقدر بجا و شایسته خواهد بود تا در مراکز آموزش عالی، در کنار زبانهای باستانی، رشته‌ای نیز به نام سریانی یا آشوری ایجاد شود، تا دانشجویان رشته‌های زبان و ادبیات باستان بتوانند این زبان قدیمی را که در طول تاریخ همگام و همراه زبان و

۱. جلیل اخوان زنجانی، پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی، چاپ بهمن، تهران، ۱۳۶۹.
۲. آرتور جفری، واژه‌های دخیل در قرآن مجید.

[۱۰۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

ادیبات و فرهنگ مردم ایران بوده است فرا بگیرند.

۲-۵ اعیاد مذهبی آشوری‌ها

اعیاد مذهبی در مسیحیت ایامی است که در آنها کارکردن جایز نیست و مراسم ویژه دعا و نماز در کلیسا برگزار می‌شود.

اعیاد مسیحی معمولاً با خود حضرت مسیح، مریم مقدس، و تقدیسین مسیحیت ارتباط پیدا می‌کند. در میان مسیحیها، روز یکشنبه، به عنوان روز قیام حضرت مسیح از میان مردگان، روز تعطیل و نماز قرار گرفته و اغلب جشن‌های مذهبی روز یکشنبه انجام می‌پذیرد.

اعیاد مهم آشوری جدا از اعیاد مسیحیهای جهان نیست، به غیر از دو سه مورد که براساس اعتقادات قومی و کلیسا‌ای آشوری مرسوم شده است. مهمترین و بزرگترین اعیاد آشوری از این قرارند:

۲-۵-۱. عیدا د یلدا^۱ د ماران (*Ida d Yalda d Maran*). عید میلاد مسیح که به آن عیدا زعورا (*Ida Zoura*) یا عید کوچک نیز می‌گویند، که به عید کریسمس معروف است. این عید، همزمان با عید مسیحیهای جهان، روز ۲۵ دسامبر (کانون الاول تقویم آشوری) برگزار می‌شود.

در این روز، مراسم ویژه میلاد حضرت مسیح در کلیسا برگزار می‌شود و پس از مراسم مردم به همدیگر تبریک می‌گویند. اقوام، فامیل، و دوستان و آشنايان جهت دید و بازدید به خانه‌های یکدیگر می‌روند.

برای کودکان و خردسالان هدایایی از طرف پدر و مادرها خریداری می‌شود و در پای درخت کاج، که قبلًا تزیین یافته است، قرار می‌دهند. صبح اول وقت، کودکان، همین‌که از خواب برخاستند، به پای درخت کاج می‌روند تا هدایای خود را بردارند.

۱. می‌توان عید مذکور را با شب یلدای ایرانی‌ها مقایسه کرد.

تبار اقوام [۱۰۵]

به این عید، عید کوچک می‌گویند، زیرا در این روز حضرت مسیح متولد شده و نوزاد است، و از این جهت در این عید برای کودکان هدیه می‌خرند و بچه‌ها هم این عید را بیشتر از بزرگترها دوست دارند.

۲-۵. عیدا د گزورتا د ماران (Ida d Gzurta d Maran). عید ختنه سوران حضرت مسیح که در زبان آشوری به آن «شتا خادتا»، یعنی سال نو، نیز می‌گویند، زیرا مصادف است با روز اول ژانویه (اول کانون الثاني تقویم آشوری).

شب سال نو جشن گرفته می‌شود، و شخصی را با لباس قرمز و ریش سفید، عصا به دست و توبره‌ای برپشت به شکل «بابا نوئل»^۱ در می‌آورند و این فرد به منازل آشوری می‌رود و، پس از بازگویی داستانش و مژده سال نو، به کودکان هدایایی تقسیم می‌کند.

روز سال نو در کلیسا مراسم مخصوص آن روز برگزار می‌شود و، پس از مراسم، مردم که هنوز از تبریکات و دیدوبازدید عید میلاد مسیح فارغ نشده‌اند دوباره به همدیگر تبریک می‌گویند و دیدوبازدید عید میلاد مسیح را یا تجدید می‌کنند، یا اگر تا این روز هنوز دیداری از دوستان دور و نزدیک نکرده‌اند، به دیدار آنها می‌روند. می‌گوییم دوستان دور و نزدیک، زیرا در روز اول کوچکترها به دیدار بزرگترهای فامیل می‌روند.

۲-۶. عیدا دنخا د ماران^۲ (Ida Dexa d Maran). عید غسل تعمید حضرت مسیح^۳ و آن در روز ششم ژانویه (کانون الثاني تقویم آشوری) برگزار

۱. توجه کنید به حضور بابانوئل در فرهنگ‌های مختلف و مقایسه کنید آن را با عمونو روز، که در جای خود مورد بحث فرار خواهد گرفت.

۲. مقایسه کنید با رسم دید و بازدید عید نوروز باستانی ایران که به عنوان یک عید ملی در کل منطقه فلات ایران وجود دارد.

۳. توجه کنید به وجود عنصر آب و نقدس آن در منطقه، که هریک از اقوام بنایه آیین خود به →

[۱۰۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

می شود. در این روز، مراسم خاص تعمید حضرت مسیح، با قرار دادن صلیب آن حضرت به نشانه و سمبول خود حضرت مسیح آنرا تعمید می دهند و، پس از پایان مراسم، حاضران در مراسم به محل تعمید صلیب می روند و آنرا می بوسند و هر کدام مقداری از آب تقدیس شده مراسم را در ظرف کوچکی به نشانه تبرک به منزل می برد. معمولاً هر یک از افراد خانواده چند قطره‌ای از آن را می خورد تا از برکات آن حضرت فیضی بردگاه باشد.

۲-۵-۴. عیدا د اوشانه د ماران (*Ida d Usane d Maran*). عید شعانین، چون عید به روز یکشنبه می افتد، به آن «خوشبا د اوشانه» (*Xoseba d Usane*)، یعنی یکشنبه شعانین، نیز می گویند. این عید مصادف است با یکشنبه قبل از عید پاک (عید رستاخیر حضرت مسیح).

در این روز، حضرت مسیح با جلال و شکوه خاص، همراه حواریون خود، در حالی که سوار بر کره الاغی شده است وارد اورشلیم می شود. در این روز، کلیه اهالی اورشلیم، از خرد و کلان، با در دست داشتن شاخه‌های درختان به استقبال حضرت مسیح می روند و کودکان این سرود را سر می دهند:

اوشا نا پسر داود (مبارک باد پسر داود)، فرخنده باد آن کسی که به نام خداوند می آید، اوشا نا در علی علیّین (خداوند او را مبارک گرداند).^۱



تقدس و گرامیداشت آن پرداخته‌اند، و توجه داشته باشید به جشن آب در ایران و تبرک ماه نیسان و همچنین مقدس بودن آب جزو عناصر چهارگانه حیات در ایران و در منطقه، چنانکه در هند رود گنگ مقدس است و عبادت چنان چون غسل تعمید مسیحیها در درون آب و میان رود انجام می‌گیرد، و همچنین توجه کنید به عید آب در بسیاری از سرزمینها و اقوام مختلف، از جمله مردم کشورهای اسکاندیناوی.

۱. انجلیل مقدس، به زبان فارسی، چاپ لندن، ۱۹۹۶، متی، باب ۲۱، آیه ۹.

در طول مراسم، پس از تقدیس شاخه‌های سرسبز درختان و انجام دادن مراسم ویژه دینی، هریک از حاضران در کلیسا شاخه‌ای از شاخه‌های متبرک را به خانه خود می‌برد و تا سال دیگر در منزل خود نگه می‌دارد.

۲-۵. عیدا د قیامتا د ماران (*Ida d Qyamta d Maran*). عید رستاخیر (قیام) حضرت مسیح که به آن عیدا گورا (*Ida Gura*)، یعنی عید بزرگ، نیز می‌گویند.

در زبان فارسی، به این عید «عید پاک» می‌گویند و گویا از کلمه «پصخا»^۱ (Peskha) عربی، که در زبان یونانی به صورت «پسکا» (Pesach) درآمده، گرفته شده است. پصخا در زبان عربی یعنی عبور کردن، و به یاد و گرامیداشت خروج قوم یهود از مصر (عبور از دریا) برگزار می‌شود، که پس از مسیحیت وارد آین مسیحی شده است.

عید پاک بزرگترین و مهمترین عید عالم مسیحیت است. در این روز، مردم گروه گروه و خانواده‌ها به اتفاق کلیه اعضا به کلیسا می‌روند و در مراسم ویژه این عید شرکت می‌کنند و پس از پایان مراسم به یکدیگر تبریک می‌گویند؛ کودکان و نوجوانان با تخم مرغ‌های سرخ‌رنگ به بازی تخم مرغ می‌پردازنند.

در این بازی، دو نفر هر یک تخم مرغی در دست می‌گیرد، نخست یکی بر تخم مرغ دیگری با ضربه می‌زند، که در هر صورت یکی از تخم مرغ‌ها می‌شکند. کسی که تخم مرغش سالم مانده برنده محسوب می‌شود و صاحب تخم مرغ شکسته می‌شود.

۱. این کلمه در زبان عربی به صورت «فِصْح» درآمده و به همان صورت وارد زبان فارسی گردیده است.

[۱۰۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

در طول یک هفته، خانواده به دید و بازدید یکدیگر می‌پردازند و معمولاً به کودکان و نوجوانان تخم مرغ هدیه می‌شود.

در آیین مسیحیت، تخم مرغ سرخ رنگ سمبل خون حضرت مسیح است و یکی از نشانه‌های این عید است که در هر خانه‌ای در ایام عید به‌فور یافت می‌شود.

۲-۵. عیدا د کالوسولاقا (Ida d Kalu Sulaqa). عید صعود حضرت مسیح به آسمانها که چهل روز بعد از عید پاک برگزار می‌شود. در این روز، مراسم ویژه در کلیسا برگزار می‌شود. در زبان آشوری، «کالو سولاقا» یعنی آرایش عروس.

در روز کالوسولاقا، خانواده‌ها به صورت گروهی به صحراء می‌روند و تا پایان روز به جشن و سرور می‌پردازند. یکی از مراسم این روز فال‌بینی یا فال کوزه است که به «جان گولوم» معروف است و در میان آرامنه نیز مرسوم است. در گذشته، این مراسم از عصر روز قبل از عید شروع می‌شد؛ روز قبل از عید چهارشنبه است و عید همیشه در روز پنجشنبه برگزار می‌شود (البته مشابه چنین مراسمی در میان مردم ترک آذری نیز هست).

عصر روز چهارشنبه، گروهی از دختران نخست به کلیسا می‌رفتند و به غبارروبی و نظافت کلیسا و محوطه حیاط آن می‌پرداختند؛ همه‌جا را آب و جارو می‌کردند و دعا می‌خواندند. پس از آن، کوزه‌ای تهیه می‌کردند و از هفت مسیر منتهی به ده خود مقداری خاک و تعدادی قلوه سنگ به درشتی آلوچه جمع می‌کردند و در کوزه مذکور می‌ریختند. پس از این کار، از هفت جوی آب جرعه‌ای در آن کوزه می‌ریختند و آنرا در کلیسا قرار می‌دادند. سپس از شاخه‌های درختان سنجید دسته‌هایی تهیه می‌کردند و گره می‌زدند و بر سر در ورودی خانه خود قرار می‌دادند.

در این روز، یعنی چهارشنبه قبل از عید، هیچ کسی حق نداشت قبل از مراجعت گله‌ها و رمه‌ها از چشمۀ روستا آب بردارد یا از جویبارها ظروف خود را پر کند؛ زیرا معتقد بودند که هر کسی این کار را بکند، برکت گله یا رمه را از آن خواهد ساخت و دیگر خانواده‌ها از آن محروم خواهند شد، یعنی فقط حیوانات شیرده آن شخص شیر فراوان خواهند داد و بقیه شیرشان خواهد خشکید یا کم شیر می‌شوند. در فاصلۀ زمانی عید پاک تا روز کالوسولاقا، مسیحیها آش ماست و شیربرنج نمی‌خورند تا شیر گاوها کم نشود.

و همچنین در روز عید مزبور، در هر خانه‌ای آش شیربرنج می‌پختند که در زیان آشوری به آن «شیلا ـ خالوا» (Sila ـ Xalva) می‌گویند، و جالبتر از آن این است که هموطنان آذربایجانی، که معمولاً در روستاهای آشوری‌ها و ارامنه با هم زندگی می‌کردند، به این عید «سوتاش^۱ بایرامی» (Suttas Bayrami)، یعنی عید شیربرنج، می‌گفتند.

روز عید، یعنی پنجشنبه در بامدادان دختران جوان یکی از دختران خردسال را به صورت عروس در می‌آورند، به او لباس سفید بلند می‌پوشانند و تاجی از هفت نوع گل صحرایی بر سرش می‌نهاشند و در کوچه‌های روستا راه می‌افتدند و در مقابل هر دری می‌ایستادند، در راه می‌کوفند و عید را به صاحبان خانه تبریک می‌گفتند؛ مادر خانواده هم به عنوان هدیه به آنها تخم مرغ تازه یا کره حیوانی می‌داد و از اینکه به در خانه‌شان آمدند و عید را به آنها تبریک گفته‌اند تشکر می‌کرد.

۱. سوتاش از دو کلمۀ سوت (Sut) یعنی شیر و آش (As)، همان آش فارسی، تشکیل شده است و به معنی شیربرنج است که تحت اللفظی آن یعنی آش شیر. شاید هم این واژه سوتراش (Sutras) باشد، یعنی روزی که شیردان گاوها به حداقل حجم خود می‌رسد و شیردهی حیوانات افزونتر می‌شود.

۱۱۰] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

پس از فارغ شدن از این کار، به خارج از ده می رفتند و کوزه‌ای را که شب قبل در کلیسا گذاشته بودند با احتیاط و مواظبت خاصی به محل اجتماع می بردند؛ در اینجا غذایی از تخم مرغ‌های تازه با کره حیوانی تهیه می کردند و ناهار را با شادی و خوشحالی می خوردند.

پس از صرف غذا به تدارک چای می پرداختند و شیر برنجی که قبلاً تهیه شده بود به میان سفره می آمد و همگی مشغول خوردن آن می شدند. در این میان، چند نفر از دختران به نوبت از کوزه فال بشدت مواظبت می کردند تا مباداً دزدیده شود (معمولًاً این کار از پسران سر می زد).

پس از صرف چای و فراغت از خوردن شیر برنج، کوزه را که در گوشه‌ای قرار داده بودند، هر یک از دختران شیء کوچکی در آن می انداخت^۱ و سپس کوزه را در وسط قرار می دادند و مراسم فال کوزه شروع می شد.^۲

یک نفر اشعار مخصوص این مراسم را می خواند، و پس از پایان هر قطعه که به «جان گلُم» (Jan Gulum) ختم می شد، دختر بچه‌ای یکی از اشیای درون کوزه را در می آورد و به حاضران نشان می داد و آن شیء متعلق به هر یک از دختران که بود، قطعه شعر خوانده شده بازگو کننده فال او تلقی می شد. معمولًاً در این میان عده‌ای از دختران با آهنگ شعرهای مذکور رقص دسته جمعی راه می انداختند که به آن «جانی مان» (Janiman) می گفته شد، که به ترکی آذری همان «جالمان» (Jalman) است. پس از پایان مراسم فال کوزه، قلوه سنگهای داخل کوزه را خالی می کردند و با آنها در

۱. این اشیاء را در برخی روستاهای، شب قبل که کوزه را به کلیسا می برندند، در درون کوزه می انداختند.

۲. توضیح این نکته ضروری است که چنین مراسمی در میان تمامی اقوام منطقه وجود دارد، و اگر کمی توجه شود، چنین مراسمی سرگرفته از فرهنگ کشاورزی است.

تبار اقوام | ۱۱۱

گروههای دو یا چند نفره به بازی می‌پرداختند، که به آن «طالتا ِ بقلوش» (Talta d Baq-luse) می‌گویند.^۱

در این روز، انواع و اقسام بازیهای محلی و رقصهای گروهی انجام می‌گیرد. آهنگها و شعرهای این روز کلاً ترکی آذری است و به زبان ترکی خوانده می‌شود.^۲

۲-۵. عیدا ِ نوسرد ایل^۳ (*Ida d Nusrd II*). عید آب‌پاشی یا آبریزان که در اواسط ماه ژوئیه (ماه تموز از تقویم آشوری)، تقریباً برابر با ۲۵ تیرماه، برگزار می‌شود.

این عید یکصد روز پس از عید پاک مسیحیه است که در آن روز مراسم خاص مذهبی، دعا، و نیایش در کلیسا انجام می‌شود و، پس از مراسم، جوانان و کودکان با هر وسیله‌ای که در دسترس داشته باشند همدیگر را آب‌پاشی می‌کنند و ساعتها به این سرگرمی مشغول می‌شوند، و بعضی نیز در حاشیه این جشن به جشن و سرور می‌پردازند.

این مراسم در اسطوره‌های آشوری و بابلی وجود دارد و آن مربوط است به الاهه عشق و باروری ایشتار (Istar) و معشوق او تموز (Temuz)، ایزد سرسبزی و نباتات و حافظ رمه‌ها و گله‌ها.

در اسطوره آشوری آمده است که تموز در ماه تابستان (تموز) می‌میرد و به دنیا مردگان رهسپار می‌گردد. در این روز، مردم به عنوان سوگواری

۱. این بازی در اکثر مناطق ایران رایج بوده و در آذربایجان به آن «بشه داش» (Besh dash) یعنی پنج سنگ، می‌گویند.

۲. تأثیر متقابل فرهنگها و همچنین زبان اقوام منطقه در همدیگر.

۳. نو و ازه پهلوی (نو) است و سرد به معنی سال بوده، و ابل و ازه آشوری و آرامی، یعنی خدا (در مجموع یعنی روز نو خدا) است. برای واژه «سرد» نک به: محمد تقی (ملک الشعرا) بهار، سبک‌شناسی، ص ۲۵۶.

[۱۱۲] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

به دنبال جنازه ایزد تموز آب می‌پاشند و گریه و زاری سر می‌دهند، به‌امید اینکه دوباره زنده شود و حیات در روی زمین از نو تجدید گردد.

در تقویم آشوری، ماه تموز^۱ برابر تیرماه است، و این تقویم به‌نام تقویم سریانی یا رومی هنوز هم در سوریه و ترکیه کاربرد رسمی دارد. این مراسم امروزه در میان مسیحیهای ایران، ارامنه، و آشوری‌ها به عنوان یک جشن مذهبی برگزار می‌شود، درحالی‌که ریشه در عمق تاریخ دارد، و به هنگام مسافرت یک نفر، هنوز مردم ایران به‌دنبال او آب می‌پاشند، به‌امید اینکه دوباره او را صحیح و سالم بینند.

جشن آب‌پاشی در عهد ساسانیان، به‌نام آبریزان یا آبریزگان، در روز سیزدهم تیرماه جشن گرفته می‌شد و مردم آب و گلاب بر روی یکدیگر می‌پاشیدند. گویند در زمان فیروز پادشاه ساسانی، جد نوشیروان، خشکسالی سخت پدید آمد. در این روز، پادشاه به طلب باران بیرون شد و دعا نمود. ابر باریدن گرفت. مردم جشن کرده و بر روی یکدیگر آب و گلاب پاشیدند و به فرمان شاه در آن مکان آتشکده‌ای بنادرد و کام فیروز نام نهادند.^۲ این جشن ظاهراً تا زمان صفویه^۳ در بخش‌های مختلفی از ایران برگزار می‌شد و امروز نیز در یزد و کردستان، در بعضی مناطق، گرامی داشته‌می‌شود.

۲-۵. شاهرا (جشن‌های کلیسايی). علاوه بر اعياد کلیسايی در میان آشوری‌ها، ايامی هم وجود دارد که به آنها «جشن‌های کلیسايی» گويند. در زبان آشوری، به اين ايام مذهبی «شاهرا»^۴ (Shahra) گفته می‌شود.

۱. کورش هرمز نازلو، اساطیر بين النهرين، به چاپ نرسيده است، «تموز»، صص ۵۰-۵۳.

۲. سعید نقیسی، فرهنگ نقیسی، جلد نخست، سال ۱۳۱۷-۱۳۱۸، ص ۶.

۳. حسن عمید، فرهنگ فارسي عميد، انتشارات اميرکبير، تهران، ۱۳۵۷، واژه «آبریزان».

۴. شکل معرب آن سهر (به کسر مین و سکون باقی) است و به همان معنا کاربرد دارد که عیناً

تبار اقوام [۱۱۳]

هموطنان آذربایجانی، که همواره در طول تاریخ با آشوری‌ها و ارامنه در کنار هم و در روستاهای مشترک زندگی می‌کرده‌اند و در غم و شادی یکدیگر شریک و سهیم بوده‌اند، به این ایام کلیسایی «شانادر» (Shanader) می‌گویند.

شاهرا، در فرهنگ کلیسایی آشوری، جشنی است همراه با قربانی که به نام یکی از مقدسین مسیحی، در جوار کلیسایی که نام آن قدیس را دارد، برگزار می‌شود.

شاهرا، از نظر لغوی، یعنی شب زنده‌داری، شب را تا سحر به نماز و دعا و نیایش گذراندن. در دین مبین اسلام نیز ایامی بدین معنی وجود دارد که «شبای احیاء» نامیده می‌شود. ذبح قربانی و انجام مراسم شب زنده‌داری در دوران قبل از مسیحیت در چارچوب اعتقادات اولیه آشوری‌ها رواج داشته، و به نمونه‌های بسیار زیادی از این نوع ایام در اساطیر آشوری و بابلی بر می‌خوریم که با پذیرش مسیحیت، این رسوم پابهپای آیین جدید و به عنوان بزرگداشت مقام قدیسین و شهدای مسیحی، با همان نظم و ترتیب وارد اعتقادات کلیسایی شده است. یکی از جالبترین این جشن قربانی (شاهرا) از دوران تعدد خدایان و قبل از پذیرش آیین مسیحیت از سوی آشوری‌ها، جشن «شاهرا بگمود»^۱ (Shahra Bgmud) است که توسط یک اسقف آشوری به نام مشیحا زخا،^۲ با استفاده از مأخذی کتبی که به قلم معلمی به نام آبل (Abel) بود، نقل



وارد زبان فارسی شده است. در فرهنگ ایران اسلامی، به جای آن واژه «احیاء» به کار برده می‌شود.

۱. ن. پیگولوسکایا، شهرهای ایران در دوزگار پارتبان و سامانیان، صص ۴۸۰-۴۸۵.

۲. M̄šiha-Zhha , Chronique - A. mingana , Sources Syria ques Mossool, 1907, p4.

[۱۱۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

شده است. آبل در اوایل سده پنجم میلادی می‌زیست، و این داستان متعلق به ورود سده سوم میلادی است.

در داستان مذکور چنین آمده است که شخصی به نام مزرا (Mazra)، که اسقف بیت زبدای (Bit Zabday) بود، با گروهی از کاروانیان از بیت زیدای به آدیابن رفت و شخصی به نام شمشون (Shamshon) را به مقام اسقفی آدیابن منصوب کرد. (آدیابن، مرکز ایالت اریل، از مراکز سنتی آشوری هاست). آبل می‌گوید «ساکنان» حومه آدیابن آتش‌پرست بودند و در جشن بزرگ خود که آن را «شاهرابگمود» می‌نامیدند، فرزندان خود را به درون آتش می‌افکنندند.

این جشن در ماه «ایار» برگزار می‌شد و گروه کثیری مردم از اطراف و اکناف آدیابن کنار چشمeh و آبگیر بزرگ آن گرد می‌آمدند؛ این مردم آتش‌پرست بودند و در جشن بزرگ خود که آن را «شاهرابگمود» (جشن تیرگان)^۱ می‌نامیدند شرکت می‌کردند.

آنها نخست درون آبگیر خود را می‌شستند، سپس می‌نشستند و به تدارک و تهیه خوراک می‌پرداختند و آن خوراک را به برگان خود

۱. ابوریحان بیرونی، پیرامون جشن تیرگان که در سیزدهمین روز تیرماه برگزرا می‌شد، اطلاعاتی به ما می‌دهد. بنابر نوشته بیرونی، جشن تیرگان طی دو روز در سیزدهم و چهاردهم تیرماه هر سال برگزار می‌شد؛ روز نخست را «تیرگان کوچک»، و روز دوم را «تیرگان بزرگ» می‌نامیدند. این اسطوره مربوط به تعیین حدود بخشی از ایران است که حد آن از محدوده پرتاپ تیری بیشتر نباشد که بین افراسیاب و منوجهر ایرانی مورد اختلاف بود و این محدوده با پرتاپ تیر آرش تعیین می‌گردد، که در پایان این توافق، مردم این روز را جشن گرفتند و آن را «جشن تیرگان» نامیدند. ابوریحان به شکستن ظروف پخت و پز و افکندن آنها به درون آتش اشاره می‌نماید و اضافه می‌کند که ایرانی‌ها، به پاس این رویداد، در این روز به رودخانه‌ها، جویبارها، و چشم‌سارها می‌روند و خود را شست و شو می‌دهند. برای اطلاعات بیشتر نک به: بیرونی، آثار الباقیه، طبع زاخابو، لایپزیگ، ۱۸۷۸، ص ۲۲۰، و ترجمه انگلیسی، لندن، ۱۸۷۴، صص ۲۰۵-۲۰۶.

تبار اقوام [۱۱۵]

می‌دادند، و فرزندان خود (پسر یا دختر کوچکتر از پنج سال) را به درون آتش می‌افکنند.^۱

تا زمانی که یکی از فرزندان خردسال خود را به درون آتش نمی‌افکنند، خود از آن خوراک نمی‌خورند. آنها جگر و قلوه‌های قربانی را برمی‌داشتند و به نشانه جشن از شاخه درختی می‌آویختند. بعد تیرهای بسیاری از کمانهای خویش به نشانه شادی‌پرور به سوی آسمان رها می‌کردند و پس از آن کلیه وسایل و ظروف پخت‌وپز را که در این جشن مورد مصرف قرار داده بودند بر روی همان آتش قرار می‌دادند، درهم می‌شکستند و نابود می‌کردند، «زیرا این وسایل آغشته به خون قربانی شده و تقدیس گردیده‌اند، لذا استفاده از آنها قداست قربانی را از بین می‌برد و شایسته آن است که همراه قربانی از بین بروند».

در این داستان بوضوح می‌بینیم که صاحبان قربانی خودشان تنها پس از افکنند کودک به درون آتش غذا می‌خورند؛ به دیگر سخن، خوراک برده‌گان مقدس نبود و مانند خوراک آزادگان با رسم و سنت قربانی رابطه‌ای نداشت.

قربانی‌کردن از مراسم دینی قبیله به شمار می‌رفت و مایه همبستگی و ارتباط اعضای قبیله بود. از این رو، برده‌گان با مراسم مذکور هیچ‌گونه رابطه‌ای نداشتند؛ برده‌گان از قبایل دیگر و، به تعبیر بهتر، بیگانه بودند و به قبیله قربانی‌دهندگان تعلق نداشتند. از این جهت، برده‌گان حق خوردن خذای قربانی را نداشتند و تنها افراد متعلق به قبیله مجاز به خوردن قربانی بودند.

۱. توجه داشته باشید به این مسئله و آیین و تفکر فرزندکشی که در ایام مختلف تاریخ در منطقه بوده است.

[۱۱۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

از جزئیات این داستان درمی‌یابیم که مراسم «شاهراء» در هر دوره‌ای از تاریخ دارای قداست ویژه‌ای بوده و فقط افراد قبیلهٔ صاحب جشن مجاز به برگزاری و خوردن غذای قربانی بوده‌اند، تا از این طریق وحدت و همبستگی طایفه‌ای خود را قوام و دوام بخشدند و از ورود بیگانگان به قبیلهٔ خود جلوگیری کنند، تا ضمن حفظ یکپارچگی قبیله‌ای و همخونی افراد جامعهٔ خود، اصالت و پاکی نژادی و قومی خود را تداوم بخشدند. براساس همین اصل است که به بیگانگان دختر نمی‌دهند و از قبایل غیر دختر نمی‌آورند؛ یا ساده‌تر بگوییم، ازدواج با بیگانگان را حرام، ناپاک، و گناهی نابخشودنی می‌دانند، و در صورتی که یکی از افراد قبیلهٔ مرتکب چنین عملی شود، او را تکفیر کرده و از قبیلهٔ خود طرد می‌کنند و هرگونه ارتباطی را با او قطع می‌کنند.

از این روست که اهمیت جشن‌های مذهبی بسیار زیاد بوده و از قداست خاصی برخوردارند و در طول تاریخ همبستگی اقوام و ملل همکیش و هم‌آین و هموطن را تداوم بخشیده‌اند. البته شایسته است به این توجه شود که چنان رفتار اجتماعی و گروهی نوعی درون همسری است، و درون‌گرایی یک جامعه موجب انزوا و تحلیل و زوال آن قوم و جامعه می‌گردد.

البته از مطالب فوق چنین بر می‌آید که جایگزینی ایام «شاهراء» در قالب اعياد مذهبی آشوری‌ها با هوشیاری و اندیشه‌مندی رهبران مذهبی ایشان صورت پذیرفته، و به منظور جلوگیری و محو آثار قربانی کودکان، «شهادت قدسین مسیحی»، با القای این موضوع که ایشان به خاطر انسانها و کودکان شهید شده‌اند و دیگر نیازی به قربانی «کودکان» وجود نداشته، این ایام به صورت جشنی عمومی و اعتقادی تغییر شکل داده و، با گذشت زمان، با حساسیت و ایمان کامل به شکل مذهبی و کلیسا‌ای درآورده‌اند تا

[۱۱۷] تبار اقوام

هم از قربانی کودکان جلوگیری کرده باشند و هم اعتقادات خرافی را از بین برده باشند.

بدین ترتیب، قربانی حیوانی جایگزین قربانی انسانی «کودکان» می‌گردد، و این مراسم و ایام تا به امروز در کلیه جوامع آشوری، در کلیه کشورهای جهان که به سر می‌برند، هر سال به طور مرتب برگزار می‌شود. مهمترین و مشهورترین این ایام جشن کلیساپی (شاهرها) که هنوز هم برگزار و گرامی داشته می‌شود از این قرار است:

۱. شاهرا د مار^۱ گیوارکیس (حضرت گیوارکیس)، روز ۲۴ نیسان، در روستای سنگر اورمیه برگزار می‌شود.
۲. شاهرا د مار ضیاء، روز ۱۴ حزیران، در روستای گوگ تپه و زومalan برگزار می‌شود.
۳. شاهرا د مار اپریم، روز ۱۸ حزیران، فقط در روستای زومalan برگزار می‌شود.
۴. شاهرا د مار پطرس و پولس، روز ۲۹ حزیران، متروک شده است.
۵. شاهرا د مار توما، روز ۳ تموز، در روستای موشآباد برگزار می‌شود.
۶. شاهرا د مار قوریاقوس، روز ۱۵ تموز، متروک شده است.
۷. شاهرا د مار دانیال، یکصد روز پس از عید پاک (اوخر تیر ماه)، در روستای آده برگزار می‌شود.
۸. شاهرا د مارت^۲ ماریايم (حضرت مریم)، روز ۱۵ آب، در روستای خسر و آباد سلماس، ینگیجه، وارد شاهی اورمیه برگزار می‌شود.

۱. Mar، «مار» در زیان آشوری به معنی صاحب، سرور، و آفاست که قبل از اسامی مقدسین و اساقفه می‌آید.

۲. Mart، مارت شکل مؤنث «مار»، است که قبل از اسامی مقدسین مؤنث می‌آید.

[۱۱۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۹. شاهرا د مارگورا (جرائیل)، یکشنبه اول ایلوول (اواخر شهریور ماه)، در روستای یوقانلوی روضه چای برگزار می شود.
۱۰. شاهرا د رابان هرمز، روز ۲۷ تیرین‌الثانی، در روستای دیزج تکیه برگزار می شود.
۱۱. شاهرا د مارعودیشو (عبدیشو) یا عبد عیسی، روز ۲۸ تیرین‌الثانی، متروک شده است.
۱۲. شاهرا د مارگیوارکیس، دوشنبه اول تیرین‌الثانی،^۱ در روستای جنیزة تازه‌کند، نازلوچای برگزار می شود.
- آشوری‌ها از تقویم میلادی استفاده می کنند، ولی نام ماههای این تقویم به زبان آشوری است.
- ماههای آشوری از این قرارند: ۱. کانون‌الثانی (ژانویه)، ۲. شباط (فوریه)، ۳. آدار (مارس)، ۴. نیسان (آوریل)، ۵. ایار (مه)، ۶. حزیران (ژوئن)، ۷. تموز (ژوئیه)، ۸. آب (اوت)، ۹. ایلوول (سپتامبر)، ۱۰. تیرین‌الاول (اکتبر)، ۱۱. تیرین‌الثانی (نوامبر)، ۱۲. کانون‌الاول (دسامبر).

۲-۶ مراکز علمی آشوری‌ها (سریانی‌ها)

در آغاز دوره مسیحیت، آشوری‌ها، که در تاریخ به نام سریانیان نامیده شده‌اند، در ناحیه وسیعی شامل سوریه (نواحی غربی فرات) و بین‌النهرین و شوش پراکنده بودند. ساکنان این سرزمینها به لهجه معروف به سریانی، یکی از شعب زبان آرامی، تکلم می‌کردند.^۲

در این نواحی شهرهای مهمی وجود داشت که غالباً میان ایران و روم

۱. کلیه این جشن‌های کلیساپی (شاهرا) با تقویم ویژه آشوری، که در کتب به نام تقویم سریانی یا رومی از آن یاد می‌شود، برگزار می‌شود.

۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۶

تبار اقوام | ۱۱۹

دست به دست می شد و نفوذ هر دو تمدن در آنها آشکار بود. از میان این شهرها، یکی شهر رها (اورفای کنوئی در ترکیه) در شمال غربی فرات و دیگری نصیبین در شمال شرقی این سرزمین و قنسرين و آمد (دیاربکر) بوده است.^۱

یکی از مهمترین این شهرها الرها بود که، طبق روایات، در سال ۳۲ میلادی دین مسیح را پذیرفته است؛ حتی اگر بعد از این تاریخ نیز مسیحیت را قبول کرده باشد، باز هم اولین شهر در بین النهرین بوده که شرک و بتپرستی را رها کرده است.^۲

دین جدید موقیتها مادی نیز به ارمغان آورد. شهر الرها از خاور به باخترا بین ایران و روم، از شمال به جنوب بین یونان و مصر قرار داشت و، از طرف دیگر، در کنار جاده کاروان رو که چین را به اروپا متصل میکرد واقع شده بود. این موقعیت استثنایی موجب افزایش ثروت و اهمیت روزبه روز آن می شد.

روحانیون دین جدید با ذوق و شوقی بی نظیر کتب دینی مسیحی را به زبان خود ترجمه کردند. از طرفی، وجود نسخه یونانی عهد جدید (انجیل) و عهد قدیم (تورات) آنان را وادار به فراگرفتن زبان یونانی کرد و، بدین ترتیب، به طور غیرمستقیم با کتب و نوشته های علمی یونانیان ارتباط پیدا کردند.^۳ در اوآخر قرن دوم میلادی، در دوره سلطنت آبگار نهم (۲۱۴-۱۷۹ م)، میدان نفوذ و انتشار آیین مسیح گردید؛ بدین ترتیب بود که آشوری های شهر الرها کلید علوم دینی را در دست گرفتند. این شهر در طول سه قرن و نیم پایتخت سلسله مشهوری از سلاطین بود که به نام سلسله آبگارها

۱. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات ایران، ص ۹۳.

۲. محمود نجم آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، ص ۳۶.

۳. سبریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۶۵.

[۱۲۰] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

معروف است و از سال ۱۳۲ قبل از میلاد تا سال ۲۴۴ میلادی در آنجا حکومت می‌کردند. پس از آنکه آیین مسیح به وسیله آبگار پنجم در سال ۳۲ میلادی پذیرفته شد، شهر مذکور یکی از مهمترین مراکز مسیحیت در خاور نزدیک گردید و حوزه نفوذ آن تا درون شاهنشاهی ایران گسترش یافت، و به همین سبب، مرکز علوم دینی و همچنین علوم عقلی مسیحیهای این نواحی شد. بعد از قبول دین مسیح در شهر رها، کتب مقدس به یونانی خوانده می‌شد، لیکن تفسیر آن به زبان متداول یعنی سریانی یا همان آرامی بود، و این رسم در کلیساهای آن شهر استمرار داشت. در همین ایام ترجمه قسمتی از انجیل سریانی انجام گرفت.

پس از مدت کوتاهی، لهجه سریانی در این شهر از حال لهجه عامیانه به صورت زیان کلیساها درآمد و با سرعت در جانب مشرق فرات انتشار یافت و بعد از آنکه لهجه ادبی مسیحیها در این نواحی یعنی همه متکلمین به آرامی گردید، آنان خود را سورایی یعنی سریانی نامیدند تا از آرامیان غیرمسیحی متمایز باشند.^۱ (تا به امروز هم کلیه آشوری‌ها، از هر فرقه و مذهبی که باشند، در محاوره هم‌دیگر را سورایی می‌خوانند و زیان خودشان را «سورایا» می‌نامند). ادبیات سریانی، بزودی، بر اثر کوشش‌های خستگی ناپذیر علمای دینی آشوری و کسانی که با علوم و ادبیات یونانی آشنایی داشته و از گنجینه‌های زوال ناپذیر آن زبان و نیز ادبیات پهلوی استفاده می‌کردند، غنی‌ترین ادبیات خاور نزدیک و میانه گردید و چندین حوزه علمی در شهرهایی که ادبیات سریانی در آن رایج بود تشکیل شد که در رأس همه آثارها قرار داشت.^۲

۱. ذیع الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۱.

۲. همان منبع، ص ۱۱.

تبار اقوام | ۱۲۱

نفوذ علوم یونانی به شهر رها بیشتر از طریق انطاکیه صورت گرفت، لیکن آغاز دوره تعلیم در رها از وقتی شروع شد که آیین مسیح در این شهر رسمیت یافت.

از قرن دوم میلادی، یک مرکز تعلیم اصول دیانت مسیح در این شهر به وجود آمد که تا دو قرن به شهرت خود باقی ماند و از رقبای مدارس اسکندرانی و انطاکی بود. نخستین کتابی که در این حوزه علمی به زبان سریانی نقل شد متن یونانی انجیل بود که بعداً پشیط، یعنی ساده، نام گرفت.^۱

مدتی پس از این رخداد تاریخی، یکی از روحانیون کلیسای سریانی به نام تاتیان چهار انجیل (متی، مرقس، لوقا، و یوحنا) را جهت سهولت تبلیغ و آموزش در یک کتاب جمع کرد و پس از ترجمه به زبان سریانی آنرا «دیاتسارون» نامید. این کتاب یکی از منابع اصلی و مهم کلیساهای جهان محسوب می‌شود که در ترجمه انجیل به زبانهای دیگر ملل و اقوام آنرا ملاک قرار می‌دهند و در صفحه اول کلیه اناجیل، به هرزبان و لهجه‌ای، این جمله به چشم می‌خورد: «از اصل ترجمه پشیط ترجمه شده است».

یکی از نخستین و معروفترین استادان شهر رها مردی است از اهالی سوریه به نام بار دیسان به لاتین باردسانس، (یا ابن دیسان) که در رها به سر می‌برد و در آنجا مشغول تعلیم بود. ولادت او در حدود سال ۱۵۴ میلادی اتفاق افتاد و او برادر رضاعی آبگار نهم، از شاهان سلسله آبگارهای حاکم بر شهر رها، بوده است.^۲

۱. انبیس فریحه، الدرجاتُ الادبيَّة، ص ۷۱.

۲. محمد جواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۰۵.

| ۱۲۲ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

این شخص، پس از قبول آیین مسیحیت در اوایل قرن دوم (حدود ۱۷۹ یا ۱۸۰)، با عقاید بعضی از فرق مسیحی از جمله مرقیون به مخالفت برخاست، ولی پس از مدتی، تحت تأثیر افکار مرقیون، منکر قیامت شد و به اتهام داشتن عقاید عرفانی مرتد و بدعتگزار اعلام شد و از کلیسا خراج گردید.^۱

باردیسان شاعری زبردست و آشنا به اصول منطقی و مطلع از همه علوم عهد خود بود؛ صاحب تألیفاتی است که در آنها بروشنی متأثر از فلسفه افلاطونیانی جدید و از مدافعان بزرگ آن است.

مهمترین اثر وی کتاب قوانین کشورها (*Ktaba D Namuse D Atrawate*) است^۲ که از منابع مهم این دوره محسوب می‌شود. در صفحات آتسی در این باره به طور مفصل توضیح داده خواهد شد.

پس از باردیسان، پرسش به نام هرمونوس، که در آتن ادبیات و علوم یونانی را فراگرفته بود، در شهر رها به جای پدرش بر مستند درس وی نشست و تعلیم او را ادامه داد و شاگردان بسیار تربیت کرد.

به‌منظور تعقیب حوادث و وقایع تاریخی، و تشکیل و تأسیس اولین مدرسه در این دوران، شهر رها را از این لحظه به حال خود می‌گذاریم تا بینیم در همین اوان در شهرهای همجوار این شهر چه اتفاقات سیاسی و مذهبی رخ می‌دهد.

۲ - ۱. مدرسه نصیبین. در مشرق، اولین مدرسه‌ای که در شاهراه بین بین‌النهرین علیا و دمشق قرار داشت نصیبین بود؛ این شهر جزو ایالتی قرار داشت که در سال ۲۹۸ میلادی نصیب رومیان شد.

۱. تاریخ کلیسا شرق، جلد سوم، ص ۹۰.

۲. محمد جواد مشکور، خلاصه الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، ص ۲۱۰.

تبار اقوام | ۱۲۳

در این شهر مدرسه‌ای بود که در آن علوم مختلف تدریس می‌شد. یهودی‌ها مکتبی داشتند که از شهرت خاصی برخوردار بود و شمارهٔ یهودی‌ها در نصیبین فراوان بود. زمانی که شهر به دست رومیان افتاد، یهودی‌ها آزار فراوان دیدند، و شاید در همین ضمن مدرسهٔ آنان نیز بسته شده باشد، زیرا پس از این تاریخ دیگر نامی از این مکتب در جایی دیده نمی‌شود.

به احتمال قوی، پیش از این حوادث در این شهر نیز، مانند بسیاری از شهرهای دیگر بین النهرين، مسیحیت راه یافته بود و چند سال بعد، یعنی در ۳۰۰ تا ۳۰۱ میلادی، این شهر مرکز اسقف‌نشینی شناخته شد و نخستین اسقف آن بابو نام داشت^۱ و پس از او یعقوب جانشین وی شد. یعقوب، در مقام اسقف نصیبین، در سال ۳۲۵ در شورای عام نیقیه حضور داشت و احکام آن را امضا می‌کرد.

کمی پس از این تاریخ، ایوستاپوس اسقف انطاکیه، به پیروی از مدرسهٔ اسکندریه، مدرسه‌ای در انطاکیه دایر کرد، و یعقوب نیز، به تقلید از وی، مدرسه‌ای در نصیبین بنا نهاد. بدین ترتیب، مدرسهٔ اول نصیبین تشکیل شد که شرح مربوط به آن و تمرکز این مدرسه و خدماتی که در ایران در راه علم انجام داده است بسیار جالب است.

یعقوب، اسقف نصیبین، شخصی به نام افرایم (یا افرائیم، در زبان آشوری اپریم) را مأمور ادارهٔ این مدرسه کرد، و افرایم در فن تعلیم شهرت تمام یافت و نام مدرسهٔ نصیبین در همهٔ بلاد متشر شد.^۲ افرایم، علاوه بر مهارت در تعلیم، با تألیفات ادبی خود نیز مورد توجه قرار گرفت.

۱. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۷۵.

۲. همان منبع، ص ۷۶.

[۱۲۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

البته، چنانچه در پیش اشاره شد، قبل از او نویسنده‌گان بنامی به زیان سریانی کتابهایی تألیف کرده بودند و او اولین کس نبود که به زیان سریانی کتاب تألیف می‌کرد، ولی در زمانهای بعد از وی، پیوسته او را حجت در لغت ادبی سریانی شمرده‌اند.^۱

در مدت زمانی که ریاست مدرسه را داشت، قصایدی می‌سرود که نمونهٔ برجستهٔ شعر سریانی شد و سبک نوینی در این زمینه ابلاغ کرد که به نام خودش، یعنی «سبک افرایم»، مشهور شد.

می‌گویند حدود شصت سال ادارهٔ مدرسهٔ نصیبین را بر عهده داشت، و ظاهراً هنگامی که به ریاست مدرسه رسید بسیار جوان بود، و چنانکه معروف است، پایان کار مدرسه نیز پایان عمر او نبود.^۲

در این میان در نصیبین حوادث تلخی رخ داد. یعقوب اسقف پس از سال ۳۴۱ میلادی از دنیا رفت. چیزی از وفات او نگذشته بود که ژولیانوس (یولیانوس) امپراتور روم حملهٔ بی‌نتیجه و مصیبت‌بار خود را به ایران آغاز کرد، که پس از پایان اندوه‌بار آن در سال ۳۶۳، پنج ولایتی که در سال ۲۹۸ از ایران به رومیان انتقال یافته بود دوباره به ایران تعلق گرفت. افرایم، که در این گیرودار مدیر مدرسهٔ نصیبین بود، مردانه از شهر دفاع کرد، و چون شهر به دست ایرانی‌ها افتاد، دریافت که ماندن او در آنجا خالی از خطر نخواهد بود و ممکن است به عنوان مقاومت در برابر نیروهای ایرانی دستگیر و زندانی شود؛ لذا به شهر رها فرار کرد، زیرا شهر رها در دست رومیان بود و در آنجا دیگر خطری او را تهدید نمی‌کرد. به غیر از افرایم، آوارگان دیگری نیز به رها رفتند و می‌توان گفت که

۱. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۱۳۴.

۲. پیره سرمس، تاریخ ادبیات آشوری، جلد دوم، ص ۱۹۸.

تبار اقوام | ۱۲۵

اکثر شاگردان و هواداران وی نیز به همراه او به این شهر پناهنده شدند.^۱

۲-۷. مدرسه رها (اورفا). افرایم در شهر رها مدتی آواره بود، و چون کسی او را در این شهر نمی‌شناخت، توانست کار آبرومندانه‌ای بیابد؛ ناچار برای گذران زندگی به کار در حمامهای عمومی مشغول شد.

چند تن از یاران و دوستانش، وقتی آگاه شدند، او را ترغیب کردند تا دوباره شغل معلمی خود را از سرگیرد. پس از مدتی، مدرسه‌ای در رها، که رومی‌ها و یونانیان آنرا ادسا می‌نامیدند، تأسیس کرد که به نام «دبستان ایرانی‌ها» شهرت فراوان یافت. در علت وجه تسمیه این دبستان به «دبستان ایرانی‌ها»، گفته‌اند یا بدان سبب است که اغلب شاگردان آن ایرانی بوده‌اند یا از آن جهت که بیشتر فارغ‌التحصیلان آن قبول خدمت در کلیساهای ایرانی می‌کرده‌اند.^۲

پس از تسلط ایرانی‌ها بر شهر نصیبین، مدرسه آن به ادسا منتقل نشد، بلکه از هم پاشید؛ ولی چون رئیس آن در ادسا کار خود را از سرگرفت، می‌توان گفت که میان این دو مدرسه پیوستگی وجود داشته و مدرسه ادسا تجدید حیات مدرسه نصیبین بوده است.

افرایم دوازده سال پس از سقوط نصیبین زنده ماند و در سال ۳۷۵ از دنیا رفت. تمام این مدت را صرف تعلیم نکرده، علاوه بر کار ادبی به مسافرت نیز پرداخته و مدتی از عمر خود را به عنوان راهب به گوشنهنشینی گذرانده بود. پس از مرگ وی، مدرسه ادسا با موفقیت پیش می‌رفت و زبان سریانی زیان رسمی آن بود و، در حقیقت، لهجه ادبی مسیحیها گردید.^۳

۱. همان منبع، صص ۱۲۰-۱۲۱.

۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۲.

۳. محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، ص ۴۱.

[۱۲۶] تاریخ‌نامه قومی و حیات ملی

دلایلی در دست است که از روی آنها معلوم می‌شود که در اوآخر قرن چهارم در رها (ادسا) آثاری از یونانی به سریانی ترجمه شده است:^۱

۱. نسخه خطی موزه انگلستان (به شماره Add ۱۲۱۵۰)، مورخ سال ۴۱، مشتمل است بر ترجمة سریانی تعجذ (Theophania).
۲. کتاب شهدای فلسطین تألیف إئوسبیوس (Eusebius)، مواضع تیتوس (Titus) از مردم بصری (Bostra) بر ضد مانویان.
۳. نسخه خطی سن پطرسبورگ، مورخ سال ۴۶۲.
۴. ترجمة سریانی کتاب تاریخ کلیسا تألیف إئوسبیوس است، و دهها اثر یونانی، از جمله آثار ارسسطو، به سریانی ترجمه شد.

مدرسه ادسا، در اندک زمانی، در میان سریانی زبانان بین النهرین و ایران شهرت تمام پیدا کرد و بیشتر اسقفهای ایران فارغ التحصیل آن مدرسه بودند.

نسطوریان: در سال ۴۲۸ میلادی، راهبی به نام نسطوریوس (نسطور Nestorius) از اهالی شام به مقام طریقی (بالاترین مقام کلیسا) پس از پاپ) قسطنطینیه (استانبول امروزی) رسید. نسطوریوس معتقد به انفال مطلق بین جنبهٔ بشری و الاهی شخص مسیح بود و پیروان وی تعلیم می‌دادند، کلمه الاهی به مردی عیسیٰ نام ملحق گردیده است. این اعتقادات در شهر رها و بویژه در دبستان ایرانی‌های آن شهر طرفداران زیادی پیدا کرد و در اندک زمانی پیروانی بی‌شمار یافت، و این عقیده به «نسطوریت» مشهور شد، زیرا شخص نسطوریوس تعلیم‌دهنده آن بود.^۲ در نتیجه گسترش این عقیده، کلیسا روم (کاتولیک) در سال ۴۳۱

۱. دلبی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۸۲.

۲. ایس فریحه، الدیڑا اساتُ الادبیَّة، ص ۷۱.

میلادی در شورای کلیسا یی افسس (یا افسوس، شهری در ترکیه) شخص نسطوریوس را از مقام خویش عزل کرد و وی را مرتد خواند.

در سال ۴۵۷ میلادی شورشی علیه نسطوریان به وقوع پیوست و بسیاری از سریانیان (آشوری‌ها) نسطوری‌مذهب از شهر رها به ایران پناهنده شدند.^۱ کلیسا روم به این هم قانع نشد و، در نهایت، در سال ۴۸۹ کوروس، اسقف شهر رها، زنون امپراطور روم را مقاعده کرد که دبستان ایرانی‌ها را به کلی بیند.^۲ پس از بسته شدن این مدرسه، عده زیادی از استادان و دانشجویان آن به ایران پناهنده شدند و تحت حمایت بارصوما، از سریانیان طرفدار عقیده نسطوری، قرار گرفتند. بارصوما، با حمایت شاه ایران (فیروز)، در سال ۴۵۰ به مقام اسقفی کلیسا نصیبین منصوب شده بود.^۳

۲-۳. مدرسه دوم نصیبین. بارصوما برای ترویج مذهب نسطوری در ایران کوشش‌های فراوان کرد و با ایجاد و برقراری روابط حسنی با فیروز، شاه ساسانی، وی را مقاعده ساخت که کلیسا ایران و مسیحیها همه نسطوری‌مذهب شوند، تا هر گونه ارتباط و همبستگی بین مسیحیهای ایران و روم قطع شود و مسیحیها رعایای امین و باوفای شاه گردند. فیروز با این پیشنهاد موافقت کرد، و از این تاریخ کلیه مسیحیهای ایران به مذهب نسطوری درآمدند^۴ و تا به امروز نیز این فرقه به حیات خود در ایران ادامه می‌دهد. از سال ۱۹۷۶ میلادی، سران این مذهب لفظ «نسطوری» را رسماً رد کرده و بر خود عنوان

۱. ویلیام میلر، *تاریخ کلیسا قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ص ۲۹۹.

۲. دلیسی اولیری، *انتقال علوم یونانی به عالم اسلام*، ص ۹۱.

۳. محمد نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ص ۴۴.

۴. ویلیام میلر، *تاریخ کلیسا قدیم در امپراطوری روم و ایران*، ص ۲۹۹.

[۱۲۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

«کلیسای شرق آشوری» نهادند.^۱

و اما مدرسه دوم نصیبین، پس از بسته شدن مدرسه ایرانی‌های رها در سال ۴۸۹، توسط بارصوما تأسیس شد و شخصی به نام نرسی، از روحانیون برجسته رانده شده از شهر رها و از یاران نزدیک بارصوما، به ریاست آن گمارده شد.

تأسیس مدرسه ایرانی‌ها در نصیبین باعث تقویت مذهب نسطوری و اشاعه آن در ایران گردید و، در عین حال، به نشر ادبیات سریانی در کلیساها ایرانی کمک بسیار کرد. چون طرفداران مذهب نسطوری با امپراطور روم و کلیساها رومی دشمنی شدید داشتند، همواره مورد حمایت دولت ساسانی بودند و، بدین جهت، مسیحیهای ایرانی بسرعت مذهب نسطوری را قبول کردند.^۲

مدرسه نصیبین نیز به موازات این حمایتها بسرعت پیشرفته کرد، چنانکه عده شاگردان آن را گاه تا ۸۰۰۰ تن ذکر کرده‌اند. این عده به طور شبانه‌روزی در این مدرسه می‌ماندند و هیچ‌گونه وجهی از آنان دریافت نمی‌شد. این مدرسه تا اواخر دوره ساسانیان یکی از مراکز بزرگ علمی محسوب می‌شد، زیرا می‌دانیم که سری دوم آیین‌نامه این مدرسه در سال ۵۹۰ میلادی مورد تصویب معلمان و مدرسان و شاگردان قرار گرفت و در سال ۶۰۶ میلادی تغییراتی در آیین‌نامه انجام یافت.^۳

تعداد شخصیت‌های اجتماعی سریانی (آشوری) و ایرانی که مدرسه نصیبین را به پایان رسانیدند اندک نبود. زبان ادبی این شخصیت‌ها سریانی بود. شاگردان آن، که یکی از نخستین دانشگاه‌های سده‌های میانه به شمار

۱. تاریخ کلیسا شرق، جلد دوم، ص ۱۲۵.

۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۱۳.

۳. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۱۳۱.

[۱۲۹] تبار اقوام

می‌رفت، غیر از نگارش، رسالات مذهبی عدیده، آثاری در زمینه فلسفی، فلسفه طبیعت، منطق، هیئت، و تاریخ به رشتۀ تحریر درآورده‌اند. زبان رسمی این مدرسه سریانی بود.^۱

دوره تحصیل در این مدرسه سه سال بود، هر سال تحصیلی به دو نیم‌سال تقسیم می‌شد، و در فواصل دو نیم‌سال مدرسه تعطیل بود. این تعطیلات از ماه آب (مرداد) تا ماه تشری (آبان) ادامه داشت و تحصیلات در دو دوره تابستانی و زمستانی انجام می‌پذیرفت.

در اینجا بعضی از مواد و آیین‌نامه مدرسه نصیبین را، که در واقع قدیمترین آیین‌نامه دانشگاهی است و از ویژگی خاصی برخوردار است و سند بسیار مهمی در زمینه فرهنگ مشرق‌زمین در سده‌های میانه به شمار می‌رود، ذکر می‌کنیم:^۲

۱. دانشجو طی دوران تحصیل نباید ازدواج کند.
۲. دانشجو نباید بدون اجازه از محوطه دانشگاه خارج شود.
۳. دانشجو نباید در مباحثات و زدouxردhای خارج شرکت کند.
۴. دانشجو حق ندارد، حتی به عنوان زایر، از مرز خارج شده و به سرزمین روم برود.
۵. دانشجو نباید بدون اجازه مخصوص از شهر خارج شود، مگر در طول تعطیلات تابستان (از اول مرداد ماه تا اول آبان ماه).
۶. دانشجو در طول دوران تعطیلات نباید تعلیم دهد و نه در امر آموزش مدرسه ده شرکت کند.
۷. دانشجو نباید غذاش را در خارج از دانشگاه صرف کند.

۱. ن. پیگر لوسکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتيان و ساسانیان، ص ۴۸۷.

۲. پیره سرمس، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، ص ۱۳۱.

[۱۳۰] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

۸. دانشجو نباید غذایش را در حیاط رویاز دانشگاه میل کند.
۹. دانشجو نباید در مدت تحصیل کاری غیر از تحصیل کند.
۱۰. دانشجویی که به پول احتیاج داشته باشد می‌تواند از دانشگاه آن پول را با ربع یک درصد قرض کند.
۱۱. فقط ده نفر دانشجو و یک سرپرست (مربی) اجازه دارند که یک اتاق خواب را اشغال کنند.
۱۲. از اتاق خواب می‌توان جهت صرف غذا استفاده کرد.
- قبول کتاب به عنوان هدیه گناه محسوب می‌شد و این کار از سوی مسئولان مدرسه جرم قلمداد می‌شد؛ صرف غذا در غذاخوریهای شهری ممنوع بود؛ گدایی و درخواست کمک مالی ممنوع شده بود، و به دانشجویان توصیه می‌شد که با زنان، از جمله زنان روحانی، مصاحبه و معاشرت نکنند؛ هرگاه دانشجویی به تمسخر و بدگویی می‌پرداخت، از مدرسه اخراج و موظف به ترک شهر می‌شد.

دانشجویان، در صورت نزاع و بر زیان راندن کلمات زشت و رکیک، در حضور جمع تنبیه بدنی می‌شدند، و اگر دانشجویی سه بار مرتکب گناهی می‌شد که موجب تنبیه بدنی می‌گردید، از مدرسه اخراج و مجبور به ترک شهر بود.^۱

۲-۴. دانشگاه جندی‌شاپور. جندی‌شاپور را، همان‌طور که مشهور است، شاپوراول (۲۷۱-۲۴۱ م) بنادرد و این اسم معرف آن است؛ در زمان ساسانیان به آن «گندشاه پوهر» می‌گفتند که در اصل «وہاندیوشاه پوهر» بود، یعنی «به از انطاکیه شاپور» و، به عبارت دیگر، «شهر شاپور بهتر از انطاکیه است».^۲

۱. ن. پیگو لو سکایا، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، صص ۴۹۵-۵۰۱.

۲. ذبیح‌الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ص ۹۸.

[۱۳۱] تبار اقوام

در زبان سریانی به این شهر بیت لپات (بیت اباط)، یعنی شهر اسیران، می‌گفتند، زیرا تعداد زیادی اسراى رومی در این شهر زندگی می‌کردند. این شهر در اندک زمانی به مرکز علمی تبدیل شد، و گویند شاپور اول فرمان داد تعدادی از کتب یونانی به پهلوی ترجمه شود، و در زمان او بود که جندی شاپور مرکزیت طب یونانی یافته بود. در زمان شاپور دوم (۳۷۹-۳۱۰ م)، تیادورس، طبیب نصرانی، برای معالجه شاهنشاه به دربار خوانده شد و شاپور او را در جندی شاپور مستقر ساخت و در اندک زمانی معروفیت یافت و کتاب کنash تیادورس را نوشت که بعداً به عربی ترجمه شد.^۱

بعد از انتشار مذهب نسطوری در ایران، جندی شاپور به بزرگترین مرکز مذهبی مسیحیهای ایران مبدل شد. در زمان انوشیروان، این شهر به اوج ترقی و پیشرفت علمی رسید، چنانکه تعداد زیادی دانشمندان سریانی (آشوری) و علمای هندی و زرتشتی در آنجا مشغول کار بودند. مدرسه طب جندی شاپور در اواخر دوره ساسانیان به مراحل عالی شهرت ارتقا جسته بود. در این مدرسه از تجارب ملل مختلف، یعنی طب ایرانی‌ها و هندوان و یونانیان و اسکندرانیان و علمای سریانی (آشوری)، استفاده می‌شد و محصلان ملل مجاور در آنجا به تحصیل می‌پرداختند.^۲ زبان رسمی این مدرسه زبان سریانی بود، ضمناً فارسی، عربی، و لهجه‌های خصوصی نیز در آن معمول و متداول بوده است.^۳

مقارن حمله عرب به ایران، این مرکز علمی در اوج اعتلا و افتخار خود بود و، در سال ۶۳۶ میلادی، جندی شاپور تسليم سردار سپاهیان اسلام

۱. ذبیح الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، ص ۲۲.

۲. ذبیح الله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، صص ۱۰۱-۱۰۰.

۳. سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۶۸.

[۱۳۲] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

شد و از گزند در امان ماند. این شهر در سراسر دنیای اسلام به عنوان بزرگترین مرکز تعلیم پزشکی باقی بود، تا وقتی که به سبب گسترش مرکز خلافت، یعنی بغداد، حقوقهای گزاف درباری پزشکان و مدرسان نسطوری (آشوری) را از جندی شاپور به بغداد کشاند، و در این کار جعفر برمکی، وزیر هارون الرشید، مهمترین عامل بود.^۱

از خدمات علمی، طبی، تألیف، و ترجمه سریانیان (آشوری‌ها) در طول دوره ساسانیان و دوره خلفای مسلمان هر چه بنویسیم، باز هم ناقص خواهد بود. ما به همین بسنده می‌کنیم که، غیر از صدھا طبیب و عالم و داروساز و منجم و ریاضیدان و الاهیون و بزرگان دین که به کار تعلیم و ترجمه مشغول بودند، فقط خاندان آل بختیشوع شش نسل (قریب ۲۵۰ سال)^۲، یعنی از نیمة اول قرن دوم هجری تا پایان نیمة قرن پنجم، یا ریاست این دانشگاه را به عهده داشتند یا رئیس بیمارستان طبی آن بودند یا به کار تعلیم و ترجمه می‌پرداختند و از پزشکان معالج پادشاهان ساسانی و خلفای مسلمان بودند و صدھا کتاب و اثر علمی از زبانهای یونانی به سریانی و عربی و پهلوی و به عکس ترجمه کردند یا نوشتن. بجا و شایسته خواهد بود که مسئولان آموزش عالی کشور و دانشکده‌های پزشکی ایران، به پاس این خدمات ارزشمند آشوری‌ها که موجبات همبستگی ملی و فرهنگی را فراهم کرده‌اند و در طول تاریخ و فادری خود را به عنوان یک ایرانی همیشه در کلیه شرایط به اثبات رسانیده‌اند و همدوش هموطنان خود از هیچ کوششی در جهت آبادانی و سازندگی کشور خود دریغ نکرده‌اند، بزرگداشتی برای این خاندان بزرگ علمی

۱. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۱۱۳.

۲. محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، صص ۷۳ و ۱۷۸ (نامه خاندان بختیشوع).

[۱۳۳] تبار اقوام

برگزار کنند تا دانشمندان، پزشکان، استادان، و دانشجویان ایرانی از این خدمات علمی آنان اطلاع یابند و هموطنان آشوری خود را بشناسند و انگیزه‌ای باشد در جهت شناخت اقلیت آشوری‌های ایران و آشنایی با فرهنگ و سنت آنان. زیرا آشوری‌ها بودند که میراث علم یونانی را از طریق رها و ادسا و نصیبین به جندی شاپور واژ آنجا به بغداد و، در نهایت، به عالم اسلام انتقال دادند.^۱

آشوری‌ها، غیر از مدارس یادشده بالا، در دیرها نیز مدارسی داشتند و این مدارس را «اسکول» می‌گفتند و مراد از آن مدارس وابسته به دیرها بوده است، و متخرجین آنها را «اسکولايين» می‌خوانندند. در این مدارس، هلاوه بر دروس دینی، علوم نحو و معانی، بیان و فلسفه، طب، موسیقی، ریاضیات، و نجوم هم تعلیم داده می‌شد. معروفترین این مدارس عبارت بودند از:

۱. دیر قدیس افشنوس در قنسرين، که مخصوصاً در دوره اسلامی رونق و اهمیت بسیار یافت.^۲
۲. دیر مار ماری (قدیس ماری) در دیر قنی نزدیک بغداد.
۳. دیر بیت اردشیر یا دیواردشیر (ری شهر).
۴. دیر آمد (دیاربکر).
۵. مدرسه حران.

۱. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ص ۱۱۴.

۲. برای اطلاع بیشتر نک به:

الف. ذبیح‌الله صفا، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، صص ۸۰-۹۰.

ب. دلیسی اولیری، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، صص ۷۵-۱۵۰.

ج. جلال‌الدین علامه همایی، تاریخ علوم اسلامی، صص ۲۷-۲۸.

د. محمود نجم‌آبادی، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، صص ۳۵-۳۰۸.

[۱۳۴] تارشناسی قومی و حیات ملی

۶. مدرسهٔ انطاکیه، و دهها مدرسه و دیر در سرتاسر آسیا که در خدمت علم و دانش بوده‌اند و از حوصلهٔ این جزوی خارج است.
 شأن و منزلت بزرگان آشوری به حدی بود که گویند هارون، در سفر حج، جبراییل بختیشور را با خود همراه برد، و هنگامی که به علت بردن یک مسیحی به شهر مقدس مکه مورد انتقاد قرار گرفت، جواب داد که: «قوام امپراطوری اسلام به وجود خلیفه است و قوام خلیفه در دست این مرد».^۱

۳. ارمنی‌ها کیستند؟

گذشته و تاریخ سرزمین و تبار مردم آذربایجان

در تاریخ باستان آمده است که رئیس و سردارسته ارامنه فردی بوده است به نام هایک، و ارامنه او را به عنوان نخستین پادشاه و بنیانگذار دولت خود می‌شناسند. از همین جهت است که آنها خود را «های» یعنی پسر هایک، و به سرزمینشان ارمنستان نیز «هایستان» می‌گویند.^۲

ورود ارامنه هندواروپایی به رهبری هایک به ارمنستان ظاهراً در حدود قرن هفتم و ششم پیش از میلاد بوده است. این ارمنی‌های هندواروپایی سرزمین اورارت را فتح کردند و زیان خود را به آنها تحمیل کردند. به همین دلیل است که زبان ارمنی جزو زبانهای هندواروپایی به شمار می‌رود.

ارمنی‌های هندواروپایی طبقهٔ اشراف نظامی کشور را تشکیل می‌دادند و ساکنان اولیهٔ اورارت طبقهٔ زیردست ایشان شدند. با این حال، کم‌کم این

۱. سیریل الگود، تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۱۰۷.

۲. اورهان هانچرلی اوغلی، تاریخ اعتقادات، استانبول، ۱۹۷۲، ص ۲۶، زیر عنوان "ARAM".

تبار اقوام | ۱۳۵

دو طبقهٔ متمایز در هم ادغام شدند و ملت ارمنی فعلی را به وجود آوردند.^۱ اما ارمنی‌های مستقر در وطن تازه تسخیرشان می‌بایست با عزمی خلل ناپذیر قرنها و قرنها در آن بمانند و با شجاعت ذاتی خویش زبان و آداب و رسومشان را تا به امروز حفظ کنند. بنابراین، ملت ارمنی امروزه آمیزه‌ای است از ارمنی‌های هندواروپایی با ساکنان ارمنستان اولیه، یعنی اقوام مختلف اورارتوبی.^۲

در کتیبهٔ معروف نوشته به خط میخی داریوش پسر ویشتاسب، موجود در کوه بیستون، که متعلق به سال ۵۲۱ قبل از میلاد مسیح است، نخستین بار به نام ارمنستان بر می‌خوریم و چنین می‌خوانیم: «... سرزمین پونتوس و ارمنستان و... را فتح کردم.» با همین کتیبه است که ارمنستان در طول قرن ششم پیش از میلاد وارد تاریخ عمومی می‌شود.

اما این مردم چگونه و از کجا آمدند و نژاد آنها چیست؟ بدرستی معلوم نیست، شاید مردم فریزی بودند که بعد از حمله به کیمریان به اورارتو حمله کردند و آنجا را متصرف شدند، یا شاید پس از عبور از بالکان و آسیای صغیر، به اتفاق قوم فریزی که با هم خوشاوند بودند به سرزمین اورارتو حمله کردند و در آنجا ماندگار شدند.^۳

در هر حال، این قوم در همسایگی ایران ساکن شده و از همان آغاز با ایران پیوندها و روابط گوناگون سیاسی، مذهبی، و فرهنگی داشته است. بسیاری از پژوهشگران بر این امر تأکید دارند که دو قوم باستانی پارسی و ارمنی از کهترین اقوامند و در طول تاریخ همیشه دارای روابط تنگاتنگ بوده‌اند، و به دلیل نزدیکی مرزهای جغرافیایی، این دو قوم

۱. هراند پاسدرماچیان، *تاریخ ارمنستان*، ترجمهٔ محمد قاضی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۲.

۲. ژاک دومورگان [دمرگانی]، *تاریخ ملت ارمنی*، پاریس، ۱۹۱۹، ص ۴۹.

۳. ژاک دومورگانی [دمرگانی]، *تمدن‌های اولیه*، پاریس، ۱۹۰۹، ص ۱۶۳.

| ۱۳۶ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

شاهد پیروزیها و شکستهای یکدیگر بوده و در غمها و شادیهای یکدیگر سهیم بوده‌اند. گذشته از این، هر دو قوم از یک نژادند و هر دو از خانواده بزرگ هندواروپایی و آریایی‌اند.

از جهت مذهبی، هر دو قوم قبل از گرویدن ارمنی‌ها به دین عیسوی زرتشتی بودند، و از جهت فرهنگی نیز، تحت تأثیر روابط سیاسی و دینی، زبان فارسی میانه یا پهلوی اشکانی در ارمنی کهن تأثیری شکرف داشت.^۱ پس از گذشت قرون و حوادثی چند، نفوذ فرهنگ ایران در ارمنستان ادامه یافت و حتی با پایان یافتن دوران استقلال ارمنستان، در قرن چهاردهم، باز هم روابط ایرانی‌ها با ارامنه قطع نشد. شاه عباس اول صفوی چندین هزار خانوار ارمنی را به ایران آورد و در نقاط مرکزی ایران، از جمله اصفهان، ساکن گردانید،^۲ و آنها به افتخار محل سکونت اولیه‌شان جلفای اصفهان را بنا نهادند و تا به امروز هم در این شهر عده کثیری ارمنی زندگی می‌کنند.

در حال حاضر، ارامنه در شهرهای تهران، اصفهان، تبریز، رشت، مشهد، اهواز، اورمیه، سلماس، واراک زندگی می‌کنند.

در اورمیه، غیر از شهر، در روستاهای گردآباد، ریحانآباد، بیلانج، دیزج‌تکیه، و بدلبو هنوز عده‌ای از ارامنه در کنار مسلمانان در آرامش زندگی می‌کنند. ارامنه اورمیه در شهر دارای یک باب کلیسا هستند که در محله «مهدی‌القدم» واقع شده است. در همین محل، دو باب مدرسه ابتدایی پسرانه و دخترانه و دو باب مدرسه راهنمایی پسرانه و دخترانه دارند.

جمعیت ارامنه اورمیه رقمی در حدود ۳۰۰۰ نفر است، و از روستاهای سنتی ارمنی‌نشین روستای گردآباد واقع در جاده اورمیه-فروندگاه است

۱. عبدالحسین سعیدیان، مردمان جهان، انتشارات علم و زندگی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵.

۲. مجله هور، سال ۱۳۵۳، سال سوم، شماره ۳۵، ص ۴۳.

تبار اقوام | ۱۳۷

و دارای یک کلیسای دوره صفوی است. در بقیه روستاهای که در بالا اشاره شد، در هر کدام پنج یا شش خانوار ارمنی زندگی می‌کنند. ارامنه ایران از نظر جغرافیای سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شوند:

۱. ارامنه شمال: شامل تهران، اراک، رشت، تبریز، و اورمیه که یک نماینده مستقل در مجلس شورای اسلامی دارند و جمعیت آنان بر اساس نتایج آرای انتخاباتی و غیررسمی رقمی در حدود ۹۰۰۰۰ نفر است.

۲. ارامنه جنوب: شامل اصفهان، شیراز، اهواز، و آبادان که یک نماینده مستقل در مجلس شورای اسلامی دارند و جمعیت آنها نیز، بر اساس منابع فوق، رقمی در حدود ۲۵,۰۰۰ نفر است.

aramنه، از نظر مذهبی، به وسیله یک شورای خلیفه‌گری کل تحت رهبری اسقف اعظم خود، به مرکزیت تهران، امورات خود را حل و فصل می‌کنند.

۳-۱. مسیحی شدن ارمنستان

در گذشته، در قرن سوم و چهارم میلادی، کشور ارمنستان گاهی متعلق به روم و زمانی متعلق به ایران می‌شد. در زمان سلطنت شاپور اول، ارمنستان به ایران تعلق داشت. ولی در سال ۲۸۶ میلادی، تیرداد نامی از ارامنه با کمک رومیان ارامنه را برانگیخت و خود را پادشاه ارمنستان اعلام کرد و کشور ارمنستان را از متصرفات روم گردانید. این پادشاه نخست با مسیحیت بشدت برخورد کرد و از هیچ‌گونه آزاری علیه آنان دریغ نمی‌کرد. لیکن در سال ۳۰۱، خودش توسط مبشر معروف مسیحی در ارمنستان، به نام گریگور معروف به نوریخش، مسیحیت را پذیرفت.^۱

تیرداد مردم ارمنستان را به زور شمشیر مجبور به پذیرفتن دین مسیح

۱. ویلیام میلر، تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، ص ۲۷۲.

[۱۳۸] تاریخ‌نامه قومی و حیات ملی

کرد؛ بتکده‌ها و آتشکده‌ها را ویران کرد و گریگور اسقف اعظم ارمنستان شد و مذهب آن کشور معروف به «گریگوری» گردید. ارامنه گریگوری معتقدند که روح القدس صادر از پدر- خداست و اقرار می‌کنند به یک طبیعت هم الاهی و هم بشری، در مسیح؛ از این جهت خود را مونوفیزیت یا یک جنبه‌ای می‌خوانند و قائل به تجسم روح در او نیستند.^۱

پس از مدتی، خط جدیدی برای زبان ارمنی ابداع و انجیل به زبان ارمنی ترجمه شد؛ قبل از آن فقط نسخه‌هایی به زبانهای یونانی و آشوری در بین مردم متداول بود.^۲

کاتولیکوس (جانلیق)، یعنی رهبر مذهبی ارامنه، در روستای اجمیادزین، در محل اولین کلیسا ای ارمنی در نزدیکی ایروان، پایتخت آن کشور که در زمان تیرداد پادشاه ارمنی به سال ۳۰۳ میلادی بنا شد، سکونت دارد.^۳ در میان ارامنه عده‌ای کاتولیک و پروتستان نیز وجود دارند، ولی کلیسا ای قومی آنان همانا گریگوری است.

۲-۳. زبان ارمنی

زبان ارمنی شاخه مستقلی از خانواده زبانهای هندواروپایی، مانند یونانی یا آلبانیایی، است. ائودوکسوس،^۴ مورخ یونانی، می‌گوید: ارمنی‌ها زبانی داشتند شبیه فریزیان. در این خصوص هرودوت نیز اشاره‌ای دارد و می‌گوید: ارمنی‌ها از فریزی به ارمنستان آمدند و سلاح ایشان عین سلاح فریزیان بود.

۱. محمد جواد مشکور، خلاصه‌الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، ص ۱۸۴.

۲. هراند پاسدرماچیان، تاریخ ارمنستان، ص ۱۳۴.

۳. هرمان وهرامیان، هنر معماری در ارمنستان، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۵.

۴. Eudoxus، در قرن چهارم میلادی می‌زیسته است.

تبار اقوام | ۱۳۹ |

از استفان بوزنطی نقل می شود که به یگانگی نژاد ارامنه با فریزیان اشاره می کند؛ وی می افزاید که زبان این دو گروه همانند است.^۱ در هر حال، ارامنه از شعبه ایرانی ملل آریایی هستند و از زمانهای باستانی، بویژه در دوره اشکانیان، تحت نفوذ سیاسی ایرانی ها بوده و دین و اخلاق مشترک با اینان داشته اند.

aramنه در آغاز قرن چهارم میلادی (۳۰۱) مسیحیت را پذیرفته و، با ابداع خطی جدید، کتابهای بی شماری درباره دین جدید خود نگاشته اند. از این آثار چنین بر می آید که زبان ارمنی در همان زمان به حد کمال رسیده و ادبیات کاملی داشته است و می توان گفت که زبان ارمنی شاخه مستقلی است از خانواده زبانهای هندواروپایی.^۲

از سوی دیگر، مسلمًا قبل از قبول دین مسیحی، آثار علمی را دبی مهمنی در این زبان تألیف کرده بودند، ولیکن تعصب و شور دین جدید و خط نوینی که مسروب (Mesrop) ماشتوتی (۴۴۰-۳۶۲ م) ابداع کرده بود، به بهانه آثار و علائم کفر، آن نوشته ها را آنچنان محظوظ نا بود کرد که حتی نمونه ای از آنها به روزگار ما نرسیده است. میان زبان قدیم ارمنی و زبان کنونی تفاوت ژرفی موجود است و زبان باستانی به غایت وسیع و فصیح است و زبان جدید کلمات زیادی را از زبانهای مختلف وام گرفته و شیوه ترکیب کلامش هم تابع قواعد ترکی شده است.^۳

بخش هوری- اورارتوبی زبان ارمنی ده تابیست درصد از ذخیره لغات این زبانها را که بر ما شناخته است تشکیل می دهد. بر عکس، زبان اورارتوبی نیز از ارمنی متأثر است.

۱. عبدالحسین سعیدیان، مردمان جهان، ص ۱۹۵.

۲. یوهان هاینریش هو بشمان، تحقیق در زبان ارمنی از دید واژه شناسی، لایبزیگ، ۱۸۸۳.

۳. «قاموس الاعلام ترکی» به نقل از لغتماهه دهخدا.

[۱۴۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

در زبان ارمنی، گروهی از لغات زبانهای هیتی (زبان نیسی، لووی، هیتی‌هیروگلیفی) و بالشی (بالایی و غیره)، و نیز آشوری، یونانی، عربی، ترکی، روسی، و بویژه فارسی (حدود ۱۴۱۰ واژه) وجود دارد که نتیجه تماسهای طولانی با این ملل است. اما دستور زبان پارتی در دستور زبان ارمنی آنچنان تأثیر نکرد.^۱

از طرفی، این احتمال نیز وجود دارد که زبانهای اقوام دیگر فلات ارمنستان، از جمله یاسا، دیاوه‌خی، اتیونی، مانا، و غیره نیز که متأسفانه بر ما ناشناخته‌اند و خود از اجزای تشکیل‌دهنده ملت آرمن هستند، بر این زبان تأثیر و تأثر متقابل داشته‌اند.

با همه این احتمالات، آنچه مسلم است تأثیر زبان فارسی بر زبان ارمنی از همه زبانها بیشتر بوده است. درباره زبان و کثرت واژه‌های مشترک و موجود در این دو زبان نظرها مختلف است: به عقیده عده‌ای، تعداد واژه‌های مشترک بیش از ۳ هزار است، و باز به عقیده یکی دیگر ۱۴ هزار، و بالاخره تعداد این‌گونه کلمات به تنها یی بیش از ۲۰۰۰ نبوده و فقط ترکیبات و مشتقات آن است که تعداد آنان را افزایش می‌دهد، در صورتی که این ترکیبات و مشتقات هیچ وقت شبیه هم نیستند.^۲

شباهت زبان ارمنی و فارسی چنان است که زیانشناسان زمانی گمان می‌کردند که ارمنی هم از زبانهای ایرانی است، یعنی از بازماندگان زبان ایرانی مادر است.^۳ در این مورد دلایل زیادی در دست است که نزدیکی دو زبان را بر ما روشن می‌سازد، از آن جمله: از مجموع ۱۹۴۰ لغت که در فرهنگی جمع آمده است تنها ۴۳۸ لغت ارمنی اصل بوده و از مابقی ۶۸۰

۱. گرمانیک، ارمنی بیاموزیم، انتشارات بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۲.

۲. ادبیک مهرابی، مجله هور، سال سوم، شماره ۳۵، ۱۳۵۳، ص ۴۴.

۳. هراچیا آجاریان، تاریخ زبان ارمنی، جلد اول، ایروان، ۱۹۴۰، ص ۲۲۴.

لغت از پهلوی اشکانی، ۱۷۱ کلمه از فارسی و عربی، ۱۳۳ لغت از زبان آشوری، و ۵۱۲ کلمه از زبانهای دیگر گرفته شده است.^۱ در یک فرهنگ اشتقاقی مشتمل بر ۱۰۷۷۲ واژه، ۹۰۹ واژه آن بومی، ۴۰۱۶ واژه عاریتی، و ۱۵۲ واژه نیز نام‌آوایی است (۱۲۳ واژه کاذب)، بقیه ۵۵۷۲ واژه ناشناس است که بخشی از آنان احتمالاً از کلدانی (آشوری) به عاریت گرفته شده است.^۲ زبان نوشتاری ارمنی دارای سه مرحله است:^۳

۱. «گرابار» (گویش نوشتاری)، یا ارمنی کهن، زبانی بود که از سده نوزدهم بدان می‌نوشتند. اینکه پیش از سده پنجم نیز بدین زبان سخن گفته شده یانه، نمی‌توان نظر قطعی داد، تنها به چند اشاره کوریون، شاگرد و مؤلف زندگینامه مسروب ماشتوتی، در این باره بر می‌خوریم که براساس آن ارمنی‌ها در همه نواحی به این زبان سخن نمی‌گفتند، بلکه در ارمنستان باستان گویشهای گوناگون رواج داشت. لیکن پس از سده نهم، از نظر گفتاری بتدریج جای خود را به ارمنی میانه داد، ضمن اینکه زبان حاکم نوشتاری بود و آثار علمی، مذهبی، تاریخی، و ادبی غنی کهن ارمنی به این زبان نوشته شده‌اند، از جمله: تاریخ ارمنی‌ها، موسی‌خورنی، آگارانگغوس، غازار پاربی، و غیره.

این زبان، بالاخره، طی مبارزه ادبی که در سالهای ۱۸۴۰–۱۸۵۰ درگرفت و آن میان دو گروه که یکی طرفدار حفظ «گرابار» به عنوان زبان ادبی و دیگری هوادار کاربرد «آشخارابار» بود، جای خود را به «آشخارابار» داد؛^۴ با وجود اینکه حتی از سده‌های هشتم و نهم میلادی

۱. پرویز نائل خانلری، زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۱۲.

۲. ا. گرمانیک، ارمنی بیاموزیم، ص ۱۱.

۳. هرچیا آجاریان، فرهنگ اشتقاقی زبان ارمنی، ۷ جلد، ایروان، ۱۹۲۶ تا ۱۹۳۵، مقدمه جلد اول.

۴. ا. گرمانیک، ارمنی بیاموزیم، صص ۱۲ و ۱۳.

[۱۴۲] تارشناسی قومی و حیات ملی

نیز این زبان برای نویسنده‌گان زبان نوشتاری و گفتاری نبود.

۲. «ارمنی میانه» (یا آشخارابار کیلیکیه، ارمنی کیلیکیه، زبان عامی قدیم) زبانی بود که به عنوان وسیله تماس میان گویش‌های مختلف و کتابت در طول سده‌های دهم تا هفدهم میلادی مورد استفاده قرار داشت. آثار غنی ادبی (ترسس شورهالی، فریک، سارکاواک، هوانس یرزنکاتسی (ارزنجانی)، ناهابت کوچاک، وارتان آیگکی، وغیره) بدین زبان به رشته تحریر درآمده است. این زبان، براساس گویش‌های مادری مؤلفان، از عناصر مختلف تشکیل می‌شد. زبان ارمنی میانه براساس گویش ناحیه کیلیکیه پایه‌ریزی شده؛ زبان رسمی پادشاهی ارمنی کیلیکیه بود.^۱ این زبان پس از سقوط پادشاهی ارمنی کیلیکیه در سده چهاردهم (۱۳۷۵ م) به مرور زمان به فراموشی سپرده شد.

۳. «آشخارابار» (زبان دنیوی، عامی نو یا ارمنی نو)، پس از افول ارمنی میانه، بر پایه دو گویش ارمنی شرقی (آراراتی) و ارمنی غربی (قسطنطینیه) پایه‌گذاری شد (بین سده‌های هفدهم و هجدهم میلادی) و، پس از تنظیم قواعد دستوری و ساخته و پرداخته شدن، به صورت دو لهجه ادبی کنونی شرقی و غربی درآمد.^۲

امروزه کلیه کتب، نشریات، و مراسلات به این زبان نوشته می‌شود و نیز همه ارامنه جهان بدان سخن می‌گویند. چنانکه گفته شد، این زبان دارای دو لهجه است: یکی ارمنی شرقی، لهجه ارامنه ساکن در ارمنستان و ایران؛ دیگری لهجه ارمنی غربی که مهاجرنشینان ارمنی کشورهای خاورمیانه، اروپا، و امریکا بدان سخن می‌گویند.

۱. گ. م. نعلبندیان، *فرهنگ فارسی- ارمنی*، تهران، صص ۷-۵.

۲. احمد نوری‌زاده، *تاریخ و فرهنگ ارمنستان*، نشر چشم، تهران، ۱۳۷۶، صص ۴۶۹ و ۴۷۰.

تبار اقوام [۱۴۳]

زبان رسمی جمهوری ارمنستان لهجهٔ شرقی زیان ارمنی است. زبان ارمنی نزدیک به ۶۰ گویش زنده و دهها گویش فرعی دارد، از جمله آنها می‌توان گویش جلفای نو، قره‌باغ (آرتساخ)، آراراتی، زیتون، تیگراناگرد، و غیره را نام برد.^۱

در پایان، یادآوری این نکتهٔ خالی از حسن نیست که بسیاری از نامهای خانوادگی ارمنی به پسوند «یان» ختم می‌شود. ظاهراً این پسوند از ریشهٔ خالص ارمنی نیست، بلکه ایرانی است و حالت جمع یا نسبت را می‌رساند. برای مثال، یک اسم ارمنی را در نظر بگیریم، مثلاً بیگلریان، این اسم به معنای بیگلرهاست و به کسی اطلاق می‌شود که به خانوادهٔ بیگلرها منسوب است.^۲

چند نمونه از واژه‌های فارسی در زبان ارمنی. به نمونه‌هایی از این واژه‌ها اشاره می‌شود:

۱. آپاد (Apad)، این کلمه که در فارسی امروزی به صورت «آباد» (Abad) درآمده است از پهلوی میانه وارد زبان ارمنی شده است و در ارمنی به صورت ترکیب به کار می‌رود؛ مثلاً «آن آپاد» در ارمنی یعنی بیابان، «آن» یک واژهٔ پهلوی و علامت نفی است، و امروز در فارسی به جای آن از کلمات نفی «بی» و «نا» استفاده می‌شود.

۲. آمبار (Ambar)، یک واژهٔ پهلوی است و در فارسی امروز به صورت «انبار» (Anbar) به کار می‌رود.

۳. آنچار (Anchar)، «آن» علامت نفی پهلوی است و لذا «آنچار» می‌شود «ناچار و بیچاره و بینوا».

۱. گرمانیگ، ارمنی بیاموزیم، ص ۱۴.

۲. هراند پاسدرماچیان، تاریخ ارمنستان، ص ۲۵.

[۱۴۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۴. اشتاپ (Eshtap)، همان «شتاپ» فارسی جدید است.
۵. آستان (Astan)، بخش پیشین اتاق است. «درگاه» در فارسی نو به صوت «آستانه» به کار می‌رود.
۶. یرام (Yeram)، به معنی سکون و قرار به کار می‌رود و در فارسی به صورت «آرام» امروز کاربرد بسیار زیادی دارد.
۷. یرام-یرام (Yeram-Yeram)، آرام آرام، آهسته آهسته.
۸. آپخت (Apuxt)، گوشت دودزده، از پهلوی a-puxt، یعنی «نپخته» گرفته شده است.
۹. اوشاراک (Osharak)، آب میوه، از فارسی میانه Afsharak گرفته شده که امروز در فارسی جدید به صورت «افشره» (Afshoreh) به کار می‌رود.
۱۰. دور (Dor)، همان در، درب، باب فارسی است.
از این نوع واژه‌های پهلوی (فارسی میانه) در زبان ارمنی به فراوانی وجود دارد و در جهت پالایش زبان فارسی می‌توان از منابع این زبان استفاده زیادی برد.^۱

۳-۲. خط ارمنی

ارامنه، که زیانشان از خانواده زبانهای هندواروپایی است، از همسایگان ایرانی بوده‌اند و با قبول دین مسیح از سوی آنان، در اوایل قرن پنجم میلادی، خطشان به وجود آمده است. مخترع خط ارمنی مسروپ

۱. جهت اطلاع بیشتر از نفوذ واژه‌های فارسی میانه (پهلوی) در زبان ارمنی نک به:
الف. هرچبا آجاریان، فصلنامه فرهنگی پیمان، سال ۱۳۷۶، شماره ۵ و ۶، صص ۹۵-۱۰۶.
ب. ادیک مهرابی، مجله هور، سال سوم، شماره ۳۵، ۱۳۵۳، صص ۴۳-۴۸.

ماشتوتی است که به سال ۴۰۶ این خط را ابداع کرده است.^۱ پیش از آن، مکاتبات دریاری و رسمی به زبانهای یونانی، آشوری، و پارسی صورت می‌گرفت. در دوره پادشاهی ورامشاپوه و کاتولیکوس ساهاک پارتی، مسرورپ ماشتوتی جهت یافتن الفبایی برای زبان ارمنی دست به کار شد. در همین زمان خبر رسید که یک نفر اسقف آشوری به نام دانیل حروفی برای ارامنه به وجود آورده است؛ لذا فوراً پیکی فرستادند تا الفبای دانیل را بیاورد. مسرورپ ماشتوتی، پس از امتحان آن الفبا، متوجه می‌شود که با خصوصیات آوایی زبان ارمنی ناسازگار است. بنابراین، خود در پی پدیدآوردن الفبای ارمنی برمی‌آید و، از این رو، راهی مراکز عمدۀ علمی و فرهنگی آن زمان از جمله شهر رها (ادسا)، یا اورفای کنونی در ترکیه، می‌شود که «دبستان ایرانی‌ها» در آنجا توسط سریانیان (آشوری‌ها) بعد از ۳۶۳ میلادی تأسیس شده و زبان رسمی آن سریانی بود و زبان سریانی زبان ادبی مسیحیها به شمار می‌رفت.^۲ در اینجا بود که مسرورپ ماشتوتی موفق به ابداع الفبای ارمنی می‌شود و به ارمنستان برمی‌گردد. الفبای ماشتوتی ۳۶ حرف داشت که در آن F,O کم بود و این دو حرف در سده‌های میانه به حروف ارمنی افزوده شد و الفبای کنونی ارمنی دارای ۳۸ نشانه است.^۳

الفبای ارمنی بر مبنای نظام هجایی یونانی ابداع شده و از لحاظ شکل خارجی و نیز شکل داخلی شبیه حروف الفباهای اروپایی است. این الفبا دارای دو نوع خط کتابی و تحریری است و از چپ به راست نوشته می‌شود.

۱. یوهانس فریدریش، *تاریخ خطهای جهان*، ص ۱۵۵.

۲. محمود نجم‌آبادی، *تاریخ طب در ایران پس از اسلام*، ص ۴۱.

۳. ا. گرمانیک، *ارمنی بیاموزیم*، ص ۱۶.

ارزش عددی	تلفظ	نام علام	نامه کوچک	نامه کوچک نوشته از تاریخ	نامه کوچک بزرگ	نامه کوچک بزرگ
1	â	آ	w	آ	۲	۱
2	b	ب	p	پ	۱۱	۲
3	g	گ	q	گ	۹	۳
4	d	د	r	ر	۷	۴
5	y, e	ي، ئ	t	ت	۶	۵
6	z	ز	q	ق	۵	۶
7	e	إ	c	ص	۴	۷
8	a	ا	ث	ث	۳	۸
9	t	ت	d	د	۲	۹
10	z	ز	ت	ت	۱	۱۰
20	i	ي	د	د	۱۲	۲۰
30	ئ	ئ	ث	ث	۱۳	۳۰
40	x	خ	ص	ص	۱۴	۴۰
50	s	س	ت	ت	۱۵	۵۰
60	k	ك	د	د	۱۶	۶۰
70	h	ه	ز	ز	۱۷	۷۰
80	dz	ڏ	ڙ	ڙ	۱۸	۸۰
90	q	ڧ	ڦ	ڦ	۱۹	۹۰
100	غ	غ	ڦ	ڦ	۲۰	100

نقل از: ا. گرمانیک، ارمنی یاموزیم، ص ۱۸.

تبار اقوام [۱۴۷]

در الفبای کنونی ارمنی به جای V، که عملاً کمتر به طور مستقل به کار می‌رود، حرف مرکب n(l)(u) را قرار داده‌اند؛ حرف مرکب u(yev) را نیز بین O و P اضافه کرده‌اند. بنابراین، الفبای کنونی ارمنی شامل ۳۹ حرف می‌شود که ۶ حرف آن مصوت (آوازی) و ۳۰ حرف دیگر صامت (بی‌آوا) است.

۴-۳. اعياد ارمنی

اعیاد مسیحی غالباً با شخص حضرت مسیح، حضرت مریم، صلیب مقدس، و مقدسین مسیحیت ارتباط دارند. گاهی برخی از اعياد با دیگر اعياد قبل از مسیحیت در هم آمیخته، و به صورت ملی و مذهبی تجلی می‌یابند.

در میان مسیحیها، روز یکشنبه، به عنوان روز قیام حضرت مسیح از میان مردگان، روز تعطیل و نماز قرار گرفته است و اغلب جشن‌های مذهبی روز یکشنبه انجام می‌پذیرد.

اعیاد مهم مسیحیها، در میان ارامنه، «داغاوار» (Daghavar) خوانده می‌شود که از عید میلاد مسیح (کریسمس)،^۱ عید قیام حضرت مسیح (عید پاک)، عید صلیب، عید مریم مقدس، و عید واردادوار (آب پاشی) تشکیل یافته، و معمولاً روز بعد از این جشن‌ها به مراسم یادبود مردگان اختصاص داده شده است.^۲

برای ارمنی‌ها، روزهای تارگمانچاتس، وارداناتس، و ۲۴ آوریل در زمرة اعياد ملی و مذهبی به شمار می‌آیند.

۱. کریسمس از واژه یونانی *Kristos*، یعنی «مسیح»، گرفته شده است.

۲. آرداک مانوکیان، اعياد کلیساي ارمني، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۰.

[۱۴۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

در اوایل قرن چهارم میلادی، سورپ گریگور لوساواریچ^۱ (۳۳۷-۲۵۷) رسوم باستانی را در زمرة اعیاد مقدسه قرار داد و بر فراز ویرانه‌های معابد قدیم کلیسا و نمازخانه بنا کرد و مزار مقدسین گذشته را در محوطه کلیساها جا داد؛ از این جهت، کلیه اعیاد و جشن‌های قدیم و جدید در هم آمیخته و یکی شد و از جانب کلیسا و مردم نیز پذیرفته شد.

برخی از اعیاد کلیسای ارمنی همواره ثابت بوده و در یک تاریخ معین برگزار می‌شود، و پاره‌ای دیگر، با توجه به تغییرات نجومی و قمری، در تاریخهای مختلف اجرا می‌شود.

ما در این بحث به طور اختصار اعیاد مهم کلیسای ارمنی را مورد بررسی و معرفی قرار می‌دهیم.

مهمنترین اعیاد قوم ارمنی. ۱. عید میلاد مسیح (کریسمس). این عید با شکوه و جلال فراوان در میان مسیحیهای جهان برگزار می‌شود. ارامنه عید میلاد مسیح را با عید غسل تعمید آن حضرت همزمان در روز ۶ ژانویه، برابر با ۱۶ دی ماه، جشن می‌گیرند.

در این روز مراسم خاص نیایش در کلیسا برگزار می‌شود و پس از مراسم مردم به همدیگر تبریک می‌گویند و اقوام، فامیل، و دوستان و آشنايان جهت دید و بازدید به خانه‌های یکدیگر می‌روند.

در این ایام، در خانه هر مسیحی یک درخت کوچک کاج با انواع و اقسام وسایل تزیین می‌یابد، و شب عید هدایای خریداری شده در پای این درخت پنهان می‌شود، و صبح اول وقت بچه‌ها برای برداشتن هدایا به پای درخت مذکور می‌روند و هر یک هدایای خود را بر می‌دارد. این عید در

۱. مبلغ مشهور مسیحیت که دین ارمنستان را مسیحی گرداند و خود به عنوان نخستین اسقف اعظم ارامنه به کرسی نشست.

[۱۴۹] تبار اقوام

کشورهای اروپایی و کلاً غربی در تاریخ ۲۵ دسامبر، برابر ۴ دی ماه، برگزار می‌شود.

۲. عید ژانویه یا سال نو مسیحی. در زبان ارمنی به این روز «آمانور» (Amanur) می‌گویند. آمانور نخستین روز سال نو است که به «ناواسارد» (Navasard) نیز مشهور است. ناواسارد یک اصطلاح زندی است، ناو یعنی نو و ساره‌دا یعنی سال؛ از طرفی، نام اولین ماه تقویم ارمنی هم «ناواسارد» است.

به آمانور، در زبان ارمنی، «کاقاند» (Kagand) نیز گفته می‌شود که از کلمه Kalendar لاتینی و Kalanse یونانی گرفته شده و به معنی نخستین روز هر ماه است. به مناسب آمانور تشریفات نیایشی در کلیسا انجام می‌گیرد.

۳. جراورهنهک (Djrorhnek). این عید شامل مراسمی است که به یاد خسل تعمید حضرت مسیح برگزار می‌شود. در گذشته، پس از پایان مراسم دعا و نیایش، مردم آب تقدیس شده را که در حین مراسم دینی تبرک شده بود در داخل ظرفهای کوچک می‌ریختند و به خانه‌های خود می‌بردند تا در طول سال خانه خود را تبرک کنند.

۴. عید زاغگازارد (Zaghgazard). یکشنبه قبل از عید پاک (عید قیام) است که حضرت عیسی با جلال و شکوه خاص وارد شهر اورشلیم می‌شود. در این روز، معابد اورشلیم به افتخار ورود حضرت مسیح تزیین می‌شود و مردم به استقبال آن حضرت می‌شتابند، بویژه کودکان با در دست داشتن شاخه‌های زیتون و سردادن سرود شادی‌آفرین در مسیر عبور حضرت مسیح اجتماع می‌کنند.^۱

۱. انجلیل مقدس، «مرقس»، باب یازدهم، آیه ۱ الی ۱۱.

[۱۵۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

در این روز، کلیساها با شاخ و برگ زیتون آراسته می‌شود و به یاد ورود فاتحانه حضرت عیسیٰ به اورشلیم مراسم خاصی در کلیساها برگزار می‌شود و در دست هر کسی، از خرد و کلان، شاخه زیتون قرار می‌گیرد که پس از پایان مراسم آن را به خانه‌های خود می‌برند.

۵. هفته بزرگ یا آواگ شابات (Avag shabat). مدت زمانی است که از روز دوشنبه پس از زاغکازار آغاز و تا شب زادیک (Zadik)، یعنی عید پاک، ادامه می‌یابد. روزهای هفته بزرگ به شرح زیر است:

آواگ دوشنبه، یادبود درخت انجیر خشکیده.

آواگ سهشنبه، یادبود مقدس‌های دهگانه.

آواگ چهارشنبه، یادبود تعمید و تقدیس حضرت عیسیٰ به دست یک زن.

آواگ پنجمشنبه، مراسم پاشوبی، تجسم صحنه خبات به مسیح، و مراسم خاوروم (Kavarum) یا ظلمات (مراسم مربوط به آخرین شام حضرت مسیح).

آواگ جمعه، یادبود شکنجه‌های حضرت مسیح (مصلوب شدن حضرت مسیح).

آواگ شنبه، پایان روزه بزرگ و در آستانه هیئت قیام (عید پاک) بودن است که مراسم خاص در کلیسا برگزار می‌شود.

۶. زادیک (Zadik) یا عید پاک. عیدی است که به شادمانی رستاخیز حضرت عیسیٰ برگزار می‌شود.

عید پاک و عید میلاد مسیح دو واقعه بسیار مهم در عالم مسیحیت است و در قرون نخستین پیدایش آیین مسیح اعیاد منحصر به فرد عموم مسیحیها بود و اعیاد دیگر بعدها رواج یافت. در بامدادان این روز، مردم دسته دسته به سوی کلیساها می‌روند و در مراسم مخصوص شرکت می‌کنند و پس از آن تبرک می‌شوند. پس از مراسم، مردم از خرد و کلان به

همدیگر این عید را تبریک می‌گویند و به مدت یک هفته به دیدویازدید می‌پردازند. در این روز معمولاً به کودکان به عنوان هدیه تخم مرغ می‌دهند. تخم مرغ در دوران باستان نشانه طبیعت محسوب می‌شد؛ در آغاز بهار، مردم به یکدیگر تخم مرغ تعارف می‌کردند. پس از ظهر مسیحیت و مرسوم شدن روزهای مختلف، مصرف تخم مرغ جزو مراسم مذهبی و کلیساپی درآمد. در حال حاضر، تخم مرغ زادیک (عید پاک) نشانگر سنگ قبر مسیح، و رنگ کردن و هدیه دادن آن یک آیین مذهبی است. پس از مسیحیت، تخم مرغ سرخ رنگ سمبول خون حضرت مسیح اعلام شد و وارد تشریفات کلیساپی گشت.^۱

۷. هامبارسوم (Hambarsum). عید صعود حضرت مسیح به آسمانهاست. این عید چهل روز بعد از عید زادیک (عید پاک) برگزار می‌شود. در این روز، مردم و بخصوص جوانان و کودکان به صحراء می‌روند تا به عادتِ دیرینه مراسم فالبینی را انجام دهند. در روستاهای این مراسم «جان‌گلوم» می‌گویند و علت آن این است که تمام اشعاری که برای فالگیری سروده شده با اصطلاح «جان‌گلوم» ختم می‌شود.

عید هامبارسوم عیدِ آزادی دختران و زنان بوده است، زیرا در این روز زنان و دختران آزاد بودند از خانه بیرون آیند و به دشت و صحرابرونده^۲ و تمام مراسم این عید را به جای آورند. این مراسم از دورانهای کهن به یادگار مانده و اشعاری که بیشتر خود زنان سروده بودند زبان حال و حقوق آنان بود. این مراسم زیبا از این قرار بود: در این روز، دوشیزگان و دختران جوان با گلهایی که روز قبل جمع آوری کرده بودند دسته‌گلهای و حلقه‌گلهای زیبا

۱. مجله هور، ۱۳۵۳، سال سوم، شماره ۳۵، ص ۶.

۲. نوعی حاکمیت مرد و شکل جامعه پدرسالار.

[۱۵۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

درست می‌کردند و بزرگترین دسته‌گل را که به شکل صلیب در می‌آوردند «zaghgamer» (زاغگامر)، یعنی مادر گلها، می‌نامیدند. پس از فراغت از این کار، کوزه‌ای تهیه می‌کردند و هر کدام از دختران شیء کوچکی در آن می‌انداخت، و یک یا چند دختر را برای نگهبانی آن می‌گماردند تا پسران دستبردی به آن نزنند. در ساعت مقرر همه دختران گردهم می‌آمدند و کوزه و دسته‌گلها را جلو خود می‌گذاشتند، و هر بار پس از خواندن یکی از اشعار مخصوص «جان‌گولوم»، به دست دختری‌چه‌ای که با تور صورت او را پوشانده بودند یکی از اشیای درون کوزه را در می‌آوردند و آن به هر یک از دختران تعلق داشت، مطلع شعر خوانده شده هم در حقیقت فال وی محسوب می‌شد.^۱ در پایان مراسم، دسته‌گلها را میان خود تقسیم می‌کردند و دسته‌گل مادر را به کلیسا می‌بردند.

این مراسم نوعی وابستگی انسان با طبیعت را نشان می‌دهد، که سیزده بدر ایرانی‌ها نیز نوعی دیگر از این مراسم است، و مراسمی که در آخرین چهارشنبه ماه صفر برگزار می‌شود،^۲ و در میان زنان مسلمان به فال کوزه معروف است، شاید در دوران باستان ریشه مشترک داشته‌اند. مراسم «جان‌گولوم» عیناً در میان آشوری‌ها نیز رایج بوده و آش شیر برنج از غذاهای ویژه این جشن است: ارامنه در این روز آش ماست تهیه می‌کنند.^۳ ۸. عید سورپ اجمیادzin (عید اجمیادzin مقدس). اجمیادzin یعنی نزول اجلال روح القدس. این عید به یادبود بنای نخستین کلیسای ارامنه در

۱. آرداک مانوکیان، اعياد كليساي ارمني، صص ۱۰۰-۱۰۲. شبیه همین مراسم در میان اقوام آذر و کرد در منطقه آذربایجان غربی و بخصوص شهرهای اورمیه و سلماس رواج دارد.

۲. د.ل. لریمر، فرهنگ مردم کرمان، به کوشش فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، ص ۶۵.

۳. آرداک مانوکیان، اعياد كليساي ارمني، ص ۱۰۲.

تبار اقوام | ۱۵۳

سال ۳۰۳ توسط گریگور لوساوريچ برگزار می‌شود. در این روز الاهیات روحانی خوانده می‌شود که آنرا «مارش مذهبی اجمیادزین» می‌نامند. ۹ وارد اوار (Vardavar). عید آب پاشی است که در اواسط ماه میلادی ژوئیه، برابر با ۲۵ تیرماه، برگزار می‌شود. (باید توجه کرد که جشن آب یا جشن تیرگان در میان اکثر اقوام ایرانی رواج دارد و جالب است که جشن آب (Festenvaten) در میان کشورهای اسکاندیناوی رواج دارد.)

عده‌ای از محققان عقیده دارند که وارد اوار از زمان حضرت مسیح مرسوم شده و در بد و امر گلاب به سر و روی یکدیگر می‌پاشیدند و بعدها عوام این رسم را با پاشیدن آب ساده بر روی یکدیگر حفظ کردند. برخی آنرا مربوط به بزرگداشت الاهه زیبایی آستغیک (Asteghik) ارمنی می‌دانند، که به موجب افسانه‌ای، گل سرخ سابقً سفید بوده، زمانی که الاهه مذکور پا بر هنله به میان مردم می‌آید و خارها پاهای وی را زخمی می‌کند و از خون وی گلها رنگین می‌شود، از آن پس گل سرخ امروزی به وجود می‌آید.

از طرف دیگر، چون کبوتران سپیدپر همگی به الاهه زیبایی و عشق تعلق داشتند، در جشن‌های وارد اوار مردم کبوترپرانی می‌کردند. در جای جای این مراسم به الاهه آناهیت (آناهید) نیز اشاره‌ای شده است. آناهیت در میتولوژی (اسطوره‌شناسی) ارمنی اهمیت خاصی دارد و از مقام والایی برخوردار است که خود می‌تواند دلیلی بر جشن آب پاشی و کبوترپرانی باشد. با توجه به همکیشی ارامنه با ایرانی‌ها قبل از مسیحیت و تشابه فراوان میان میتولوژی ایران و ارمنستان، می‌توان گفت که جشن آبریزان یا آبریزگان،^۱ که هنوز هم در برخی مناطق ایران از جمله یزد و

۱. سعید نفیسی، فرهنگ نفیسی، جلد نخست، ص ۶.

[۱۵۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

کردستان برگزار می‌شود، ریشه در اعتقادات باستانی این دو قوم دارد. در همین ارتباط، مراسمی یک‌صهاریز بعد از عید پاک مسیحیها، حدود ۲۵ تیرماه، از سوی آشوری‌ها برگزار می‌شود که به «نو سرد ایل» (سال نو خدا)^۱ مشهور است و با «ناواسارد» ارمنی یکی است و در همان تاریخ برگزار می‌شود.

جالب اینکه ناواسارد نزد ارمنی‌ها نیز به سال نو اطلاق می‌شده و نخستین ماه سال در ارمنی باستان ناواسارد است.^۲

در میان آشوری‌ها نیز این مراسم از دوران کهن مرسوم بوده و با اسطورة الاهه ایشتار و معشوق او تموز،^۳ ایزد سرسبزی و نباتات، ارتباط دارد و از نظر مذهبی هیچ ارتباطی با مسیحیت ندارد ولی هنوز هم با شوروشوق بی‌سابقه‌ای این مراسم برگزار می‌شود.

آبریزان را روز سیزدهم تیرماه قدیم جشن گیرند و آب و گلاب بر روی یکدیگر پاشند. گویند در زمان فیروز پادشاه ساسانی، جد نوشیروان، خشکسالی سخت پدید آمد. در این روز به طلب باران بیرون شد و دعا کرد، ابر باریدن گرفت. مردم جشن کرده و بر روی یکدیگر آب و گلاب پاشیدند و به حکم پادشاه در آن زمین آتشکده‌ای بنا کرده و کام فیروز نام نهادند.^۴ آبریزان تا زمان صفویه برقرار بوده، آب پاشان و آب تیرگان هم

۱. «نو» واژهٔ فارسی پهلوی است و «سرد» نیز واژهٔ پهلوی به معنای سال بوده و «ایل» واژهٔ آشوری، آرامی و بابلی است که به معنی خدا است، که واژهٔ متاخر را در اسامی جبرائیل، اسرائیل، میکائیل و... به همین معنی داریم برای واژهٔ «سرد» نک به: محمد تقی (ملک الشعرا) بهار، سبک‌شناسی، ص ۲۵۶.

۲. آرداک مانوکیان، اعیاد کلیسا ارمنی، ص ۱۹.

۳. ماه هفتم از سال میلادی در تقویم آشوری «تموز» نام دارد و این مراسم هم در ماه تموز (تیرماه) برگزار می‌شود.

۴. سعید نفیسی، فرهنگ نفیسی، ص ۶، واژهٔ «آبریزان».

گفته شده است.^۱

۱۰. خاقوق اورهنهک (Kaghogorhnek) یا تبریک انگور. در روز عید حضرت مریم و پس از پایان مراسم مذهبی در بامدادان انجام می‌پذیرد. دعاهای ویژه‌ای در باب آفرینش جهان، پیدایش گیاهان و درختان، سرگذشت آدم و حوا، و حضرت مسیح خوانده می‌شود. پس از دعا و نیایش، طی تشریفاتی سه بار انگورهای آماده شده در مراسم تبرک می‌شود، آنگاه میان حاضران در کلیسا تقسیم می‌شود.

در زمانهای کهن، در تمام ادیان باستان رسم بر این بود که میوه‌های نویر را به معابد می‌بردند و، پس از انجام مراسم نیایش در پای خدایان، میان مردم تقسیم می‌کردند.

در تورات به چنین مراسمی اشاره شده که گندم، جو، انگور، انجیر، انار، زیتون، و عسل به خدایان اهدا می‌شد.

هنوز هم زرتشیان به این رسم کهن وفادارند و هنگام فصل میوه ظرفی پر از میوه‌های مختلف را در کنار آتشدان بزرگ آتشکده قرار می‌دهند تا به وسیله مؤید مؤیدان تبرک گردد. جالب آنکه نزد زرتشیان، انار به انگور برتری دارد؛ چنانکه در مراسم عروسی نیز از انار و تخمر مرغ استفاده می‌کنند. به عقیده زرتشیان، انار مظهر تکثیر نسل بشر و تخمر مرغ نشانه زندگانی جاودانه است.

در ارمنستان قدیم نیز این رسم برقرار بود. در ایام سال نو (ناواسارد)، مردم میوه‌های نویر را به پای همه خدایان و بخصوص آن دسته از خدایان که مظهر گیاهان و درختان بودند می‌ریختند، و این رسم با تشریفات باشکوهی انجام می‌پذیرفت و روستاییان ارمنی، از روی وفاداری و ایمان،

۱. حسن عمبد، فرهنگ فارسی عميد، واژه «آبریزان».

[۱۵۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

نخستین دسترنج خود را نثار خدایان می‌کردند.

این رسم کهن با اندکی تغییر به کلیساهای ارمنی راه یافت، و هنوز هم در برخی از نواحی، مردم در اعیاد رسمی با خود آرد و شراب به کلیسا می‌آورند، و جشن انگور و مراسم تبرک انگور نیز یکی از همان رسوم دیرین است. این جشن در روز ۲۸ ماه اوت (برابر با ۶ شهریورماه) برگزار می‌شود؛ قبل از این روز معمولاً می‌گویند کسی نباید انگور بخورد.

۴. کردها کیستند؟

گذشته و تاریخ سرزمین و تبار مردم آذربایجان

پیش از آمدن آریایی‌ها و استقرار اقوام مختلفی از آنها در مناطقی از فلات ایران در هزاره سوم و دوم قم، و پیش از نیروگرفتن حکومت اقوام آشور، اورارتو، و مانا در شمال غرب ایران، در دامنه رشته کوهستان زاگرس و سواحل جنوبی دریاچه اورمیه و همچنین در حوضه بالای دو رود دجله و فرات و ناحیه کوه جودی^۱ (که اکنون جزوی از خاک کشور ترکیه است) مردمی کوهنشین که عموماً جامعه‌ای با سیستم فرهنگ پدرسالار (پدرشاهی) داشتند و حرفة اصلی آنها و ثقل مرکزی نهاد اقتصادی جامعه آنها در امر رمه‌گردانی و دامپروری (چوپانی) خلاصه می‌شد تمدن و اجتماع اولیه نسبتاً متكاملتری را نسبت به اقوام دیگر به وجود آورده بودند که به آن^۲ تمدن سرزمین کارداکا^۳ و همچنین تمدن سرزمین مردم کوتی^۴ یا

۱. کوه آرارات کنونی.

۲. در کتبه‌های آشوری (نیوپلی سه) به سرزمین «کاردا» اشاره شده و از طوایفی به نام «کرتی» نام برده شده است.

3. Kardaka 4. Kutti

تبار اقوام [۱۵۷]

کورتی^۱ می‌گفتند. این اقوام، همان‌طور که پیشتر گفته شد، جامعه ابتدایی رمه‌گردان داشته و کوهنشین بوده‌اند و اکثرًا محل زندگی آنها، با توجه به اسناد تاریخی و آثار به دست آمده از نواحی جنوبی سواحل دریاچه اورمیه و بالا رودخانه دجله و کوهستانهای زاگرس، زاغه‌های کوهستانی یا شهرها و روستاهای کوهستانی بوده که از مصالح ساختمانی ابتدایی ساخته شده بوده و گاه مغاری در سنگ یا دل کوه کنده بوده‌اند.

اوج تمدن کوتی‌ها مابین سالهای ۲۲۰۰ قم تا ۲۱۰۰ قم بوده است که حاکمانی چون اینگه شایوش، ایمتا، و سارلاگاپ به آنها حکومت می‌رانده‌اند. گرچه در جنگ میان کوتی‌ها و تمدن میان دو رود دجله و فرات، بخصوص تمدن‌های سومر و اکد که از لحاظ اجتماع انسانی تمدن‌های بسیار پیشرفته و متکاملتر از تمدن کوتی‌ها بودند، سارلاگاپ اسیر و کشته شد، جانشینان او (اینی ماباگس و اینگه شایوش) موفق شدند بر سرزمینهای زآب کبیر (میان دو رود دجله و فرات) دست یابند و مسلط شوند، که بعدها اوتوخگال، پادشاه شهر اورک سومریان، کوتی‌ها را «مارهای گزندۀ کوهستان» نامید و از آنان در کتیبه خود «متجاوزان به حریم خدا» نام برد.

در طول تاریخ باستان و اولیه فلات ایران، یعنی اگر به پیش از سه‌هزار سال یا بیشتر برگردیم، در بسیاری از اسناد و متنون سنگ‌نوشته‌ها در میان نامهای اقوام به نامهای مختلف کوتی، کورتی، کاردا، کارتوكسی، غوردیایی، غوردویه‌تی، کارتاوایه‌و، خالدی،^۲ خالدی الکرای، و کیمری برمی‌خوریم. باید توجه کرد که بعضی از مورخان و باستانشناسان در خوانش بعضی از حروف و کلمات و نامها دچار اشتباه شده یا عموماً به دلیل نزدیکی تلفظ

1. Kurtti

۲. توجه به این امر ضروری است که در تاریخ و زبان ارمنی، قوم اورارت را با نام خالدی آورده‌اند.

| ۱۵۸ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

بعضی از نامها و واژگان، آنها را یکی شمرده‌اند، از جمله قوم خالدی که اکثر معبران تاریخ عصر باستان آن را با هالدی یکی شمرده‌اند، همچنانکه هیلزان اقوام ساکن ناحیه سواحل غربی دریاچه اورمیه، در نزدیکی ناحیه فعلی شهر اورمیه را گیلیزان خوانده‌اند.

باید توجه کرد که قوم خالدی طایفه محدودی از ساکنان اولیه شمال غربی دریاچه اورمیه بوده‌اند که بعدها به دو قسمت شده، یک گروه به شمال مهاجرت کردند و در میان اقوام اورارت و آرمن ادغام گردیدند، و گروه دیگر به جنوب روانه شدند و بعدها هنگام استقرار اقوام ماد به آنها پیوستند. بعضی از مورخان قوم خالدی را همان کوتی می‌شمارند، که در این مورد با کمی تردید و محافظه کاری باید برخورد کرد، چراکه چندان سند و مدرک کافی و مستندی در این زمینه موجود نیست، جز اینکه دقیقاً می‌دانیم جزء ساکنان اولیه شمال غربی فلات ایران، ناحیه آذربایجان غربی بوده‌اند که بر اثر نیروگرفتن قوم اورارت، نخست قسمتی در میان آنها ادغام شده که بعدها به آرمن‌ها پیوسته‌اند، و گروهی دیگر در جنوب با مادها ادغام شده‌اند. اما باید به این مسئله مهم توجه داشت که واژه خالدی و قوم خالدی هیچ ارتباط معنی‌داری با هالدیا یا هالدی، خدای خدایان اورارت، ندارد.

ا.م. دیاکونوف، مادشناس معروف آکادمی شرق‌شناسی شوروی سابق، معتقد است که در هزاره اول و دوم قبل از میلاد تمامی اقوام منطقه را «کوتی» می‌نامیدند؛ فقط در کتابه سارگون دوم، مادهای ایرانی زبان از کوتیان مشخص شده‌اند.^۱

اما من با نظر ایشان مخالف هستم. نگاهی هر چند کوتاه و مرور

۱. ا.م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ص ۱۰۴.

حوادث تاریخی آن زمان و بسیاری از اسناد دیگر، بخصوص گزارش جنگهای سارگون دوم که در آن از تمام اقوام، یعنی از پادشاهان و فرمانروایان و جنگجویان و اقوام ماناها، اورارتوها، مادها، و دیگر اقوام ساکن زاموای داخلی (زاب کوچک) و زاموای اصلی (زاب کبیر) نام برده شده و حوادث ستیز و جنگ با آنها شرح داده شده است، با بررسی جریان زندگی و تاریخ اقوام منطقه، به نظر می‌رسد که اقوام کوتی، بعد از کوج و سکناگزینی اقوام آربایی (مادها و پارس‌ها، ۸۵۰ قم) در مناطق مختلف فلات ایران، در میان پاره قومی از اقوام ماد به منطقه قراوده یا قروده و قورده (شاید هم قروه کنونی) رفته و در آن منطقه که در دشت‌های دامنه زاگرس نزدیک جلگه‌های بالای رودهای دجله و فرات است ساکن شده‌اند و بعدها، بر اثر گذر زمان، ساکنان بومی آن مناطق با آنها ادغام شده‌اند.

پروفسور همارتون^۱ و همچنین نولدکه^۲، ویسباخ^۳ تأیید کرده‌اند و می‌گویند که مورخان یونان قدیم قوم کوتی را جزو طوایف ماد و پارس خوانده‌اند. و طبیعی است که چنین باشد، چراکه با توجه به ساختار اجتماعی و زیستی اقوام کوتی، بعد از قدرت یابی اقوام آشور، مانا، و اورارت و دیگر از لحاظ سیاسی در منطقه حذف شده و در جامعه منزوى خود هر از چندگاه در زیر سلطه یکی از اقوام به سر می‌بردند و بعدها با آمدن واستقرار مادها با آنها همزیست شدند و کم بر اثر تبادل جمعیتی درهم ادغام شده و جزئی از قوم ماد گردیدند، و ارتباط یونانیان با اقوام منطقه بیشتر بعد از قدرت یابی ماد و تسلط آنها بر آشور و اقوام آسیای صغیر بوده است.

بدین ترتیب، قوم کوتی که می‌توان گفت ریشه و اجداد اصلی اقوام گُرد

1. Homarton

2. Nöldeke

3. Wissbach •

[۱۶۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

را تشکیل می‌دهد و به قوم ماد پیوست و در آن ادغام شد و بر اثر گذر زمان جزئی از ماد گردید و دیگر اثری از اقوام کوتی نماند، و عمدۀ دلیل پیوستن و ادغام قوم کوتی ماد و تحلیل آن قوم را به جهت تمدن متکامل و اجتماع پیشرفتۀ و سازمان قومی و سیاسی قوی اقوام ماد می‌دانند، و بی‌شک نیز چنین است.

بعد از تشکیل نهاد سیاسی قوم ماد، تا دوران پارت‌ها، هیچ نشان و گزارش و سند و ذکر نامی از اقوام گُرد و سرزمین کردستان و فلات ایران نیست. اولین بار در دوران پادشاهی مهرداد است که از سرزمین کردایی نام برده می‌شود، و در عهد ساسانیان از وجود طوایف متعدد گُرد در حوالی فارس و لرستان نام برده می‌شود.^۱ البته بسیاری معتقدند که نام استان کردیون از زمان هخامنشیان جزو استانهای ایران بوده و در تأیید صحبت خود به نقشه جغرافیایی از جغرافیدانان یونان که در آن تقسیمات کشور شاهنشاهی هخامنشی را نشان می‌دهد اشاره دارند. اما حقیقت این است که لفظ «گرد»، بعد از حمله و غلبه اعراب، مقارن سده هفتم میلادی کم کم برای توصیف قبایل ایرانی نژادی که با اقوام سامی و ارمنی اختلاط داشتند به کار رفت، و کردستان بر سرزمین و محل سکنا و زیست اقوام کرد اطلاق می‌شود، و نام کردستان برای نخستین بار در دوران حکومت سلطان سنجر سلجوقی به سرزمینی که مردم کرد در آن می‌زیستند به کار رفت. با کمی توجه به مناطق بسیار گسترده و حاصل و مستقر در میان چند کشور که مسکن و سرزمین مردم کرد است، این اندیشه و فکر قوت می‌گیرد که چگونه مردم و اقوام ساکن سرزمین ایران دامنه زیست و مسکن خود را به مناطق دیگر گسترش داده‌اند. حقیقت امر این است که، همان‌طور

۱. صادق هدایت، کارنامه‌اردشیر بابکان، ترجمه به انگلیسی از نولدکه، گوتینگن، صص ۳۷-۴۸.

تبار اقوام | ۱۶۱

که در شرح سرزمین اقوام کوتی ذکر شد، منطقه زیست اقوام کرد دامنه‌های زاگرس، سرزمین میان دورود دجله و فرات و دشت‌های نواحی کوه آرارات، و سواحل جنوبی دریاچه اورمیه بوده است، که اکنون نیز همین طور است.

مردم کرد از روزگار دیرین با آشوری‌ها و بخصوص ارمنی‌ها مناسبات پیوسته و همزیستی داشته‌اند و سرزمین آنها همان بوده که اکنون هست، و اگر کمی به سمت دریای مدیترانه سوق داده شده و کوچ کرده‌اند، به دلیل استقرار اقوام جدید، از دیاد جمعیت، و توجه به آبهای آزاد بوده است. حقیقت این است که بعد از شکست آشور و تسخیر نینوا توسط ماد، اقوام کوتی در ناحیه و سرزمین نزدیک مدیترانه و همچنین در شمال تا نزدیکی دریای سیاه پراکنده شدند، و اکنون اگر بخواهیم جغرافیایی زیست و ممکن اکراد را رتم بزنیم، باید ناحیه جغرافیایی بسیار وسیعی را که از یک سو سواحل مدیترانه در شمال سوریه و در ترکیه تا سواحل دریای سیاه و در شمال عراق از شمال بغداد و در ایران از دامنه‌های زاگرس تا شمال دریاچه اورمیه و حاشیه رود ارس را شامل می‌شود تعیین کنیم. یعنی کردها، علاوه بر زندگی در کشورهای دیگر جهان، سرزمین و وطن اصلیشان در چهار کشور ایران، عراق، ترکیه، و سوریه قرار دارد؛ اگر چه در شمال لبنان و همچنین در نواحی از ارمنستان نیز کلنی‌هایی از اجتماع مردم کرد دیده می‌شود. ولی از ازنه تاریخ، نواحی شمالی و مرکزی دریاچه اورمیه (استان آذربایجان غربی) در ایران و سواحل جنوب شرقی دریای سیاه مسکن اقوام مختلف بوده که متأسفانه ناسیونالیست‌های تندر و این نواحی را جزئی از کردستان بزرگ نامیده‌اند که با حقیقت تاریخی و زیست بومی مردمی و اقوام ساکن این نواحی که مرکب از اقوام ارمنی، آشوری، آذری و ترک، و کرد بوده است تطبیق ندارد و نوعی ذهن‌گرایی و برخورد احساسی و غیرعلمی و غیرمنطقی است، که در

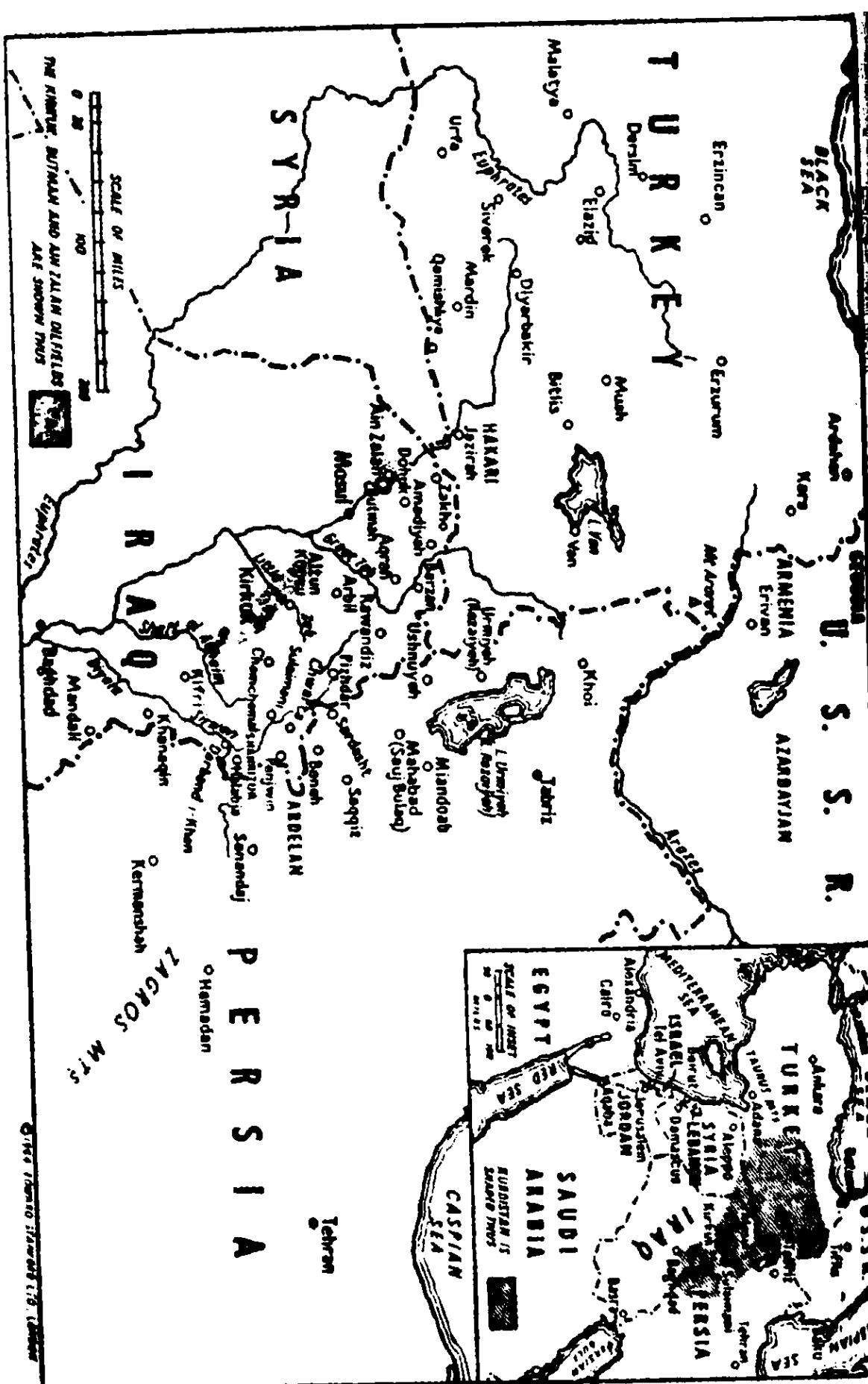
[۱۶۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

تحلیل نهایی می‌توان گفت حاصل تفکر درونگرایی و خودبینی و بخصوص اندیشهٔ قبیلی و ایلاتی و عشیرتی است که هنوز هم با گذشت قرنها جامعهٔ مردم شریف کرد از آن رنج می‌برند و، همان‌طور که بیان شد، سرزمین مشترک مردم کرد در میان چهار کشور منطقهٔ قرار دارد، و این مسئله نه اکنون، که از ازمنهٔ تاریخ بوده و هنوز هم هست. و در این میان برخورد هر یک از کشورهای منطقه، بجز ایران که مردم کرد را جزء اقوام اصیل ایرانی می‌داند، برخوردی غریب و غیردموکراتیک بوده، بخصوص کشور ترکیه که اکراد را ترک‌های کوهنشین می‌شمارد، و مردم کرد همیشه رنجور و دردمند زیسته‌اند. و این نکته و حقیقت تلخ را بپذیریم که اکراد از روزگار دیرین زیست عشیرتی و قبیله‌ای داشته‌اند، و با وجود تغییر جهان و دگرگونی شرایط، متأسفانه به دلیل تأثیر عوامل بسیار متعددی، چندان تغییر بنیادی در حیات اجتماعی زندگی آنها روی نداده است. البته شکل و جریان زندگی اقوام منطقه در فصل «پدیدارشناسی» اقوام مورد بحث و تحلیل قرار خواهد گرفت. همچنانکه یک مترجم و نویسندهٔ محترم کرد، در مقدمهٔ کتابی، کردستان را سرزمین سرخپستان خاورمیانه می‌نامد و می‌نویسد که کردها «شوریدند، جنگیدند، به هم خیانت کردند، شکست خوردند، و کشتار شدند».^۱ و من می‌پرسم: چرا جنگیدند؟ چرا شکست خوردند؟ و چرا خیانت کردند؟ با تحلیل علمی به علل آن باید پاسخ داد.

۴- جمعیت اقوام کرد

در بخش پیشین، در تاریخ و گذشته و ریشه و تبار و جغرافیای سرزمین مردم کرد بحث کردیم، در این بخش به بررسی جمعیت پراکنده در گسترهٔ جغرافیایی سرزمین کردنشین یا کردستان می‌پردازیم. اما پیش از هر چیز

۱. دِرک کینان، کردها و کردستان، ترجمهٔ ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶.



سرزیمین مشترک مردم کرد در پنج کشور منطقه (ایران، ترکیه، عراق، سوریه و فلسطین)

[۱۶۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

باید به این نکته عمیقاً توجه کرد که، به دلیل اعمال سیاستهای خاص از طرف دول منطقه، آمار درست و دقیقی از تعداد جمعیت اقوام کرد پراکنده در میان کشورها در دست نیست، و در این میان خود مردم کرد نیز مقصربند، چرا که علاوه بر عدم رغبت به همکاری با دولتها و مدیران سازمانهای مردمی و فرهنگی و جمعیتی، خود آنها و جمعیتها و سازمانهای مردمی و فرهنگی و سیاستشان نیز توجهی به آمارگیری و تهیه آمار تعداد جمعیت مردم کرد نکرده‌اند.

البته در جامعه ایران وضع به گونه‌ای دیگر است. اصولاً مردم کردستان ایران و کلاً اکراد در ایران اقلیت محسوب نمی‌شوند، بلکه جزو ایرانی‌های اصیل و از اکثریت ملت ایرانند. از این لحاظ، این امر باعث شده که در تهیه آمار جمعیتی نگرشی کلی به کار رود و آمار مردم شهر و ناحیه با تفکیک جنس و سن منظور شود و توجهی به مسئله قوم و تعیین جمعیت اقوام نشود. البته اگر در این خصوص آماری هم تهیه شده باشد، بی‌شك خصوصی یا محترمانه بوده است.

نگاهی به جدول جمعیتی ذیل، ارائه شده از جانب مورخان و شرق‌شناسان و کردشناسان مختلف، در ادوار زمانی و تاریخهای مختلف، جمعیت مردم کرد کشورهای مختلف را روشن می‌کند. البته این آمارها صرفاً نظری و تخمينی است و چندان ارزش علمی و آماری ندارد.

با تأملی هرچند کوتاه به آمار موجود در جدول فوق و نظرداشت تاریخ و زمان آمار، و اینکه با توجه به رشد جمعیت اقوام کرد که از میانگین جمعیت بین ۶ تا ۷ نفر برای هر خانوار برخوردارند می‌توان رشد صعودی جمعیت مردم کرد را رقم زد، و با عنایت به عدم دسترسی به آمار رسمی، می‌توان حدس زد که در حال حاضر، در پایان قرن بیستم و آغاز سال ۲۰۰۰، مجموع جمعیت مردم کرد در تمامی نواحی کلاً نزدیک به

[۱۶۵] تبار اقوام

۳۰/۰۰۰/۰۰۰ (سی میلیون نفر) یا بیشتر باشد، و برابر اظهارنظرهای غیررسمی، در ایران بین ۷ تا ۹ میلیون نفر جمعیت کرد به سر می‌برند، که در استان آذربایجان غربی تعداد جمعیت مردم کرد در نواحی شهری و روستایی در مجموع در حال حاضر به گمانی نزدیک به یقین رقم ۲۰۰/۰۰۰/۱ نفر باشد.

جدول ۱. جمعیت قوم کرد (بر اساس نظریه نظریه پردازان)

ناظریه پرداز کشور	تاریخ	نیکتنین ^۱	بروک	قاسملو	وانلی	ادموندز
ایران	۱۹۷۱	۱۹۵۶	۱۹۵۸	۱۹۹۵	۱۹۷۰	۱۹۷۱
ترکیه	۱۱۸۰۰/۰۰۰	۱۱۵۰۰/۰۰۰	۱۱۸۰۰/۰۰۰	۴/۲۵۰/۰۰۰	۴/۲۵۰/۰۰۰	۳/۲۰۰/۰۰۰
عراق	۱۱۵۵۰/۱۰۰	۵۰۰/۰۰۰	۹۰۰/۰۰۰	۴/۹۰۰/۰۰۰	۶/۱۶۰۰/۰۰۰	۳/۲۰۰/۰۰۰
سوریه	۳۲۰/۰۰۰	۵۰۰/۰۰۰	۳۰۰/۰۰۰	۲۵۰/۰۰۰	۲/۱۰۰/۰۰۰	۱/۱۵۰/۰۰۰
قفقاز	۸۰/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰	-	۱۶۰/۰۰۰	۱۵۰/۰۰۰	۱۱۵۰/۰۰۰
جمع	۷/۲۵۰/۰۰۰	۵/۱۵۰/۰۰۰	۱۰/۱۶۰/۰۰۰	۱۳/۱۵۰/۰۰۰	۱۳/۱۵۰/۰۰۰	۱۱/۸۰۰/۰۰۰

۴-۲. شرایط زیست، فرهنگ، و زبان مردم کرد

از تصرف نینوا و شکست نهایی آشور از ماد در سال ۶۱۴ قم به بعد، مردم قوم کوتی که از مدت‌ها قبل با اقوام مادی ادغام شده و جزئی از قوم ماد شده بودند کم کم در نواحی مختلف آسیای صغیر و بخصوص نواحی

۱. واسیلی نیکتنین (Vasily Niktin)، آخرین سرکنسول دولت تزاری روسیه قبل از انقلاب اکتبر در اورمیه بود. او عضو آکادمی شرق‌شناسی اروپا بود و اکثر تألیفات او در پاریس، هنگام اقامت اجباریش در فرانسه، به چاپ رسیده است، از آن جمله خاطرات و سفرنامه کرد و کردستان.

[۱۶۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

بالای سرزمین میان دو رود دجله و فرات پراکنده شدند، که گروهی از آنان برای سکنا به سرزمینهای قوم اورارت کوچ کردند و قسمت دیگر که بخش اعظم مردم کوتی-مادی را تشکیل می‌دادند همچنان در سرزمینهای اصلی خود دامنه‌های شمالی زاگرس باقی‌ماندند و گروه کوچکی از آنها به سمت جنوب کوچ کردند و طوایف لُر را تشکیل دادند. این مردمان همچنان در جریان دگرگونی مکان و روابط و مناسبات ساختار اجتماعی خود به زیست قبیلی ادامه دادند؛ همان‌طور همچنان طی قرنها کوهنشین و دامدار و رمه‌گردان بودند و کمتر به امر کشاورزی پرداختند، و شاید عامل عمده آن عدم شکل‌گیری ابزارمندی به صورت گسترده و توجه عمده به آن است، چرا که در جامعه قبیلی گذران زندگی و اقتصاد قبیله در ارتباط با دام است و زندگی چوپانی و رمه‌گردانی توجه به دگردیسی و تغییر در ارکان زندگی و جامعه را چندان طلب نمی‌کند و خود چوپانی نیز شغلی راکد و ابتدایی است؛ پس ارکان اجتماعی شکل ثابتی نیافته و در هویت قبیله‌ای کوچ رو یا ساکن در محور تشکل پدرسالار چندان طالب گسترش و نیازمند ابزار در فرایند دگرگونی تولید نیست، و اگر نیاز به ابزاری هم هست، در ارتباط با جامعه ابتدایی ایلاتی و مسائل مربوطه به دام و کشاورزی تک محصلوی است، و همین امر نوعی سکون و عدم تحرک و دگرگونی را در ساختار جامعه مردم کرد فراهم می‌کند که در گذر تاریخ شکل جامعه و مناسبات آن چندان دگرگون نمی‌شود.

بعد از شکست قوم ماد از پارسیان هخامنشی و آن خیاتی که در تاریخ و افسانه به دلیل نزدیکی آستیاگ و (یا ایشتورویگو) به عame مردم و بی‌رحمی و سختگیری بر بزرگان مادی و پارسی، با خلق داستانهای غیرواقعی چون ضحاک ماردوش (به شباهت آوایی تلفظ آستیاگ و ضحاک توجه کنید)، و بسا مسائل دیگر که خود بحثی دیگر می‌خواهد، و

آن تلاشی که در خودی خواندن دین زرتشت و تلاش در زدودن نام قوم ماد و تعلق زرتشت به قوم ماد و منطقه آذربایجان انجام گرفت،^۱ جزئی از موارد و تلاشهای مستمر و پیوسته‌ای است در نادیده گرفتن تاریخ اقوام و اصالت و پیشینه فرهنگی آنان. و باز این سؤال مطرح می‌شود که: راستی را قوم ماد کجا شده است؟ چرا از تمامی اقوام، حتی با پذیرش شکست و تلاشی، هنوز نشانه و جمعیتی مانده، ولی هیچ اثری از قوم ماد نیست؛ و اگر سؤال شود، خواهند گفت ماد همان آذربایجان و کردستان است. اما همه می‌دانیم که پایتخت ماد بزرگ هگمتانه بود، مادکوچک یا ماد آتروپات بعد از شکست هخامنشی از اسکندر تشکیل شد. اما ناحیه کردستان چه؟

حقیقت این است که در تمام ادوار تاریخ، کردستان در سکوت و انزوای درون‌رفتگی محو بوده و در طول گذر اعصار تحت سلطه و حاکمیت حاکمان بسیاری قرار گرفته، مادها، پارسیان، سلوکیان، اشکانیان، ساسانیان، ارمنی‌ها، رومیان و اعراب، سلجوقیان و مغولان، و در آخر عثمانیان؛ حکومت این اقوام را در سکوت پیچیده و درون‌گرایی قومی و قبیلی خود نظاره کرده و از سرگذرانده است بدون آنکه تحت تأثیر فرهنگ و شرایط زیست آنها قرار بگیرد، که ای کاش قرار می‌گرفت، چرا که از برخورد فرهنگ‌ها فرهنگ تازه شکل می‌گیرد. و می‌بینیم از مهرپرستی بریدن و به دین زرتشت و بعد مسیح و بعد اسلام گرویدن،

۱. کمی به افسانه‌های ملی و شاهنامه مراجعه کنید، به مسئله حضور زرتشت در دریا و شست و شوی اسفندیار در آب مزد و رویین تن کردن او، و همچنین به مسئله گسترش دین زرتشت در ناحیه خراسان که آشکارا نضادهای بسیاری را مترجم می‌شود؛ از جمله پناهنه شدن گشتاب به دریار قیصر روم، که از خراسان، به دلیل دوری و فاصله مسافت، بسیار سخت و ناممکن است و از آذربایجان راحت‌تر، مسئله سیز دین قدیم ایرانی و دین جدید زرتشت، و همچنین نوع برخورد حکومت هخامنشی با اوستا و غیره را ...

[۱۶۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

بی‌آنکه در ساختار فرهنگ و تفکر زیست اجتماعی خود به‌غیر از آداب و اصول دین تغییری به‌وجود آوردن، نشان از نوعی عدم برخورد و رابطه و انزوای اجتماعی و مقاومت در برابر تغییر بنا به خواست بزرگان و رئیسان قبیله، که منافع خود را در عدم تغییر می‌دانند، است.

در نقشه‌ای جغرافیایی از جغرافیدانان یونان که تقسیمات کشور شاهنشاهی هخامنشی را نشان می‌دهد، از جمله این تقسیمات کردستان است که در نقشه مذکور «کردوین» آمده است.^۱

در دوران پارت‌ها و همچنین ساسانیان، بخصوص در گزارش مسئول مالیات دربار انوشیروان از استان «کردوین» نام برده شده؛ اما لفظ کرد در سده هفتم میلادی، مقارن غلبه اعراب، برای توصیف گروهی از قبایل ایرانی که با سامی‌ها و آشوری‌ها و ارمنی‌ها اختلاط حاصل کرده بودند به کار رفت و نام کردستان بر سرزمین و محل سکنی کرده‌ها اطلاق گرفت که نخستین بار در دوران حاکمیت سلجوقیان، در زمان حکومت سلطان سنجر، حدود سده دوازدهم میلادی به کار رفت. و نخستین کتابی که به طور مفصل از ایالت کردستان نام می‌برد نزهه القلوب حمدالله مستوفی است که در سال ۷۴۰ هجری قمری تحریر شده است. مستوفی می‌نویسد:

کردستان و آن شانزده ولايت است و حدودش به ولايات عرب و خوزستان و عراق عجم و آذربایجان و ديار بكر پيوسته است و ولايات آن عبارتند از: آلانی، اليشتير، بهار، خفتیان، دریند، تاج خاتون، دریندرنگی، دزبیل، دنیور، سلطان آباد، چمچمال، شهر زور، قرمصین (کرمانشاه)، کرند، خوشان، کنکور (قصر اللصوص)، ماہیدشت (مايدشت)، هرسین، و سطام.

۱. درک کینان، کردها و کردستان، ص ۶۶، پاورقی ۵.

تبار اقوام | ۱۶۹

با کمی تأمل می‌بینیم که به غیر از نواحی شمالی سوریه همه سرزمینهای کردنشین ذکر شده است، و کردها با وجود مشکلات و سختیهای فراوان در سرزمینشان مانده‌اند. شاید یکی از عده دلایل بقای اقوام در شرایط زندگی کوهنشینی، و همچنین عدم حاکمیت مطلق فاتحان، به جهت شرایط اقلیمی و بخصوص کوهستانی و گاه غیرقابل عبور بودن آن باشد که به صورت طبیعی انزوای ناخواسته را فراهم می‌کند، که در حال حاضر، با وجود پیشرفت تکنولوژی و استفاده از اتومبیل و وجود راههای ارتباطی آسفالت و مناسب، به دلیل شرایط اقلیمی مثل بارش برف، ارتباط سخت و کند می‌شود و گاه رفتن بسیار سخت و دشوار است.

۴-۳. ریخت‌شناسی یا تنه‌شناسی مردم کرد

کردها مردمی هستند قوی‌بنیه با قامتی متوسط، پاهای بلند، و تنه‌ای با شانه‌های پهن و دستانی کشیده؛ رنگ مو و چشم آنان در بین قبایل مختلف فرق می‌کند. بیشتر مردمانی که از آمیختگی نژادی با اقوام غیر کرد برخوردار نیستند، اکثراً علاوه بر قامت بلند، صورتی کشیده، دماغی باریک، موهای قهوه‌ای روشن و گاهی زرد بلوطی، و چشمانی سبز دارند. پشت سر آنها، چون آشوری‌ها، صاف و بالای آن تیره و قسمت ملاج پهن است. و دیگر مردم کرد موهای قهوه‌ای تیره و چشمان میشی (قهوه‌ای) دارند.

کردها مردمی برومند و زیباروی هستند، و می‌توان گفت جزو اقوام اصیل فلات ایرانند که اصیل و دست‌نخورده مانده‌اند. از لحاظ تیپ و شخصیت رفتاری و خصوصیات فردی، که در فرهنگ آنها نیز اثر می‌گذارد، مردمی حساس در مسائل عاطفی و غریزی و آتشین مزاج با منشهای ابتدایی زندگی قبیلی هستند.

۴-۴. دین و فرهنگ و آداب و رسوم مردم کرد

همان‌طور که قبل اذکر شد، مردم کرد مردمی با فرهنگ و خصوصیات اخلاقی ویژه و خاص خود هستند. نوع زندگی این مردمان در گذشته بیشتر به صورت عشیرتی و قبیله‌ای بوده، و برگذران زندگی و کار و تولید و جریان حیات آنان بیشتر سرکرده طوایف، خوانین، و در زبان کردی «آغاها» (آقا، صاحب) نظارت داشته و تصمیم می‌گرفتند. البته اکنون این شکل زندگی وابستگی افراد به سیستم قبیله‌ای و حضور خوانین و آغاها از بین رفته، و با گرایش مردم کرد به زندگی شهرنشینی و تحصیل و دانش و مرسم شدن شیوه جدید زندگی، بسیاری از آداب و رسوم مانده از جامعه یک‌بعدی و راکد قبیله‌ای از بین رفته یا در حال از بین رفتن است، مثل رسوم «زن به زن» - «دختر به دختر»، و بعضی از ازدواج‌های استثنایی و رسماهای دیگر. البته دگرگونی فرهنگ جامعه و بالا رفتن سواد اجتماعی و امکانات ارتباطی و بخصوص افزایش جمعیت و تغییر ابعاد و ارکان اقتصاد جامعه که نوع تحصیل پول و جریان گردش کار و تولید و بخصوص پول و روابط پرداختی را دگرگون کرده صحیح است، و اکنون دیگر حتی در روستاهای شکل تولید و کار یک‌بعدی و نک محصولی نیست، بلکه به دلیل آگاهی مردم جوامع روستایی، علاوه بر روتق کارهای فنی و خدماتی، شکل تولید و حیات اقتصاد جوامع کوچک روستایی برپایه محور چند محصولی جریان دارد. البته به دلیل شرایط اقلیمی و آب و هوای کوهستانی سرد منطقه، با وجود دگرگونیهای بسیار، هنوز اکثریت مردم کرد روستانشین از لحاظ تعلق اجتماعی از نسل و شجره و مردم طوایف مشخص کرد هستند، مانند طوایف شکاک، هرکی، سادات، مکری، سوری، و غیره.^۱

۱. در مراحل انجام تحقیق در بخش جامعه‌شناسی، جامعه مطالعاتی نمونه →

متأسفانه، با وجود امکانات طبیعی و وسعت سرزمین کردستان، مردم کرد مردمی فقیرند و از لحاظ درآمد سرانه در سطح بسیار پایین قرار دارند. همین فقر مالی در مسائل زیستی، غذا، پوشش، خانه و بهداشت، و مهمتر از همه سواد و آگاهی آنان تأثیر بسیار منفی گذاشته است، و به دلیل بالابودن نرخ افزایش جمعیت و بالابودن میانگین جمعیت هر خانواده که بین ۷ تا ۶ نفر است، جریان زندگی و نوع کار تغییر یافته و بخصوص بیکاری پنهان و کارهای خلاف و قاچاق و کارهای خدماتی بسیار افزون‌تر از گذشته شده و کمتر به کارهای فنی و تأسیس کارخانه‌ها و کارگاههای تولیدی بها داده شده است. و در کل، مردم کرد مردمی درون‌گرا با احساسات اولیه و گرایشهای شدید ملی و قومی هستند و طبقه متوسط شهری نیز، چون مردم روستاهای از اقتصاد و توان ملی چندان قوی و مناسبی برخوردار نیست.

خانواده در میان مردم کرد هنوز از ارزش نهادی بسیار نیرومندی برخوردار است، اما به دلیل دگرگونی ارکان زندگی اجتماعی و تمایل جوانان به تشکیل زندگی مستقل، در حال تحلیل و ازین رفتن است؛ یعنی خانواده‌های گسترده در حال تبدیل به نیمه گسترده است و خانواده‌های نیمه گسترده در حال تبدیل به خانواده‌های هسته‌ای که مرکب از زن، مرد، و فرزندان است. با وجود این، هنوز در بسیاری از روستاهای از روستاهای اقتصاد و توان ملی چندان قوی و مناسبی برخوردار نیست.



معرف (آذربایجان غربی)، برای شناخت جوامع روستایی و شهر و جریان گردش کار و حیات و فرهنگ جوامع اقدام به مطالعه جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی جوامع شهری و روستایی کردیم که در این زمینه جامعه‌شناسی و فرهنگ و جمعیت و مردم‌شناسی کلیه شهرها و بخشها و روستاهای انجام گرفت، که بعداً گزارش کامل تحقیقی تاریخ و فرهنگ و جامعه هر شهری با جوامع روستایی آن به صورت مستقل منتشر خواهد شد.

[۱۷۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

روستاهای دور کوهستانی، شکل محدودی از خانواده‌های گستردۀ و نیمه گستردۀ حفظ شده است، که در این نوع خانواده‌ها و جوامع، و کلاً در جوامع مردم کرد، پدر خانواده تصمیم‌گیرنده اصلی است و آنان هستند که در خصوص تحصیل و ازدواج فرزندان، بخصوص دختران، تصمیم می‌گیرند. متأسفانه، در چندین مرحله از تحقیق در نقاط شهری و روستایی به خانواده‌هایی برخورد کردم که از تحصیل دختران خود ممانعت کرده و می‌کردند. اصولاً در جامعه مردسالار نسبت به تحصیل و آگاهی و استقلال زنان نوعی وحشت وجود دارد، و شاید این وحشت به دلیل مناسبات اجتماعی و ترس از پایمال شدن و از دست دادن پایگاه اجتماعی باشد. در روستاهای شهری کوچک، گردش امور خانواده و کار خانه و کنترل تولیدات دامی و سایر مسائل به عهده زن خانه است، و مردان در این زمینه بیشتر به امر فروش و عرضه تولیدات دامی و بومی توجه دارند، و حقیقت تلخی است که باید بپذیریم نوعی ستم مضاعف در پایمال شدن حقوق زنان در تمام زمینه‌های ازدواج، گردش امور خانه، و حق انتخاب وجود دارد.

دین مردم کرد. مردم کرد مردمی متعصب و دین باورند؛ قبل از اسلام، این مردم مهرپرست بودند و بعد به آیین و دین زرتشت پیوستند، و در دوران ساسانیان، علاوه بر دین زرتشت، ادیان مسیحی، مانوی، و مزدکی نیز در میان مردم کرد وجود داشت و هر کدام پیروان زیادی داشت، و در جریان حمله اعراب به ایران، مردم کرد جزء اقوامی بودند که دیرتر از مردم دیگر به اسلام گرویدند و چون ایرانی‌های دیگر سالها غم وطن و تباہی فرهنگ و عزت و عظمت سرزمین خود را داشتند.

در سال ۱۹۳۰، قطعه پوستی در سلیمانیه پیدا شد که بر آن این ایيات به خط پهلوی بود؛ ظاهراً این نوشته باید مربوط به سالهای نخست پس از

[۱۷۳] تبار اقوام

حمله اعراب به ایران باشد:

هورمزگان رمان، آتران کژان
ویشان شاردہ وه گوره‌ی گوره‌کان
زور کار ارب کردند خاپور
گنای پالدی‌هتا شاره زور
شنو و کنیکان وه دیل پشینا
میرد آزا ملى و روی هرینا
روشت زرد ستره مانه‌وه بی‌کس
بزیکا نیکا هورمز و هیوچکس

ترجمه سرود:^۱

نیاشگاهها ویران شد، آتشها خاموش
بزرگ بزرگان خود را نهان کرد
عرب ستمکار خراب کرد
روستاهارا تا شاره زور^۲
زنان و دختران به اسیری رفتند
آزادمردان در خون (خویش) غلتیدند
کیش زردشت بی‌کس ماند
اهoramzda به هیچ‌کس رحم نخواهد کرد

مردم کرد، بعد از حمله و تسلط اعراب به ایران، به مانند سایر اقوام ایرانی
کم کم به اسلام گرویدند، و اکنون به غیر از مردم کرد طوایف کلهر و سنجب

۱. رشید یاسمی، کرد و پیوستگی تزادی و تاریخی او، ص ۱۲۰.

۲. روستاهارا شهرها را به زور.

[۱۷۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

در اطراف کرمانشاه و گروهی از طوایف کروسنی که مسلمان و پیرو مذهب شیعه هستند، اکثریت مردم کرد مسلمان و پیرو مذهب سنی شافعی هستند. البته در شمال عراق گروهی از مردم کرد، چون مردم کلدانی ساکن مناطق شمالی عراق، تحت تأثیر تبلیغات کشیشان نسطوری به آیین مسیحیت گرویده‌اند و گروهی دیگر از اکراد ساکن ارمنستان نیز تحت تأثیر و تشویق یک روحانی مسیحی، به نام مار ماری، در سال ۲۲۶ به مسیحیت گرویدند. به غیر از اسلام و مسیحیت، گروهی از مردم کرد آیینهای قدیمی ایرانی را حفظ کرده‌اند، از آن جمله می‌توان به ازدی‌ها اشاره کرد.

ازدی‌ها اعتقادی نزدیک به آیین مانی دارند و «آذد» نگهبان نور بهی و خرمی و مبرا از زشتی و نشان پاکی است. این آیین اگر چه در طول زمان تغییر یافته و دگرگون شده است، از مبانی که هنوز میان گروهی از اکراد نزدیک طوایف کرند و سرداشت موجود است می‌توان دریافت که جزئی از آیینهای باستانی است، و همچنین طوایف صارلمی و شبک و بجوران دارای اعتقادی شبیه اعتقادات ایرانی‌های باستان چون مهرپرستی هستند. جدا از اعتقاد و آیینهای متنوعی که میان مردم هر سرزمینی ممکن و طبیعی است، همان‌طور که ذکر شد، مردم کرد اکثرًا مسلمان و پیرو مذهب سنی هستند، اما با کمی تأمل مشخص خواهد شد که طی زمان، کردهای سنی مقیم ایران، همان‌طور که کردهای سنی شمال عراق و سوریه و ارمنستان بیشترین تأثیر را از آیین مسیحیت گرفته‌اند، اینان نیز تحت تأثیر آیین و رسم و رسوم مذهب شیعه هستند.

ولی باید دقیقاً به این مسئله توجه داشت که بیشترین آداب و رسوم مرسوم در شیعه تحت تأثیر فرهنگ غنی و کهن و انسانی ایران بوده، و چون کردها نیز ایرانی هستند، طبیعی است که این فرهنگ را بنا خود داشته و دارند و تأثیر آن در رفتار و سلوک نیات و شخصیت و مناسبات

تبار اقوام | ۱۷۵ |

اجتماعی آنان خواهد بود، که رسم و رفتار و اعتقادات مشترک نشان از پیوستگی ملی اقوام مختلف با مذهب‌های مختلف است.

مردم کرد فرهنگی بسیار غنی و آداب و رسومی بسیار کهن دارند. البته بسیاری از آداب و رسوم آنها که ریشه قبیلی داشته و با مسائل روز و حد و شخصیت انسانی تطبیق نمی‌کرد امروز دیگر منسوخ شده است، مانند ازدواج‌های استثنایی، زن به زن و دختر به دختر، وغیره.

کردها از لحاظ خوبی و خصلت بسیار از طبیعت تأثیر گرفته‌اند و فرهنگ غنی خود را در ارتباط با طبیعتی که بازتاب فرهنگ کشاورزی و دامپروری است شکل داده‌اند.

میان کردها، به غیر از نوروز باستانی که جزء اعیاد بسیار مهم است واز ۴۰ روز مانده با نظافت خانه و همه‌چیز و تهیه لباس تازه و روشن کردن آتش در حیاط و کنار خانه به استقبال عید نوروز و بهار می‌روند، عید مولود پیامبر اکرم اسلام بسیار مهم و عزیز است و با دف و نی به استقبال آن می‌روند. کردها، بسان سایر مسلمانان و ایرانی‌ها، سایر اعیاد ملی و مذهبی را جشن می‌گیرند.

در خصوص مسائل زندگی، ازدواج، و سایر آیینها و رسماها در میان کردها نیاز به بحث مستقل و مجاز است.

لباس مردم کرد. لباس مردم کرد نسبت به سایر مردم ایران متفاوت و بر اساس شرایط اقلیمی منطقه، که منطقه‌ای کوهستانی و بسیار سرد است، طی زمان شکل گرفته، و رنگ بوزو یا شال یا سربند مردان و پیراهن زنان در هر طایفه نسبت به طایفه دیگر، به خاطر مشخص شدن، فرق می‌کند. مثلاً طوایف بارزانی، مردانشان دارای سربندی به رنگ زمینه سفید با خطوط خشتو قرمزند یا کردهای هرکی و شکاک دارای سربندی خاکستری هستند. در کل، لباس مردم کرد عبارت است از:

[۱۷۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

لباس مردها: ۱. بوزو یا شال، که عبارت است یک فرجی بافتی پشمی لطیف و ظریف که در مناطق کردنشین بافته می‌شود، همراه با شالی که دور آن به سر بسته می‌شود.

۲. شال کمر.

۳. پراهن پشمی.

۴. نیمتنه کوتاه (گاه خامه‌دوزی شده).

۵. شلوار پشمی گشاد که در محل بافته و دوخته می‌شود و رشته‌های بند آن در جلو بسته می‌شود.

لباس زنها. ۱. پراهن بلند با دامن چیندار چند لای رنگی (به رنگهای مختلف).

۲. شلوار جافی از پارچه‌های رنگی که بیشتر قرمز، زرد یا سبز است و بالای آن گشاد و پایین آن تنگ است.

۳. دستمال سر یا روسربی (اغلب رنگی).

۴. کلیجه، که همان جلیقه است.

۵. شال کمر با دستمال بلند.

با کمی تأمل در لباس مردم کرد درخواهیم یافت که در لباس آنها سه عامل و فاکتور مهم نقش عمده و سازگاری با محیط را نشان می‌دهد:

۱. گشادی و مناسبت آن با آب و هوا و وضعیت اقلیمی منطقه؛

۲. نوع پارچه که مناسب با محیط است؛

۳. رنگی که ارتباط معنی‌داری با طبیعت دارد.

موسیقی و رقص و آواز. موسیقی مردم کرد بسیار پرشور و نشاط‌آور و گاه، به دلیل مصایبی که این قوم در خاطره ازلی خود دارد، بسیار تأثیرانگیز است، و باید توجه کرد که در طول تاریخ به دلیل همزیستی با مردمان مختلف نوعی تأثیرپذیری نیز از موسیقی ملی آن‌کشور و سرزمین

گرفته است.

در ایران، موسیقی ملت کرد مثل موسیقی سنتی و کلاسیک ایران چندان رشد نکرده است و موسیقی جاری، به غیر از رنگهای رقص که بسیار ساده و بیشتر ضربی است، بقیه موسیقی کردها در سبک دشتی و مقامی است.

اما موسیقی در میان کردهای عراق و ترکیه و ارمنستان رشد و توسعه مناسبی یافته است، و در ارمنستان به صورت علمی توسط «هنرستان موسیقی ملیکیان» ترانه و آوازهای سنتی کردی اصلاح و آموخته می‌شود. البته علاقه‌مندان می‌توانند به تحقیق دکتر کریستنسن تحت عنوان انتقال کردهای هکاری، که یک تحقیق و بررسی انتقادی در موسیقی و آثار فولکلوریک کردهاست، و همچنین به مقاله «آشنایی با موسیقی کردی» نوشته ب. آ. علی که توسط انجمن دانشجویان کرد اروپا منتشر شده مراجعه کنند، و بهتر است به ساخت موسیقی (زان) نیز گوش دهند.

آلات موسیقی کردها توسط صنعتگران بومی ساخته و پرداخته می‌شود و متأسفانه چندان هم پیشرفته نیست. این آلات موسیقی عبارتند از: ۱. بلوبیر (نسی)، ۲. شمشال (نسی‌لبک)، ۳. زورنا (سورنا)، ۴. دهل، ۵. تنبک، ۶. کمانچه، ۷. دووزله، و ۸. نایه.

رقصهای مردم کرد نیز چندان گسترده نیست، و باید توجه کرد که به دلیل زیست قبیلی و پیوسته مشترک، اکثر این رقصها ضربی و دسته‌جمعی است که با آهنگهای رنگی شادی که با سورنا و طبل و گاه‌گاهی با نی و دف هم دیده می‌شود نواخته می‌شود. این رقصهای دسته‌جمعی که در عروسیها و اعیاد به صورت مختلط زن و مرد و گاه فقط توسط مردان اجرا می‌شود عبارتند از: ۱. چهیی یا چویی، ۲. سی‌پی‌یی، ۳. روئنه، ۴. گه‌رانه، ۵. هله‌لپه‌رکی، ۶. دوپسی‌ین، ۷. سویسکه‌یی،

[۱۷۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۸. شیخانی، و ۹. دafe.

گفته می‌شود که این رقصها از دوران باستان همچنان حفظ شده است.

۴-۵. زبان مردم کرد

زبان مردم کردستان «کردى» است و مطابق نظریات زبانشناسان، جدا از تأثیر مستقیم زبانهای باستانی دوران قبل از آریایی‌ها و زبانهای سامی و آلتایی، جزو شاخه‌ای از شاخه‌های بزرگ و اصیل هندواروپایی است. این زبان در سرتاسر کردستان ایران، ترکیه، عراق، ارمنستان، سوریه، و نیز در میان اکراد نقاط دیگر رایج است، و به اعتقاد بسیاری از دانشمندان از بقایای زبان مادی است و به اعتقاد دارمستر، ایرانشناس نامی، که می‌گوید: «اوستا در زمان مادها فرود آمده و زبان مادی همان زبانی است که اوستا با آن نوشته شده و زبان کردی را می‌توان بازمانده بقایای زبان اوستایی و پهلوی دانست.»

میر شرف‌خان بدليسی، در کتاب شرفنامه که به سال ۱۰۰۵ هجری نوشته است، زبان کردی را به چهار گویش بزرگ کرمانجی، لری، کلهری، و گورانی تقسیم کرده است. ولی اکنون به علت تحولات و دگرگونیهایی که به وجود آمده است، زبان کردی به پنج گویش بزرگ کرمانجی شمالی، کرمانجی جنوبی، گورانی، لکی، و لری تقسیم شده، که هر گویش آن دارای چند گونه است.

کرمانجی شمالی شامل گونه‌های بوتانی، بادینانی، بایزیدی، شمدینانی، قوچانی، و زازایی است که مردم کرد اطراف شهرهای ماکو، اورمیه، خوی، سلماس، و همچنین افشار قوچان، بجنورد، درگز، شیروان، فاراب، رودبار، نور، دماوند، و کردهای ترکیه، سوریه، و روسیه با آن گفت و گو می‌کنند.

کرمانجی جنوبی شامل گونه‌های سورانی، مکریانی، بابانی، و اردلانی

[۱۷۹] تبار اقوام

است که کردهای مهاباد، بوکان، سردشت، میاندوآب، بانه، سقز، مریوان، جوانرود، ستندج، شاهین‌دژ، رواندز، حریر، اردبیل، پشدر، کرکوک، و سلیمانیه با آن صحبت می‌کنند.

گورانی شامل گونه‌های اورامی، ژاورویی، و لهونی است که کردهای ساکن ژاورو، اورامان، تخت، و نوسود و پاوه و تویلی و بیاره با آن تکلم می‌کنند.

لکی شامل گونه‌های کلهری، ایلامی، کوه‌دشتی، فیلی، هفتگلی، شیروانی، و گروسی است که کردهای ساکن کرمانشاه و ایلام، ماهیدشت و کلیایی، دینور، قصرشیرین و کرنده، صحنه، گهواره، همدان، خانقین، مندلی، بدره، و کوت با آن گفت‌وگو می‌کنند.

لوی شامل گونه‌های بختیاری و سوسنگردی است که مردم دزفول، شهرکرد، چهارمحال، خرم‌آباد، استر، الیگودرز، و سوسنگرد با آن صحبت می‌کنند.

پیوستگی زبان کردی با زبان فارسی و گویش‌های رایج کنونی در ایران مانند گیلکی، مازندرانی، خوانساری، بلوجی، و سمنانی بوضوح و آشکار دیده می‌شود و با کمی تأمل می‌توان خویشاوندی آن را با زبانهای کهن ایران چون زبان اوستایی (ماد باستان) و پارسی باستان و پهلوی دریافت. در میان لهجه‌های کردی، لهجه‌های سلیمانیه از گویش گورانی جنوبی و همچنین مکریانی، به لحاظ ادبی و بخصوص از لحاظ آوای و تلفظ، بسیار به آوای زبان اوستایی نزدیک است و جزو لهجه‌های ادبی زبان کردی محسوب می‌شود، و همین طور لهجه اورامی از گویش گورانی دارای چنین وضعیتی است. و باید توجه کرد که بیشتر آثار علمی و ادبی در زبان کردی به این سه لهجه از گویش‌های کرمانجی جنوبی و گورانی، یعنی به لهجه‌های مکریانی و سلیمانی و اورامی، نوشته و پرداخته شده

[۱۸۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

است. از آن جمله می‌توان به آثار شاعران و نویسندهای بزرگی، که بعضی از آنها شهرت جهانی دارند، اشاره کرد که به این لهجه و گویشها نوشته شده است؛ مانند آثار استاد میرشرف‌خان بدليسی، استاد همین، استاد عبدالرحمن شرفکندي (ههزار)، و شاعران مشهور و معروف کرد مانند گوران و شیراکوبیکس.

باید توجه داشت که جامعه مردم کرد از گنجینه ادبی فولکلور بسیار غنی برخوردار است و همین ادبیات فولکلور، بخصوص افسانه‌ها و مثلها و شعرها، غنای بسیار ژرفی به موسیقی، شعر، ادبیات داستانی، و فرهنگ کرد بخشیده است. در هر حال، با وجود تأثیر عمیقی که فرهنگ و زیان فارسی در ایران در ذهن و تفکر مردم و بخصوص نویسندهای شاعران کرد به دلیل ریشه‌های مشترک داشته، موجب شده است که بعضی از آنها آثارشان را به زیان فارسی بنویسنده و انتشار دهند، که در این زمینه می‌توان به احمد محمود، ابراهیم یونسی، محمد افغان، جلال الدین خوارزمشاه، و رشید یاسمی اشاره کرد، و مردم عادی، اگرچه توان گفت و گو به زبان ترکی را ندارند، زیان فارسی را به دلیل همان ریشه‌های مشترک می‌فهمند. اما در ترکیه و عراق این چنین نیست؛ مردم کرد، به غیر از تحصیل کردگان، با زبانهای ترکی و عربی چندان آشنایی ندارند، اگرچه دیده شده است که نوعی همزیستی بین آنها بوده و هست، اما تأثیر پذیری بسیار محدود است، و باید در نظر داشت که شهر سلیمانیه یکی از مراکز علمی و بخصوص ادبی مردم کرد است و آثار بسیار زیادی در آنجا و همچنین در ارمنستان چاپ و منتشر شده و مکتب سلیمانیه، محمد گوران، شاعر مدرن و نوآور شعر کردی، که چارچوب شعر کلاسیک کردی را هم از لحاظ قالب و فرم و هم از لحاظ محتوا و مفهوم سمبول‌ها فرو ریخت و طرحی نو به وجود آورد، و همچنین شیراکوبیکس که شعر زخم خورده و

در دگین مدرن او آوای حسرتهای ناخوانده هزاران کرد است. در منطقه مطالعاتی ما، بیشترین محوریت فرهنگی و ادبی مردم کرد در شهر مهاباد است. این شهر، به دلیل گذشته تاریخی و درصد بالای باسوانان جامعه اش، جزو شهرهای علمی و ادبی کردنستان ایران محسوب می شود، و جدا از شاعران و نویسندهای و دانشمندان، شخصیتهای سیاسی و تاریخی و اجتماعی زیادی از این شهر برخاسته اند، از آن جمله می توان به قاضی محمد، شخصیت تاریخی مهاباد، و استاد عبدالرحمن شرفکندي و محمد امین برزنجی و محمد قاضی مترجم و دهها دانشمند و شخصیت اجتماعی و سیاسی دیگر اشاره کرد.

مردم کرد منطقه آذربایجان غربی، جامعه مطالعاتی ما، اگر چه نزدیک به ۶۷ درصد آنها روستانشین هستند، از لحاظ مادی و متوسط درآمد در سطح مناسبی قرار دارند و عمدۀ ویژگی آنها فرهنگ در حال تغییر و

جدول ۲. نمونه های مشابهی از لغات زبان کردی در زبان اوستایی

فارسی	تلفظ	کردی	فارسی	تلفظ	کردی
شب	Chav	شهو	آب	Ave	یاو
برو (رو)	Bro	برو	دوغ	Do	دو
گاو	Ga	گا	شهر	Char	شار
من	Maen	من	ماه	Mang	مانگ
تو	Tw	تو	چشم	Chave	چاو
او	Aawe	او	روغن	Ron	رون
پا	Pe	پی	دست	Dass	دس
			ماده گاو	Manga	مانگا
			زن	G-n	زن
			خودش	Khoy	خوی
			روز	Rog	روژ

[۱۸۲] تاریخ‌نامه قومی و حیات ملی

متحول آنهاست. زبان رایج میان مردم کرد کرمانجی، هرکی، سورانی، و مکری است و، همان‌طور که قبلًاً اشاره کردیم، این لهجه جزو گویشهای است که به زبان اوستایی و باستانی ایران بسیار نزدیک است و نشان از بنیادهای پیوسته و مشترک دارد که حقیقت پیوستگی قومی و ملی را در حیطه زبان و فرهنگ و جغرافیای مشترک نشان می‌دهد. چند نمونه از لغات زبان زیبای کردی که شباهت بسیاری به زبان اوستایی دارد در جدول ۲ آمده است.

۵. کلیمی‌ها کیستند؟

گذشته و تاریخ سرزمین و تبار مردم آذربایجان

کلیمی‌ها جزو اقوام معدودی هستند که از ازمنه تاریخ در مناطق مختلفی از فلات ایران و آسیای صغیر و نواحی قفقاز و بخصوص خاورمیانه، در اجتماعات کوچک، در جوار اقوام دیگر زسته و در حال زندگی هستند. مرکز اصلی تجمع یهودی‌ها و سرزمین قوم بنی اسرائیل در بین النهرین و در حاشیه شرقی سواحل دریای مدیترانه و شمال صحرای سینا و کanal سوئز است.

همان‌طور که گفته شد، کلیمی‌ها جزو اقوام باستانی جهانند؛ دین آنان یهودی است و به وحدانیت خداوند یکتا (یهوه) و پیامبر خدا حضرت موسی و کتاب مقدس تورات (عهد قدیم) معتقدند. این اعتقاد از دوران باستان با آنان و با جامعه کلیمی‌ها همیشه بوده و هست. بزرگترین و قدیمیترین منبع موجود و قابل اعتماد و در دسترس در زمانیه تاریخ و گذشته و زندگی و بخصوص علل پراکندگی این قوم کتاب مقدس تورات (عهد قدیم) است که شامل اسفار (سفر پیدایش، سفر خروج، سفر داوران، سفر اعداد و ...)، کتاب پادشاهان، تواریخ ایام، کتاب استر، مزامیر و غزل غزل‌ها، امثال

تبار اقوام | ۱۸۳

سلیمان، و کتابهای انبیاست و در هر قسمت آن به تفصیل در زمینه تاریخ و گذشته و فرهنگ و مسائل قوم بنی اسرائیل و دیگر اقوام و بخصوص سیزدائمی و همیشگی اقوام بنی اسرائیل و فلسطینیان و قهرمانان آنان، چون شمشون و افسانه زورمندی او که در موهای سرش بوده، و همچنین یفتاح جلعادی و داستان تراژیک قربانی شدن دختر او و در نهایت گم کردن صندوق عهد توسط فلسطینیان، که موجب اصلی اختلاف داخلی آنهاست، و دیگر حوادث تاریخی و اساطیر اقوام منطقه اشاره و به تفصیل سخن رفته است.

آنچه مسلم است قوم یهود از قرنها پیش، به دلیل از دست دادن موطن اصلی خود، همیشه در کلندی های کوچک در سرزمینهای مختلف به سر برده و هنوز هم قسمت اعظمی از آنها در نقاط مختلف جهان به سر برند، و در گذشته گروههای مختلفی از آنها بسی سرزمین و سرگردان بودند، به طوری که اصطلاح رایج «یهودی سرگردان» جزو واژه های نوستولوژیک سالیان گذشته در قبل و بعد از جنگ دوم جهانی بود.

کلمی های ایران جزئی از اعقاب یهودی های بابل هستند که در هنگامه سیز و جنگ و مبارزه با حکومت آشور، و بخصوص بعد از فتح بابل توسط کوروش پادشاه هخامنشی ایران^۱ و آزادسازی یهودی های بابل، توان فعالیت کشاورزی و بخصوص بازرگانی را بازیافتند و اقدام به کوچ و سکنا در مناطق مختلف ایران و مناطق دیگر کردند. در این زمینه، به سکناگزینی یهودی ها در پارس و آذربایجان و نقاط دیگر ایران و کار و تلاش در امر تجارت و نفوذ آنها در مراکز اداری و اقتصادی و دریار ایران

۱. آزادی یهودی ها در بابل توسط کوروش برای آنان بسیار پراهمیت بوده، به طوری که در کتابهای انبیای مختلف تورات از کوروش پادشاه به نیکی یاد شده است.

[۱۸۴] تاریخنامه قومی و حیات ملی

می‌توان اشاره کرد و، همان‌طور که می‌دانید، در دربار ایران دانیال نبی از اعتبار خاصی برخوردار گردید و حالا قبر او در خوزستان و قبر «مرد خای و استر» در همدان نشان این اهمیت است، و به گفته بعضی از مورخان، استر مرد خای، دختر برادر مرد خای، زن خشاپار شاه بوده است.

۵-۱. تبار اقوام کلیمی

اکثر یهودی‌ها خود را از تبار قوم بنی اسرائیل می‌دانند. اما حقیقت این است که در جهان امروز، به دلیل آمیختگی و درهم‌تنیدگی قومی، نمی‌توان جماعت وابسته به یک دین را از یک نژاد و تیره و تبار دانست. البته در خصوص تبار قوم بنی اسرائیل، از دوران باستان این آمیختگی و درهم‌تنیدگی وجود داشته است و در حال حاضر نمی‌توان یهودی‌ها را از لحاظ آناتومی و تیره و نژاد یکسان و از یک قوم شمرد.

اگر مطالعه خود را با بررسی مطالب تورات و سنت آغاز کنیم، خواهیم دید که در آسیای صغیر و خاورمیانه اقوام و ملل مختلف از تیره و تبار و نژادهای مختلف به سر می‌بردند؛ مانند عموریان که بلوتش بودند و سری تا حدودی مستطیل شکل و قامت بلندی داشتند؛ هیتی‌ها که سیاه چرده بودند و گویا قیافه‌ای مغولی داشتند، و گوش‌ها که از نژاد سیاه بوده‌اند، و اقوام دیگر از نژاد و تباری دیگر که در منطقه حضور داشتند. بنابراین استاد تاریخی، عبریان قدیم که جزو اقوام اصلی در منطقه و در ترکیب قوم بنی اسرائیل بودند، چنانکه در بسیاری از موارد در تورات نیز آمده است، با همه اقوام ازدواج کرده و درآمیخته بودند. اصولاً قوم بنی اسرائیل، چون اقوام دیگر منطقه، به تعدد زوجات اشتهر داشتند و عمل پیشوایان خود را سرمشق قرار داده بودند. برای مثال، حضرت ابراهیم، با وجود اینکه همسرش سارا را داشت، هاجر را که مصری بود به همسری برگزید، و

تبار اقوام [۱۸۵]

حضرت یوسف با اسنات ازدواج کرد که اهل مصر و دختر یک کاهن بود. حضرت موسی با دختری از مدین به نام صفورا زناشویی کرد، و سامسون، قهرمان یهودی‌ها، فلسطینی اصل بود، و مادر داود پیامبر از مواطنان بود و او خود با شاهزاده‌خانمی از جشور ازدواج کرد. و اما حضرت سلیمان، که مادرش از هیتیان بود، با چندین زن از اقوام مختلف از جمله دختر فرعون مصر و زنان مواطنان و عمونیان، ادومیان و صیدونیان و هیتیان عشق ورزید؛ در خصوص عاشق‌پیشگی و تعلق خاطر سلیمان نبی به زنان و دختران جای سخن بسیار است و در این خصوص و تأمل در شور احساسات عاشقانه او، بهترین شاهد، جدا از امثال سلیمان، کتاب غزل غزلهای سلیمان است که شاید بهتر است بگوییم جزو نابترين و زيباترين و دلنشين ترين و شورانگيز ترين سرودهای عاشقانه در تاریخ ادبیات جهان است که سلیمان نبی در وصف یار خود شولومیت (شاید همان بلقیس یا ملکه سبا) سروده است و نشان‌دهنده شور احساس عاشقانه اوست که هنوز هم از لحاظ ادبی و ویژگی سرایش شعر ناب عاشقانه در جهان بی‌نظیر است، بخصوص توصیفهای بسیار ساده اما روان او که از یار خود در بندبند غزلهایش ارائه می‌دهد.

غزل غزلها که از آن سلیمان است
او مرا ببوسه‌های دهان خود ببوسد
زیرا که محبت تو از شراب نیکوتراست
و عطر تو، بوی خوش دارد
و اسم تو، مثل عطر ریخته می‌باشد
و ...^۱

۱. عهد قدیم، غزل غزلها، باب اول. ذکر این نکته ضروری است که ترجمه کتابهای مقدس عهد →

[۱۸۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

آنچه از متن تورات استنباط می‌شود دلالت بر این دارد که تعدد ازدواج، بخصوص با زنان اسیر و همچنین زنان دیگر اقوام، در میان قوم بنی اسرائیل رواج فراوان داشته، و حتی تبعید گروهی از یهودی‌ها به بابل هم نژاد آنها را خالص نگاه نداشته و بسیاری از خانواده‌های روحانی و غیرروحانی یهودی با زنان غیریهودی ازدواج کردند، و در همان آغاز دوران آوارگی می‌توان گفت که اسرائیلیان نژادی کاملاً مختلط بودند. و حال این قوم به مناطقی از جهان از جمله مراکش، اسپانیا، انگلیس، و از سوی شمال به آسیای صغیر، ارمنستان، گرجستان، قفقاز، و از سمت غرب به اوکراین، لهستان، هلند، آلمان ... و از سوی شرق به ایران و دیگر مناطق آسیا کوچ کردند.

در حال حاضر، کلیمی‌ها را بر دو گروه عمدۀ می‌توان تقسیم کرد: سفاردیم و اشکنازیم.

سفاردیم و اشکنازیم. سفاردی‌ها، اعقاب یهودی‌هایی هستند که از دوران باستان در اسپانیا (سفاراد عربی) می‌زیستند و در پایان قرن پانزدهم از آن منطقه بیرون رانده شدند، و آنان در کشورهای دیگر کرانهٔ مدیترانه و سرزمینهای بالکان و اندکی هم در اروپای غربی مسکن گزیدند. اینان به لهجهٔ خاص اسپانیایی و عربی که «لادینو» نامیده می‌شود سخن می‌گویند و سنن و شعایر مذهبی خود را حفظ کرده‌اند. طبق برآورد آماری سال ۱۹۶۰، شمار یهودی‌های سفاردی پانصد هزار نفر تخمین زده شده است. اشکنازی‌ها، در اصطلاح عام، یهودی به اشکنازی اطلاق می‌شود و اشکنازی تنها نامی است که در مورد یهودی‌های غیرسفاردی و

→ قدیم و جدید به فارسی، جزو قویترین و حقبقناً اصلیترین ترجمه‌های است که در حدود یکصد سال پیش در ایران انجام گرفته است.

تبار اقوام | ۱۸۷

يهودی‌های معاصر می‌توان به کار برد. ریشه کلمه اشکنازی از تورات است. در تورات، اشکنازی به مردمی گفته شده است که تقریباً در حوالی کوه آرارات و ارمنستان زندگی می‌کردند. در سفر تکوین و در کتاب اول تاریخ، اشکناز نام فرزند جومر بن یافث است، و در کتاب ارمیای نبی هم نام اشکناز به عنوان یک قوم آمده است، آنجاکه نبی مذکور از قوم خود و متحدین آنها می‌خواهد که برپا خیزند و بابل را ویران کنند:

ممالک آرارات، منی و اشکناز را بروی جمع کنید. (باب ۵۱)

بدین‌سان، در می‌یابیم که اشکنازی‌ها از دوران باستان در منطقه آسیای صغیر و بخصوص قسمت قفقاز بوده و حضور داشته‌اند، که بعد‌ها بر اثر تغییرات عمدی در بافت جمعیت و حکومتهاي منطقه، بخصوص در ایران، بر اثر جنگ‌های فرسایشی با روم و اختلافات داخلی و نیروگرفتن اعراب بر اثر اسلام و تسخیر ایران^۱ و سرزمینهای دیگر توسط اعراب، قسمت

۱. در خصوص شکست سپاه ایران از اعراب و از هم پاشیدن بساط سلطنت ساسانیان باید عوامل مهم و تأثیرگذار ذیل را در نظر گرفت:
الف. جنگ‌های فرسایشی با روم و شکست سختی که ایران از روم در سال ۶۲۷ م خورد و هرگز نتوانست قد علم کند.

ب. فساد داخلی حکومت، فقر عمومی بر اثر جنگ و مالیات‌های بی‌رویه، رفتار ناشایست حکام و عوامل حکومت، و نهایتاً اختلافات داخلی دربار ساسانی که نظام امور مملکت را سست و بی‌بنیاد ساخته بود.

ج. شورش‌های دینی مانویان و بخصوص قیام سی‌ساله مذهبی و اجتماعی مزدکیان که در حقیقت نوعی پیاده کردن اتوپیا (مدينة فاضله) افلاطون بود و آنان مال و زن و دختران ریبوده شده خود را توسط عمال ساسانی و امتیاز یکسان برای همه از جامعه فساد و کاستی و طبقاتی ساسانیان را بازپس می‌خواستند.

تمامی عوامل فوق بساط پادشاهی و حکومت ایران را پوسانده بود و حکومت ایران به بک تلنگر نیاز داشت تا فروریزد، و اعراب تازه مسلمان شده، با شعار مزدکی «برابری و



[۱۸۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

عمدهٔ یهودی‌ها به سوی قفقاز رفتند. و در میان قوم خزر جذب شدند، و کم‌کم بر اثر نفوذ آنها، خزرها در یک انتخاب استراتژیکی، به مانند رفتار و سیاست ممالک غیر متعهد کنونی، در برابر نیروی بیزانس مسیحی و ایران زرتشتی و بعدها ممالک مسلمان، راه سوم یعنی دین یهود را به عنوان دین رسمی انتخاب کردند. در این خصوص داستان و نقل قول‌های بسیاری آمده است و در تاریخ نیز ذکر شده که هراکلیوس قیصر روم، برای اتحاد با خزرها در برابر ایران و اعراب و بخصوص هونهای بیابان‌نشین، ادسیا یا اپیفانیا (Epiphania) دختر خود را نامزد زیبل خان خزرها کرد و، بدین‌سان، اتحادی سیاسی و نظامی بر اثر زناشویی بین امپراطوری بیزانس و خزرها به وجود آمد.

در خصوص خزرها، آنچه از نوشته‌های تاریخ‌نگاری‌سان ایران و عرب و بخصوص اصطخری و مسعودی و سایر اسناد دیگر، بخصوص «سالنامه» بیزانس و گزارش‌های مورخان بیزانسی، مانند کنستانتین پورفیروگنیتوس^۱ برمی‌آید، خزرها قومی پیوسته با سیستم اجتماعی عشیره‌ای و خان‌خانی بودند که یک دولت یهودی مقتدر در کرانه‌های خاوری اروپا، در میان قفقاز و رودخانه ولگا و سرزمین قفقاز، در سواحل دریاچه کاسپین (خزر) به وجود آورده بودند. اصطخری، در خصوص خزران، آنان را مردمی با قامتی بلند و قوی توصیف می‌کند که «در جامعه پیوسته و سیستم



برادری» که توسط سلمان فارسی مزدکی به میان آنها برده شده بود، و او راهنمای اعراب در حمله به ایران بود، موجب فربود و عدم مقاومت ایرانی‌ها و شکست ایران و تسخیر ایران توسط اعراب گردید و بر ایران آنچه رفت که نباید می‌رفت، و بعد سال‌ها حمله مغول آخرین رم و بساط فرهنگی و اجتماعی ایرانی را درهم کوبید و بسا نانوشته‌های تاریخی که نیاز به تحلیل ژرف دارند.

1. Constantine Porphyrogenitus

تبار اقوام [۱۸۹]

حکومتی طایفه‌ای زندگی می‌کنند و دین رسمی آنان یهودی است، و در این جامعه خاقان مقام و منزلتی مقدس دارد و سیستم اداره جامعه به صورت رهبری دوگانه است که در میان بیشتر قبایل ترک معمول است، و خاقان در این جوامع کمتر در امور جاری دخالت می‌کند، بلکه امور کشور و لشگر توسط قائم مقام یا نخست وزیر او (خاقان به) اداره می‌شود؛ همان شیوه‌ای که در سلطنت مشروطه است. اصطخری و همچنین مردم شناس فرانسوی سن ژولین نقل کرده‌اند که:

در میان خزان، چون بخواهند کسی را به خاقانی بردارند، پارچه‌ای ابریشمی بر گردن او می‌بندند، چندان‌که حالت اختناق به او دست دهد و نزدیک شود که نفسش بندآید. آنگاه می‌پرسند: چند مدت می‌خواهی سلطنت کنی؟ می‌گوید فلان‌قدر. پس اگر زودتر وفات یافت که هیچ، و گرنه در همان تاریخ او را به قتل می‌رسانند.

دولت یهودی خزان از قرن هفتم تا دهم میلادی با اقتدار در منطقه حکومت کرد و نقش مهمی در سرنوشت اروپای قرون وسطایی و، در نتیجه، اروپای امروز بر عهده داشت و همیشه بر اساس سیاست بیزانس مسیحی، علاوه بر اینکه مانع از هجوم اقوام ترک صحرانشین به محدوده سرزمینهای اروپایی بود، به عنوان یک نیروی مزاحم و تراجگر، بر اثر وسوسه و تشویق امپراطوری بیزانس به سرزمینهای ارمنستان، اران، و ایران حمله می‌کرد و یک‌بار هم تا نزدیکی همدان و قزوین در ایران پیش روی کرد. در تاریخ و بخصوص در تذکرها و دیوان اشعار شاعران از خزان و زیبارویان خزر مثالها آورده شده است. اما حکومت یهودی خزان که مانع اصلی هون‌ها و روس‌ها در حمله به اروپا بود، و حتی

۱۹۰ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

روس‌ها با پرداخت مالیات و باج به خزرها حق کشتیرانی در دریاچه خزر را دریافت می‌کردند که، از این طریق، به دزدی و غارت شهرهای ساحلی دیگر ممالک منطقه بخصوص ایران دست می‌زدند، بعد از ضعف حکومت ایران و اعراب و بخصوص گسترش تعصبات دینی در مسیحیهای اروپا و بخصوص در میان روس‌ها، کم‌کم اهمیت خود را از دست دادند و به دلیل دین رسمیشان که یهودی بود کم‌کم مورد غضب و نفرت قرار گرفتند.

و بعدها دیدیم که هون‌ها چنان گرددادی بودند که وزیدن گرفتند و نیمی از اروپا را درنوردیدند. آتیلا پادشاه کشوری از چادرنشینان بود و خزران هم همین‌طور. در تاریخ آمده است که می‌توان بر روی اسب یا تانگ و ماشین با شمشیر و تفنگ دنیا را گرفت اما نمی‌توان آن را اداره کرد، و دیدیم که چادرها از بین رفت، ولی شهرها و مدنیت شهرنشینی، که بازتاب فرهنگ حیات انسانی بود، بازماند.

در تمام طول مدت اقتدار خزران، قرایان ترک‌زیان، که یک فرقه یهودی بنیادگرا در منطقه کریمه، اوکرائین، و لهستان بودند، با خزران و دیگر یهودی‌های منطقه ارتباط داشتند. بعد از اوجگیری نهضت مسیحیت در اروپا و روسیه، کم‌کم عرصه بر همه یهودی‌ها، که به عنوان «عیسی‌کشان» معروف شده بودند، تنگ شد، تا اینکه اتحاد روس‌ها و حکومتها مسیحی اروپایی عرصه را بر آنها تنگتر و موقعیت استراتژیکی آنها را از هر لحاظ، هم از لحاظ بازرگانی و هم سیاسی - نظامی، تضعیف کرد و روس‌ها کم‌کم با قدرت‌یابی و تشکیل حکومت مرکزی مقتدر در صدد حمله به خزران درآمدند و حمله مرکزی آنها بخصوص در دهانه رودخانه ولگا موجب تضعیف بیشتر و پراکنده شدن جماعت یهودی این قوم در سرزمینهای دیگر و بخصوص کوچ و استقرار آنها در کریمه، اوکرائین،

تبار اقوام | ۱۹۱

لهستان، هلند، و دیگر نواحی اروپای شرقی، و همچنین به صورت پراکنده در آسیای صغیر و ایران شد. به طوری که بعد از حمله مشترک بیزانس و روس در سال ۱۰۱۶ و شکست خزران، کمتر در نوشه‌های تاریخی به نام خزران برمی‌خوریم و در تاریخ روس‌ها گاهی به آنها اشاره می‌شود، و همین‌طور که وارد قرن سیزدهم می‌شویم، بر ابهام و تاریکی بیشتر افزوده می‌شود و آخرین بار در یادداشت‌های یک مسافر تاریخنگار، در تاریخ ۱۲۴۵-۱۲۴۷م، از خزرها به عنوان یک ملت نام برده می‌شود؛ تا اینکه آن بادهای وحشی صحرای آسیا وزیدن می‌گیرد و هون‌ها و مغول‌ها، کومن‌ها را از اروپا و آسیا بیرون می‌رانند و بزرگترین امپراطوری صحرا را بر جهان مسلط می‌کنند که از مجارستان تا چین گسترش یافته بود و، بدین‌سان، خزرها^۱ از بین می‌روند.

بسیاری از مردم خزر که به نواحی روسیه و اوکرائین، و لهستان و دیگر مناطق اروپا کوچ کرده بودند، با وجود اینکه در میان سایر ملل جذب شدند، دین خود را در گروهها و اجتماعات کوچک خود حفظ کردند. و بسیار از مردم‌شناسان معتقدند که در حال حاضر اکثریت مردم یهود از همان تبار اقوام ترک یهودی خزرها هستند. ولی حقیقت این است که، همان‌طور که پیش از این نیز گفته شد، به دلیل جایه‌جایی جمعیت و آمیختگی اقوام مختلف در طول تاریخ هیچ قومی اصیل باقی نمانده، بخصوص مردم قوم بنی اسرائیل که از آغاز تاریخ جامعه‌ای آمیخته از اقوام مختلف بودند.

در زمینهٔ ریخت‌شناسی و تنفس‌شناسی انسانی، از لحاظ نژاد نیز

۱. در خصوص جامعه و دولت خزران، نک به: آرتور کستر، خزران، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.

[۱۹۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

نمی‌توان مشخصات کاملاً ویژه و خاصی را برای قوم یهود ذکر کرد. اقوام هر منطقه، نسبت به منطقه زیست و آمیختگی قومی، دارای مشخصات مختلفی از لحاظ بلندی قد، رنگ پوست و مو و چشمان، و نوع شکل دماغ و دور سر و غیره هستند.

در دایرةالمعارف بربیتانیکا (۱۹۷۳)، جلد دوازدهم، صفحه ۱۰۵۴ آمده است:

تحقیقات مبتنی بر مردم‌شناسی فیزیکی نشان می‌دهد که، برخلاف عقیده عامه، چیزی به نام نژاد یهودی وجود ندارد. مقایسه مردم‌نگاری گروههای یهودی در بسیاری از جاها حکایت از آن دارد که این گروهها از حیث مشخصات کله (نسبت کوتاهترین عرض کله به کوتاهترین طول آن ضرب در صد)، شاخص صورت، گروه خونی، و غیره با یکدیگر تفاوت فاحش دارند.

بنابراین، آنچه از طرف بنیادگرایان یهودی به اصطلاح «ملت اسرائیل» نامیده می‌شود، در آن نمونه‌هایی از هر ملت را با نشانهای خاص آن می‌توان یافت.

۵-۲. زبان، فرهنگ، و آداب و رسوم

همان‌طور که پیش از این گفتیم، به دلیل پراکندگی کلیمی‌ها در سرزمینهای مختلف و انزواج آنها بنابه شرایط اجتماعی و دلایل دینی و زندگی در گروههای کوچک مذهبی و همچنین آمیختگی با اقوام دیگر، نمی‌توان رسماً و رسوم مشخصی را برای این قوم مشخص کرد، جز شعایر و اعياد و مراسم مذهبی، چون مراسم روز جمعه (شباشلون) و عید فصح و دیگر مراسمی که سرتاسر یادآور ماجراهای واقعی یا افسانه‌آمیزی است که بر

تبار اقوام [۱۹۳]

قوم بنی اسرائیل گذشته و از زبان انبیا در تورات نقل شده است، مانند خروج از مصر، عصیان مکاییان، ویرانی معبد اورشلیم، و جز آن. بدین‌گونه، ذهن یک یهودی همیشه و همواره با گذشته تاریخی و نژادی مشغول می‌شود و، ناخواسته، مردم یهودی را که در جوامع مختلف به سر می‌برند به انزوا و نوعی درون‌گرایی می‌کشاند و در جامعه بسته نگاه می‌دارد.

زبان کلیمی‌ها. در خصوص زبان قوم یهود باید توجه کرد که زبان اصلی قوم بنی اسرائیل و مردم یهود «عبری» است، اما پس از ویرانی اورشلیم و کوچ آنها، اکثر یهودی‌ها زبان و فرهنگ خود را از دست دادند: آنان که به بابل کوچ کرده بودند نخست به کلدانی و بعدها با آغاز عصر مسیحیت، به زبان آرامی تکلم می‌کردند و آثار خود را بدان زبان می‌نوشتند، و آن گروه از یهودی‌ها که به اسپانیا کوچ کرده بودند به زبان اسپانیایی و همچنین به زبان عربی مطالب و آثار خود را می‌نوشتند، که بعدها بر اثر تغییر زمان جابه‌جایی جمعیت و بخصوص گروه یهودی‌های مستقر در ایران و روسیه و در اروپا در کشورهای لهستان، آلمان، اتریش، فرانسه، و انگلیس آثار خود را به زبانهای فارسی، اسلاوی، آلمانی، فرانسه، و انگلیسی به رشته تحریر در می‌آوردند. البته ذکر این مورد مهم است که در اسپانیا، بر اثر آمیزه زبان عربی با اسپانیایی زبانی به وجود آمد به نام «لادینو» که واژگان و تلفظ خاصی داشت، و همین طور در آلمان نیز، بر اثر آمیختگی زبان اسلاوی و آلمانی با زبان عربی و آرامی در میان یهودی‌های اروپای مرکزی و شرقی زبانی به وجود آمد به نام «ییدیش» (یا «یدیش»). اما باید بر این نکته تأکید کرد که اکثر اندیشه‌مندان و شاعران و نویسنده‌گان یهودی معاصر در زمینه فلسفه و ادبیات و ریاضیات و اقتصاد و سایر علوم به زبانهای آلمانی، اسلاوی، انگلیسی، و فرانسوی نوشته شده است.

[۱۹۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

۵-۳. کلیمی‌های ایران

در خصوص تبار یهودی‌های ایران تحقیقات چندان گستردگی انجام نشده و بیشتر دو نظر مطرح است: گروهی از تاریخدانان و مردم‌شناسان معتقدند که یهودی‌های مقیم ایران از گروه اشکنازیم هستند که از ازمنه تاریخ در منطقه آسیای صغیر و ارمنستان و نواحی شمالی ایرانی، یعنی در آذربایجان، می‌زیسته‌اند؛ و گروهی دیگر معتقدند که آنان از یهودی‌های بابل هستند که در هنگام تسخیر بابل توسط کوروش کبیر، پادشاه ایران، آزاد شدند و در زمینه تجارت و بازرگانی و گسترش کار و تجارت گروههایی از آنها به ایران کوچ کردند و در مناطق مختلف ایران سکنا گزیدند. و البته عده‌ای از آنان به دلیل تجربه و دانشی که داشتند در دربار ایران صاحب موقعیت و مقام بودند که در این زمینه می‌توان به استر مردادخای، دختر برادر زیبای مردادخای، در زمان خشاپار شاه هخامنشی اشاره کرد، که اکنون قبر او و مردادخای در همدان جزو زیارتگاههای یهودی‌ها و جزو آثار باستانی و تاریخی است. بنا به اسناد تاریخی و برابر متن مضمون کتاب است در عهد قدیم آمده است که در سال سوم پادشاهی، خشاپار شاه مجلسی آراست و در روز هفتم از مجلس خود، از سر مستی خواست که وَشْتِی ملکه تاج بر سر به مجلس آید تا همه بزرگان بر شکوه و زیبایی او نظاره کنند. ولی وَشْتِی از این فرمان سر باز زد و به مجلس نیامد، و این نافرمانی بر شاه گران آمد و او را از مقام (ملکه) بودن ساقط کرد. پس، فردای آن روز بزرگان از او خواستند که دختر باکره‌ای را (به زنی) برگزینند، که مردادخای باخبر شد و دختر برادر خود، هَدَسَه، را آراست و به دیدار شاه فرستاد، و خشاپار شاه از میان زیبارویان هَدَسَه را انتخاب کرد و او را استر، یعنی «ستاره»، نامید. و یکی

تبار اقوام | ۱۹۵

از کارهای مهم استر نجات یهودی‌ها از کشتار و اسارت بند هامان نخست وزیر خشایارشاه است، که در این زمینه علاقه‌مندان می‌توانند جهت اطلاع بیشتر به داستان استر در عهد قدیم (تورات) مراجعه کنند. ذکر این نکته نیز لازم است که آزادی یهودی‌ها از اسارت بابل توسط کوروش کبیر پادشاه ایران و اجازه مراجعت آنان با طلا و دیگر منسوجات ربوده شده از اورشلیم توسط نبوکدنصر پادشاه بابل و بازگرداندن آن طلاها و مجسمه‌ها و منسوجات نقره و غیره، و همچنین ثروت یهودی‌ها به ارض موعود، موجب شد که یهودی‌ها و انبیای آنان کوروش و ایرانی‌ها را ستایش کنند؛ به طوری که در کتاب یوشع بنی و دانیال بنی و غیره بارها از کوروش ستایش شده و حتی از او به عنوان مسیح نجات‌دهنده نام برده شده است. از آن روزگار به بعد، یهودی‌ها در ایران مسکن گزیدند و کم کم در طی زمان، بر اثر آمیختگی با دیگر اقوام ایرانی، جزوی از ملت ایران شدند، و از لحاظ جسمی و فیزیکی نمی‌توان بین آنها و دیگر مردم ایران فرقی قائل شد. آنها اکثراً متوسط قامت با چهره‌ای گندمگون و چشم و موی مشکی و شانه‌های پهن هستند، و به همین دلیل آمیختگی باید آنان را ایرانی‌های یهودی نامید.

تعداد جمعیت کلیمی‌های ایران بسیار محدود است، اما با وجود محدودیت شمار جمعیت، آنان چون مردم دیگر از تمام حقوق اجتماعی و شرایط همسان شهروندی برخوردارند و، مانند سایر اقلیتهای قومی و مذهبی، دارای انجمن بوده و در انجام مراسم و شعایر قومی و مذهبی خود آزادند و دارای نماینده در مجلس ایران هستند. اکثریت این مردمان از دیرباز در شهرهای بزرگ تجاری ایران، در شهرهای تهران، شیراز، همدان، و اورمیه، سکونت دارند.

کلیمی‌ها اکثراً از دیرباز به مشاغل بازرگانی و تجارت اشتغال دارند،

[۱۹۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

و با توجه به گذشته پر رنج و انزوا و احساس آسیب‌پذیری و تنها بی که این قوم همیشه در طول تاریخ، نه در ایران، در عرصه جهان احساس کرده، بنابه استعداد ذاتی و قومی و یادگیری، بر اساس ضرورت، همیشه تلاش کرده‌اند که در زمینه مراودات کالا و تجارت و خرید و فروش - از پادویی تا خردۀ فروشی، و از آن گسترده‌تر در سطح تجارت بزرگ و بین‌المللی - فعالیت داشته باشند. این مردمان چندان تمایل به سرمایه‌گذاری ثابت ندارند و علاقه‌مند به سرمایه قابل انتقال و نقد در زمان محدود و در اختیار داشتن مسکوکات به شکل‌های مختلف و بخصوص به صورت طلا هستند که همیشه قابلیت ارزش و معاوضه را دارد، و از دیرباز در ایران به مشاغل آزاد و خرید و فروش اشتغال داشته‌اند. البته در میان آنها پزشکان برجسته و عالمان و بخصوص صنعتگرانی برجسته در زمینه طلاکاری و نقره‌کاری وجود داشته و بعضی از آنها در مشاغل دولتی و حکومتی صاحب پست و مقام بوده‌اند. با وجود این، بیشتر فعالیت این جماعت در زمینه مسائل تجاری بوده است.

يهودی‌های ایران، چون یهودی‌های دیگر جهان، همیشه به دلیل وضعیت اجتماعی و بخصوص دینی در گروه اجتماعی بسته خود در انزوا به سر برده‌اند و، از این لحاظ، در تمام شهرها خانه‌ها و محله‌های آنها مشخص بوده و مراوده آنها با همکیشانشان بوده است. و از این جهت، از لحاظ جامعه‌شناسی، زندگی و جامعه این قوم را «جامعه بسته محله‌ای» نام گذاشته‌اند.

در شهر اورمیه، این قوم دارای محله‌ای مشخص به نام « محله یهودی‌ها» است، و در این منطقه، جدا از خانه و مغازه و مدرسه، دارای کنیسه‌اند. در گذشته تعداد یهودی‌ها بیشتر بوده و در اورمیه و حومه

[۱۹۷] تبار اقوام

آن به بیش از ۱۰۰ خانوار^۱ می‌رسیده، که بیشتر به کار تجارت و خرید و فروش پارچه و بخصوص خرید و فروش طلا و نقره و آنتیک (آثار قدیمی) و اشیاء و وسایل دست دوم خانه‌ها اشتغال داشتند. البته در نزدیکی همان « محله یهودی‌ها »، نزدیک بازار، گروهی از یهودی‌های ثروتمند اقدام به احداث کارخانه کشمش پاک‌کنی و بسته‌بندی تجاری خشکبار کرده بودند و افراد بسیاری از آنها در میان اهالی اورمیه به نام شناخته شده و قابل اعتماد بودند و اکثر وسایل خانه و اشیاء قیمتی آنها را این افراد خریداری و به فروش می‌رساندند. اکثر یهودی‌ها در ایران از نامهای ایرانی و مذهبی استفاده می‌کنند، به طوری که اگر خود را معرفی کنند، کمتر می‌توان متوجه قومیت و دین آنها شد.

از سالها پیش، یهودی‌های ایران نیز چون یهودی‌های سایر کشورها اقدام به کوچ و مهاجرت به امریکا، استرالیا، و بخصوص اسرائیل کرده‌اند، که در این زمینه اکثر جوانهای آنها به آرژانتین، ایالات متحده امریکا، کانادا و خانواده‌ها و پیران آنها به اسرائیل مهاجرت کرده‌اند.

اکنون یهودی‌ها، به دلیل مهاجرت، هر روز اجتماع محله‌ای را از دست می‌دهند و بیشتر به اجتماعی گروه خانواده‌ای تبدیل می‌شوند، و با کم شدن جمعیت آنها، فعالیت اجتماعی و اقتصادی آنها کم می‌شود و به عنوان یک قوم تأثیر آنها در مسائل اجتماعی کمتر می‌شود، و به دلیل بسته‌بودن جامعه آنها کمتر می‌توان از مسائل اجتماعی و فرهنگی آنها اطلاع یافت، و خود آنها نیز همیشه در حاشیه و به صورت متزوی در جامعه بسته و درون‌گرای خود به سر می‌برند و چندان فعالیت مشخص

۱. در حال حاضر، تعداد یهودیان در اورمیه بسیار کم و نزدیک به هفت خانوار است و اکثر یهودیان اورمیه به تهران، اسرائیل، و امریکا کوچ کرده‌اند.

فرهنگی و اجتماعی ندارند.

از گذشته‌های دور، این قوم را در مثالها و نقل قولها مردمی ترسو خوانده‌اند؛ شاید این امر به دلیل فشار محیط و ارزوای آنها با توجه به وضعیت کیش و دین و قومیت محدود و بسته آنها باشد. و باید به این امر توجه کرد که اصولاً دین یهود نوعی درونگرایی و جامعه بسته گذشته‌نگر را برای پیروان خود فراهم می‌سازد که این امر یکی از عمدۀ‌ترین عوامل مهم آسیب‌پذیری این قوم است، چراکه قوم یهود به دلیل جامعه بسته خود ناگزیر به ازدواج درونی و خودی است و از این لحاظ به نوعی گرفتار بیماری و آسیب ژنتیکی و تحلیل قومی است. و قوم یهود، بدین‌سان، کم‌کم بر اثر محدودیت و ارزوا طراوت و جوانی جمعیت را از دست داده، دچار پیری و تحلیل و میرایی می‌شود – که امید است جوانان کلیمی، با توجه به شرایط زمان و همزیستی ملل، دگرگونی اساسی در جامعه بسته و قومیت‌گرای خود به وجود آورند.

بخش دوم

زبان و فرهنگ مشترک

پیش درآمد

در زبان و فرهنگ

از آن روزی که انسان اولیه بر روی دوپای خود ایستاد و متوجه خود، محیط خود، و نیازهای خود شد و برای به دست آوردن غذا و امنیت خود ابزار را به دست گرفت، فرهنگ آفریده شد. و همین (ابزار) فرهنگ مادی، همراه با ادراک مسائل محیطی و اندیشه و تفکر در مبانی بسیاری از مسائل هستی، در جریان کاربرد و کارکرد و دگرگون آفرینی خود، فرهنگ معنوی را فراهم ساخت، و انسان، در پی ضرورت ارتباط و نشانه‌گذاری و قراردادهای ارتباطی، به تقلید از اصوات طبیعت، زبان را اختراع کرد، یعنی یکی از شگفت‌انگیزترین پدیده‌ها را خلق کرد، پدیده‌ای که محسول ارتباط متقابل انسانها در کار دسته‌جمعی و دگرگون‌کننده بسیاری از پدیده‌های دیگر و تکامل‌دهنده تفکر و شعور انسان است.

فرهنگ را محسول جریان زندگی آدمیان گفته‌اند، یعنی مجموعه‌ای از آداب و رسوم، دانستنیها، بنایها و اختراعات، و نواها و شعرها و قصه‌ها، و هر آنچه جزئی از حیات و بازتاب بودن آدمی است، بازتابی که محسول

ذهن نمادساز انسان است.

نماد (سمبل)، که واحد اساسی همه رفتارهای انسانی و تمدن بشری است، می‌تواند جلوه‌ای مادی چون درخت، اشیاء، و عناصر قراردادی از طبیعت، یا جلوه‌ای حسی و غیرمادی مانند اصوات یا رنگها و مفهومی از حسها و رفتارها و نشانه‌ها و دانشها باشد.

بزرگترین فرق انسان با حیوان در همین توان نمادسازی است. کمی تأمل در جدول زیر، تفاوت اساسی نماد را با علامت و نشانه میان انسان و حیوان و گیاه به مانشان خواهد داد.

همان‌طور که ملاحظه می‌کنید، علامت بازتاب زیست بیولوژیکی و طبیعی فاقد حس اخلاقی و غیراجتماعی و موروثی است، و نشانه روانی -

جدول ۱. نماد، نشانه، علامت

علامت (Signal)	نشانه (Sign)	نماد (Symbol)
زیستی و بیولوژیکی	روانی - بدنی	روانی - اجتماعی
طبیعی	آموختنی	قراردادی
فاقد حس اخلاقی	قابل اجرا	حامل معنی
غیراجتماعی	قابل اشتراک	قابل شناخت عاطفی
زمان حال	عادی	گذشته، حال، آینده
درد - لذت	پاسخگویی	فهمیدنی
موروثی	پاسخ - محرک	خلافیت
غیرمتحرک	فقدان حس تحرک آگاهانه	مت حرک
گیاه	حیوان	قوه تجرید
-	-	علم و هنر
-	-	تصور مرگ
-	-	قابل انتقال آگاهانه
-	-	قوه انسان

[۲۰۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

بدنی، آموختنی، و شرطی پاسخی به محركها با فقدان حس و آگاهی بر دلیل تحریک وجود محركهاست، و نماد روانی-اجتماعی حامل معنی و فهمیدنی با قابلیت شناخت عاطفی و انتقال به گذشته، حال، و آینده است.

واز این جهت است که نماد معنا و مفهوم گسترده‌ای را که حامل بار فرهنگی و محصول حیات آدمی است با خود حمل می‌کند، به گونه‌ای که قابل فهم برای دیگر انسانهای آشنا با فرهنگ حامل نماد است.

و یکی از زیباترین جلوه‌های نمادسازی انسان در ارتباط با محیط جامعه و طبیعت، و به تقلید از طبیعت، ساختن اصواتی برای ارتباط و بیان عاطفه و حس به شکل مشخص با نمادهای فراهم شده است که به صورت زبان جاری می‌شود. و طی گذر زمان، آدمی در جریان تکامل حیات خود و معنا بخشیدن به زندگی خود کم کم از زیان شفاهی به زیان کتبی و ارتباط

جدول ۲. شکل ارتباطات و موقعیت آنها در تاریخ تکاملی زبان*

مرحله نیاز برای ابعاد	شکل تعاسها				
	غیرزبانی	غیرلفظی	زبانی		
	I	II	III	IV	V
تماس	تعیین قصد نیازهای جانی	مور مخاطب قرار دادن افراد	زبان با ساختمان	زبان دستوری ابتدائیش	زبان کاملاً توسعه بافته
صدا، وسیله تماس	فرباد	صدا زدن		کلمه	
ارتباط پنجه‌یان	شکل بسیار قدیمی ارتباطات	شکل ابتدایی ارتباطات	شکل بسیار قدیمی زبان	شکل ابتدایی قدیمی زبان	زبان کاملاً تکامل بافته
	دوره‌های اولیه تزدیک به تاریخ				تاریخ‌زبانشناسی

* منبع: حسین ادبی، زمینه انسان‌شناسی، انتشارات لوح، تهران، ۱۳۵۶.

حیوان →

انسان →

[۲۰۳] پیش درآمد

متشكل روی می‌آورد، و در جریان همین تکامل است که خط اختراع می‌شود، یعنی اصوات نمادهای تصویری و بعداً خطی قراردادی می‌یابند. و در گذار تاریخ است که زبانها از مرحله اولیه نیاز برای ایجاد ارتباط عبور کرده و راه تکامل خود را در طول زمان طی می‌کنند. جدول ۲ نشان‌دهنده مراحل تکوین و تکامل زبان طی زمان است. چنین است جریان مراحل تکامل زبان که با مکانیسم‌های اصل توسعه خود یافته، از مرحله ساختمانی به مرحله توسعه یافته حسی می‌رسد.

فصل اول

تعريف زبان

زبان را بسیار تعریف کرده‌اند: فرهنگ‌شناسها آن را اصواتی حامل نماد برای ارتباط می‌دانند، جامعه‌شناسان آن را حاصل زندگی جمعی می‌شمارند، و زیست‌شناسان آن را حاصل توانایی ژنتیکی برای تکلم می‌خوانند.

به هر حال، باید بپذیریم که زبان عامل ارتباط جمعی و بیان مفهوم حس درون است.

هر جا گروه‌های انسانی می‌زیسته‌اند، زبان نیز وجود داشته است، و در تاریخ حیات هیچ گروه انسانی و جامعه‌ای دیده نشده است که زبان نباشد. تنها تفاوت‌های اساسی در بین آنها مرتبهٔ تکاملی نوع صدا، تلفظ واژگان، و نحوهٔ مقوله‌بندی امور پدیده‌ها و ترکیب کلمه‌ها و تعداد لغات آنهاست. از همین روست که در گذار تاریخ و مراحل تکامل اجتماعی مختلف، زبان را در موارد ذیل تقسیم‌بندی کرده‌اند:

از لحاظ توانایی ثبت و خطوط به زبانهای شفاهی، کتبی، در مرحلهٔ

[۲۰۵] تعریف زبان

متکاملتر نوع خطوط را از مرحله ابتدایی نشانه‌گذاری، که نوع متکامل آن در خطوط هیروگلیف و کانی فرم مشخص می‌شود، و در مرحله بعدی تعداد حروف برای نمادها و آواها و اصوات و مراحل مهم ترکیب جملات و در مراحل توسعه یافته‌تر به محدودیت حروف و تکامل شکلی اصوات و تشکل ترکیب جملات و گسترش واژگان و نهایتاً در مرحله جامعه مدرن به زبان کاملاً توسعه یافته‌تر که، علاوه بر به خدمت گرفتن علائم و اشاره‌ها، زبان از مرحله و موضع قومی و منطقه‌ای خارج می‌شود و در شکل فراگیر جهانی واژگانی حسی را با مفهوم رسا به خدمت خواهد خواند و، از لحاظ توانایی و نرمی، توان پذیرش هر روزه واژگانی جدید را خواهد داشت.

زبان از لحاظ نوع و گویش

زبانها به انواع مختلف تقسیم می‌شوند و جدول زیر نشان‌دهنده شاخه‌های گسترده زبان در گستره جهان است که از آن میان زبانهای هندواروپایی است، که زبان فارسی سرزمین ما نیز جزوی از آن بوده و جزو شاخه هند و ایرانی شمرده می‌شود. و باید تأکید کرد که زبانهای هندواروپایی گسترده‌ترین نوع زبانها در سطح جهان میان مردمان با شاخه و گونه‌های گسترده و متفاوت است.

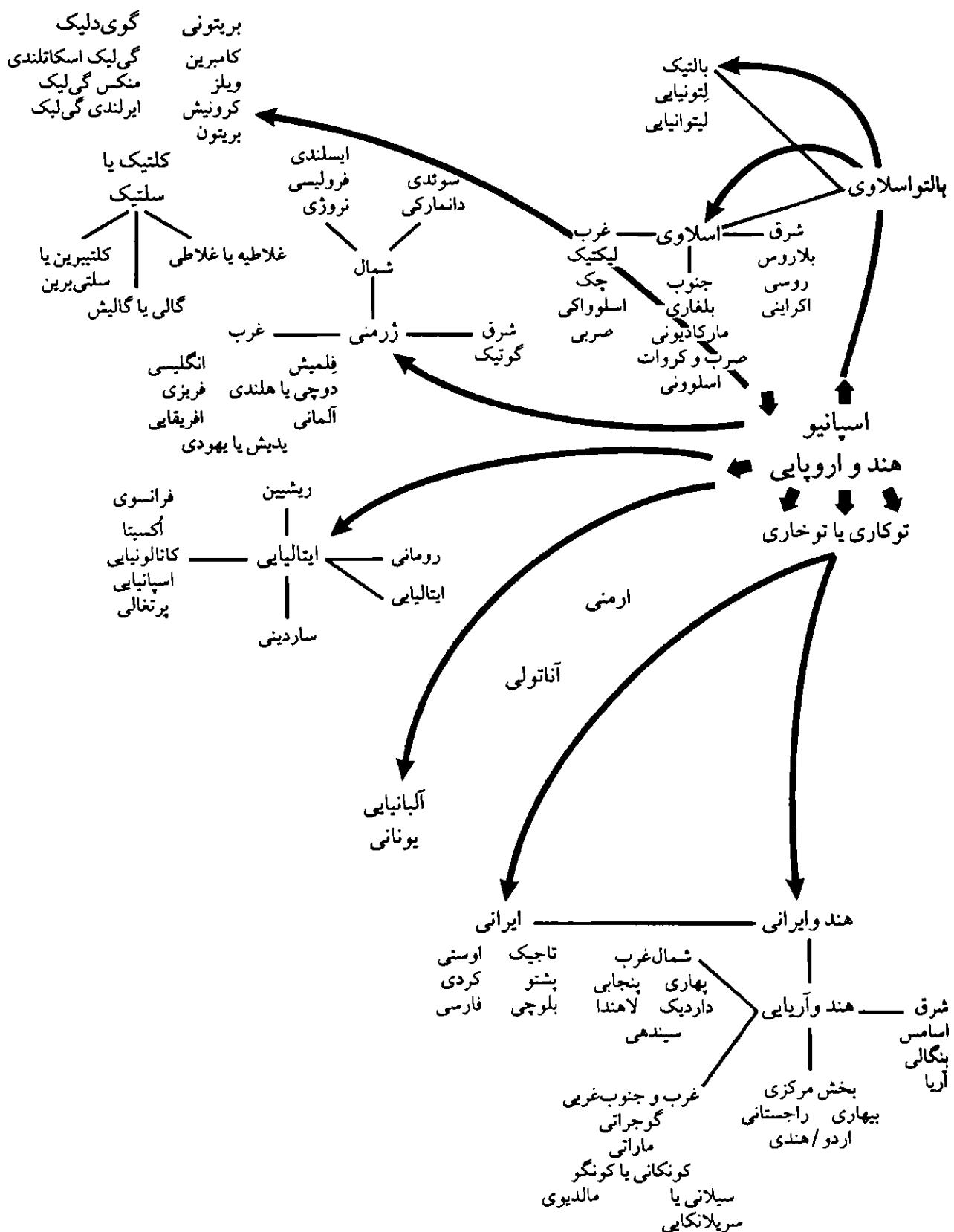
بسیاری از این زبانها، اگر کمی توجه شود، زبان قومی و منطقه‌ای یا چند سرزمینی است که در محدوده جغرافیایی کوچک یا بزرگ، به تناسب جمعیت و اقوام متكلم بدان زبان، کاربرد دارد؛ مانند زبان‌کردی یا ترکی یا فارسی که دامنه گسترده آن نسبت به مردم و جمعیتی است که بدان زبان تکلم می‌کنند؛ یعنی در تعریف گسترده‌گی هر زبان، علاوه بر شکل متکامل زبان، تنوع گویش، تنوع جوامع و اقوام، و بخصوص تنوع و میزان جمعیت

[۲۰۶] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

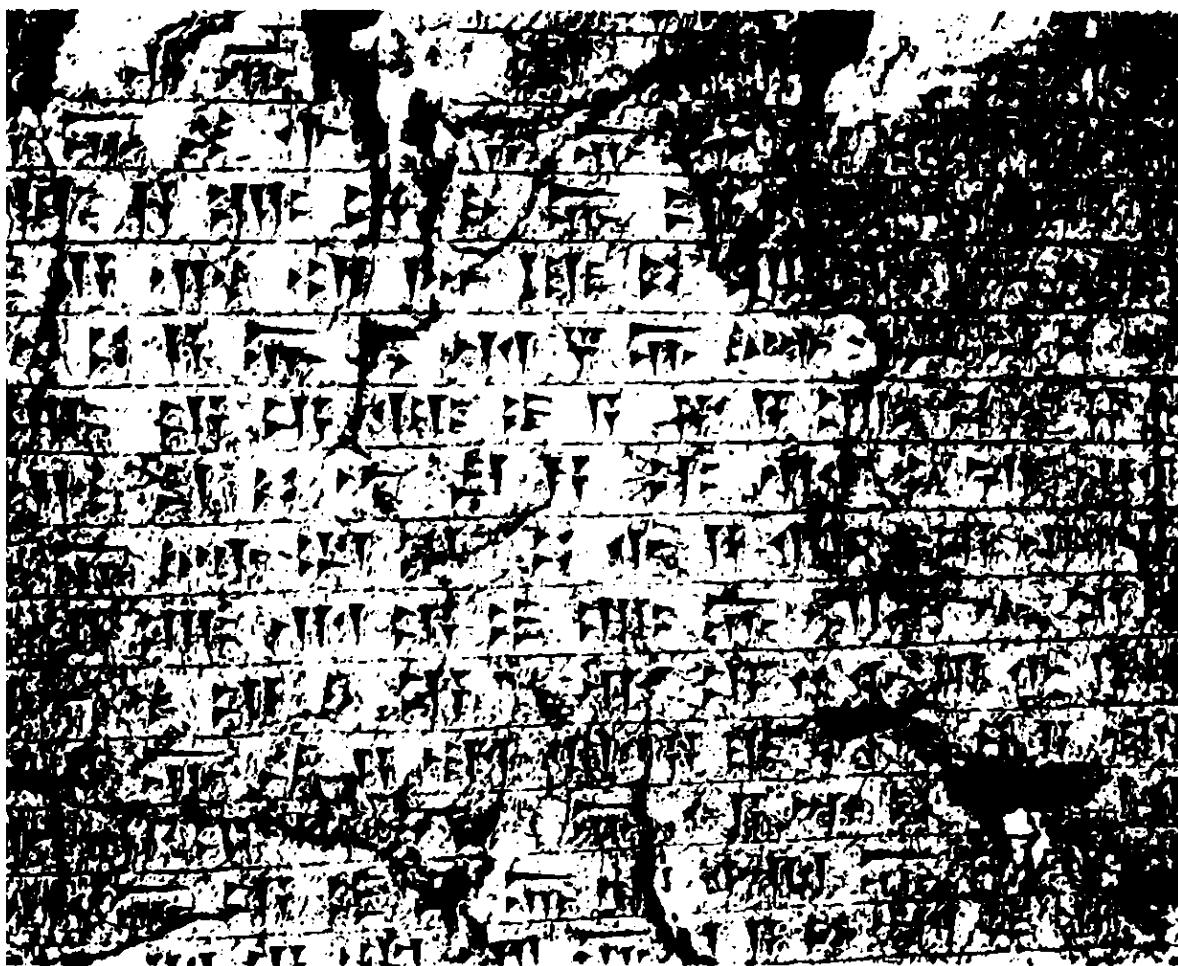
جدول ۳. زبانهای دنیا

نام قاره	نام زبانها	تعداد زبانها
آسیا، اروپا و آسیاء		
۱. هندواروپایی	Indo-European	۱۴۰
۲. قفقازی	Caucasian	۲۵
۳. بسکیو	Baskue	۱
جمع ۱۹۶		
آسیا،		
۱. سینوتیبی	Sino-Tabetan	۲۰
۲. سمتیوهامی‌تیک [حامیتیک]	Semito-Hamitic	۲۰
۳. دراویدین	Dravidian	۱۰
۴. رُپنی	Japanese	۱
۵. اورال-آلائیک	Uralic-Altaic	۴۰
۶. آسیای جنوب شرقی		۲۰
۷. کره		۱
۸. براشاسکی		۱
۹. پالو-سیبریایی	Paleo-Siberian	۶
۱۰. آئینا [آینو]	Ainu	۱
۱۱. آندامانی	Andamense	۱۰
جمع ۱۲۱		
افریقا،		
۱. افریقایی	African	۷۰۰
۲. خوین	Khoin	۵
جمع ۷۰۵		
اقیانوسیه،		
۱. مالایا، پولنزوی	Malaya-Polynesian	۵۰۰
۲. پاپون	Papuan	۱۵۰
جمع ۶۵۰		
امریکا،		
۱. زبان بومیان اولیه		۷۰۰
۲. گروه‌بندی نشده		۴۸
جمع		۲۵۰۰

[۲۰۷] تعریف زبان



شجره نامه خانواده زبانهای هندواروپایی



سنگ‌نوشته‌ای از قوم او رارتو، واقع در ۴۷ کیلومتری اورمیه (بین راه اورمیه و اشنویه)، کنار چشمه آق‌بولاغ (چشمه سفید). سنگ‌نوشته به شوه و خط میخی کانی‌فرم است. این نوع خط را می‌توان در کهنترین متنهای هندواروپایی که در دوران هیتی‌ها و دیگر اقوام آن زمان به کار می‌رفته پیدا کرد. این سنگ‌نوشته مربوط به سده هفتم قبل از میلاد است.

متکلم بدان زبان و حدگستردنگی آن در گستره جهان بسیار مهم است و، از جهتی دیگر، میزان نرمی و توان واژه‌پذیری آن به لحاظ نیاز جامعه و اختراع و آفرینش واژگان جدید حائز اهمیت است. و در نهایت، نوع رسم الخط و نوع آوا و تکلم آوایی زبان از لحاظ خوش‌آهنگی و شکل و نرمی و سهولت تلفظ واژگان در آن بسیار مهم است. بعضی از زبانها

تعريف زبان | ۲۰۹

ویژگی غنایی دارند، مانند زبان فرانسه، فارسی، و اسپانیایی، و بعضی دیگر نه. اکثر زبانشناسان زبان فرانسه و فارسی را به لحاظ خوش آوایی و نرمی تلفظ و موسیقیایی کلمات در تکلم بسیار زیبا و شنیدنی می‌شمارند. اما عمدۀ اهمیت زبان، همان‌طور که گفتیم، سادگی و روایی قوانین (گرامر) آن و الفبای محدود و کم و نرمی و توان پذیرش واژگان جدید و گستردگی و انبوهی جمعیت متکلم به آن است. در حال حاضر، زبان انگلیسی با لهجه‌های بریتانیایی و اسکاتلندي و امریکایی گستردۀ ترین و فراگیرترین زبان دنیاست، به طوری که روزانه بین یکصد و گاه هزار واژه جدید را به طور میانگین می‌پذیرد و در حال تحول و دگردیسی و گرایش به سوی هماهنگی با تکنولوژی فرآصنعتی و فرامدرن با بهره‌گیری از علائم و نشانه و نمادهاست و در سطح جهان آشنا‌ترین زبان برای جمعیت جهان است. هرچند در گذشته سعی شد که زبان لاتین زبان علمی دنیا قرار بگیرد، و همچنین زبانهای ساده‌تر با کاربردی ساده‌تر و واژگانی عمومیتر اختراع شد، به مانند اسپرانتو، اما به دلیل توان بالای کاربرد زبان انگلیسی، نتوانستند چندان مورد توجه قرار گیرند، و این امر تأثیر چند عامل مهم تأثیرگذار را در گستردگی و طراوت و توانمندی و پیشرفت و همه‌گیری و جهانی شدن یک زبان، و همچنین محدود و پژمرده و غیرکاربردی و منزوی شدن دیگر زبانها را نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که، علاوه بر توان و اقتدار اقتصادی و سیاسی، عواملی چون اقتدار فرهنگی و توان نوآوری و نوسازی اجتماعی و تحول آفرینی تکنیکی توان حاکمیت و پیشرفت زبان را نیز به همراه خواهد آورد و نمونه روشن این مسئله کشورهای انگلیسی زبان امریکا، کانادا، استرالیا، نیوزلند، و بریتانیاست. هر چند که انگلستان چون دیگر جوامع کهنسال از مشکلات پیچیدگی فرهنگی و آداب و رسوم و سنتهای دیرپایی گذشته و ایستایی رنج می‌برد،

[۲۱۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

به دلیل تبادل مدام فرهنگی و ارتباطی، و بخصوص تزریق نیروی جوان به کشورهایی با تمدنها و فرهنگهای جوان، چون امریکا و استرالیا، و بازستانی و نیروگیری مدام از آنها باعث پیشگیری از رخوت جامعه سنتی و کهن‌سال انگلستان شده، و این امر می‌تواند مدل خوبی برای کشورهای دیگر باشد.

اما بسیاری از کشورها و اقوام کهن‌سال از انزوا و محدودیت کارکرد فرهنگی و بخصوص زبان در رنج و افسردگی هستند، چراکه آن مشکلاتی که در میان زبانهای گسترده و فعال دنیا مطرح است در میان زبانهای بومی و قومی مناطق محدود جغرافیایی نیز مطرح است و همه از یک اصل و اصول قانونمند زیستی و اجتماعی برخوردارند. اگرچه در سطح جهان در میان بعضی از اقوام و کشورها دیده می‌شود که با تکیه بر توان اقتصادی و توجه به حفظ هویت فرهنگی تلاش در حفظ زبان و مطرح کردن آن می‌شود، آن‌هم با صرف هزینه‌های بسیار کلان، به دلیل عدم برخورداری از سایر عوامل و فاکتورها امکان و توان گسترش برای آن زبانها ممکن نیست. به عنوان نمونه می‌توان زبانهای رایج میان کشورهای اسکاندیناوی یا زبان ژاپنی را مثال زد که با وجود تبلیغ و سرمایه‌گذاری بسیار، به دلیل محدودیت جغرافیایی و تعداد و کمیت پایین جمعیت متکلم بدانها، حتی در خارج از محدوده جغرافیایی کشوری و سرزمین قومی کاربرد ندارند. برای نمونه می‌توان از گونه زبانهای اسکاندیناوی مثال آورد که جزو زبانهای شاخه شمالی ژرمنی است، مانند زبانهای سوئدی، دانمارکی، نروژی، فنلاندی، و ایسلندی که با وجود ریشه‌ها و قوانین و واژگان بسیار مشترک، به دلیل لهجه و گویش و بعضی قوانین و واژگان خاص، با هم متفاوت هستند، به طوری که زبان هر یک از کشورها در خارج از مرزهای جغرافیایی شان کاربرد ندارد و قابل فهم برای دیگر

[تعریف زبان | ۲۱۱]

مردم سرزمینهای همچوار با فرهنگ و گذشته مشترک نیست. همین امر در میان ترک‌ها هم صادق است.

عامل عمدۀ دیگری که در مورد زبانها باید توجه کرد قومی و محدود بودن بعضی از زبانهای است؛ مانند زبان بعضی از اقوام آسیایی، مثل زبان کردی، که به دلیل محدودیت کاربرد و انزوای قبیلی، بیشتر به یک زبان ناگسترده مبدل شده، و همچنین دیگر زبانهای متداول در میان اقوام دیگر که در حال پژمردگی و انزوا هستند؛ و دیده می‌شود که پاره قومهایی از همان اقوام دارای لهجه و گویش و اصطلاحات خاص برای خودشان هستند و لهجه و گویش دیگر قومها را درنمی‌یابند یا اصلاً دارای خط و الفبای مشخصی نیستند؛ زبان رایج میان آنها بیشتر یک زبان ابتدایی و صوتی و غریزی است که به دلیل محدودیت واژگان‌کاربردی مبدل به زبان آوایی شده است، و همین تکلم آوایی که نوعی نماد آوایی و گاه ابتدایی‌تر از آن در حد نشانه آوایی است برای ارتباط به کار می‌رود. چنین اتفاقی به دلیل عدم‌گستردنگی زبان و محدودیت واژگان و فقر اقتصادی و فرهنگی جامعه و عموماً کهنسالگی اقوام و جداسری و انشعاب متعدد آنهاست که در طول زمان و گذر تاریخ مبدل به گستاخی و تاریخی شده است.

با این مقدمه نسبتاً طولانی و معرفی و تعریف بعضی از مسائل و اصطلاحات زیانشناسی و فرهنگ، به بررسی وضعیت زبانهای رایج میان اقوام منطقه و شکل و نوع جریان گفتمان (دیالوگ) میان مردمان منطقه می‌پردازم.

فصل دوم

گفتمان و واژگان مشترک

میان زبانهای اقوام منطقه

شاید بارزترین فرق میان انسان و حیوان در عقل و تفکر و سخن‌گفتن باشد؛ رابطه‌ای که نوعی بیان و معرفی خود و جهان خود است. در حقیقت، تفکر نوعی حرف‌زدن انسان با خودش است، زبانی که در درون جاری می‌شود، واژگان نمادین خود را می‌یابد تا به صوت برسد و برلیان جاری شود.

پایه اصلی و بنیادین هر زبانی تفکر و اندیشه است. انسان اگر به زبانی نیندیشد، هرگز نمی‌تواند به آن زبان سخن بگوید. پس زبان همان تفکر است، فکرکردن، اندیشیدن، سخن‌گفتن بی صوت است.

پیش از این، زبان را در مفهوم محض آن از لحاظ ارتباطی و ساختاری تعریف کردیم و رابطه آن را با فرهنگ و حیات اقوام و ملل گشودیم. اینک به تحلیل و تعریف کارکرد زبان و مفهوم جاری شدن کلمات، به عنوان

[۲۱۳] گفتمان و واژگان مشترک

نمادهای معنایی و احساسی که در ذات خود مفهوم متبلور شده احساس و تفکر آدمی را حمل می کنند، می پردازیم و می پذیریم که زبان از یک درک بنیادین بر می خیزد؛ همان چیزی که زیانشناس و روانشناس معروف جرج میلر، در کتاب خود علم کلمه‌ها^۱، در تعریف زبان آن را یک درک ژنریک (عمومی و کلی) می نامد و می گوید:

زبان، در حالت کلی، یک درک کلی و بسیار انتزاعی است، و زبانهای اختصاصی نمونه‌هایی از حالت کلی (مفهوم) زبان هستند ... یک زبان خاص مجموعه‌ای ویژه از قراردادهای اجتماعی کنترل کننده جریان ایجاد اداتها و اعمال دستوری و کاربرد آنها در کسب اهداف شخصی است.

پس زبان مجموعه‌ای از قراردادهای اجتماعی کنترل کننده اداتها و دستورهایی است که از درک عمومی انتقالی و انتزاعی حاصل می شود. چنین تعریفی مورد قبول زیانشناس معروف نوام چامسکی^۲ و زیست‌شناس معروف اریک لندبرگ^۳ است. آنان معتقدند که زبان، علاوه بر اینکه دارای یک شالوده ژنتیکی است و در طول قرنها تکامل یافته و به صورت کنونی حاصل شده، از هنگام تولد جزء ذاتی ذهن هر کودک است. فردینان دو سوسر^۴ (۱۸۵۷-۱۹۱۳)، پدر زیانشناسی جدید، در کتاب درسهایی در زیانشناسی عمومی^۵ (۱۹۱۶)، زبان را نظامی از نشانه‌ها تعریف می کند. و بعدها او و فیلسوف بزرگ امریکایی چارلز سندرس پیرس^۶ این

- | | | |
|---|-----------------------------------|-----------------|
| 1. George Miller, <i>The Science of Words</i> , A Scientific American Library, New York, 1991, p11. | 2. N. Chomsky | 3. E. Lendeberg |
| 4. Ferdinand de Saussure | 5. Cours de Linguistique Générale | |
| 6. Charles Sanders Peirce | | |

[۲۱۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

اندیشه را گسترش دادند و اعلام کردند که زیان فقط یکی از نظامهای نشانه‌ای است. از دیگر نظامهای نشانه‌ای می‌توان به تصاویر، ادایا و رفتارها و حرکتها، و شمار فراوانی از نشانه‌ها اشاره کرد. به عقیده آن دو، برای فهم اینکه انسانها چگونه درباره جهان و خودشان با هم ارتباط برقرار می‌کنند، تحلیل همه این نظامهای نشانه‌ای گوناگون مفید و ثمربخش خواهد بود.^۱

پس زیان از یک درک عمومی حاصل می‌شود و دارای شالوده ژنتیکی و حاصل جریان تکامل قرنهاست که در ذات ذهنی انسان بیخته شده و دارای ساختاری نظاممند از نمادها و نشانه‌های است که در ارتباط و بیان مفهوم حسی و ادراک هر چیزی که در ذهن و تفکر ما جای می‌گیرد به کار گرفته می‌شود.

اما این به کارگیری زیان، در وهله نخست، غیرارادی و شرطی و پاسخی است؛ در حقیقت، نوعی بازتاب و کنش غیرارادی است که از طریق دستگاه صوتی و حنجره و دهان ما حاصل می‌شود، مانند آه و جیغ و سایر صداهایی که انسان در هنگام برخورد با حادثه‌ای یا بر اثر وحشت و ترس، به عنوان یک آوای نشانه‌ای که در مفهوم نمادی معنای هراس و دگرگونی حالت طبیعی و کارکرد خودکار و غیرارادی مغز و اعصاب و سایر ارگانهای بدن را نشان می‌دهد، بروز می‌دهد. پس آواها و صداهایی که از گلو و دهان درمی‌آیند نوعی بازتاب ارگانیکی و حسی و حرکتی هستند که طی قرنها نظاممند شده‌اند و هریت زیانی پیشرفت و تکامل یافته‌ترین را یافته‌اند.

۱. گستره این تجزیه و تحلیل را سمیولوژی (Semiology) و خود این دانش را سمیوتیک (Semiotics) گویند.

گفتمان و واژگان مشترک | ۲۱۵

اما تمامی زبانها از چنین وضعیتی برخوردار نیستند؛ بسیاری از زبانها در مرحله ابتدایی و بسیاری دیگر در مراحلی از تکامل قرار دارند، و بعضی از آنها به دلیل محدود و منطقه‌ای و گاه قومی بودن، امکان و توان و ظرفیت گسترش ندارند، و بسیاری از آنها هنوز در مرحله ابتدایی و غریزی و پاسخی شرطی هستند که بیشترین سود را از نشانه‌های آوایی، به جای کلمه، می‌برند.

در ضمن تحقیق و ثبت آوا و گفتمان مردم اقوام مختلف «جامعه مطالعاتی» با آواهای اشاره‌ای، به جای واژگان گفتاری، برخورد کردیم. اصولاً یکی از عمدۀ ترین عوامل پیشرفت و گسترش و دگرگونی هر زبانی – مانند هر فرهنگی – برخورد، ارتباط، و کاربرد است؛ برخورد فرهنگها موجب دگرگونی، پالایش، و تغییر و رشد آنها می‌شود.

در زیان نیز، یکی از عوامل رشد و دگرگونی برخورد و تماس و کاربرد است که موجب جذب، اختراع و ساخت و گسترش واژگان، و دگرگونی نظام دستوری - ساختاری، و خط، زبان، و سهل و دلنشیں شدن تلفظ واژگان می‌شود.

اما زبانهایی که امکان کاربرد در جامعه را ندارند دچار انزوا و فرسودگی می‌شوند؛ کم‌کم بازتابهای آوایی، به عنوان نوعی نشانه مفهومی در ارتباطات، به جای کلمه و گاه جمله به کار گرفته می‌شود. چون در اکثر این زبانها عامل نوشتن و ارتباط نوشتاری محدود است و گفتمان در میان مردمان محدود به اعمال حرکتی و غریزی و حسی است، گاه در موقعی، به دلیل نبود واژه و کلمه مناسب در بیان مقصود و منظور و تفکر، به جای واژه و کلمه و گاه جمله آواهای صوتی می‌نشینند. از این لحاظ، در چنین زبانهایی، در گفتمانها و صدای ارتباطی با نوعی آواهای نشانه‌ای برخورد می‌کنیم که حاصل نوعی ایستایی و انزوا و عدم وجود جریان

| ۲۱۶ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

رشدیابنده تفکر و گسترش دیالوگ و گفتمان است.

گفتمیم زیان نوعی تفکر است، و انسان به زبانی که سخن می‌گوید می‌اندیشد. اندیشه، در حقیقت، نوعی بازتاب شناخت است، شناختی که از آشنایی، استناد، شک، آزمون و بررسی، درک و تجربه، و کسب نظریه حاصل می‌شود، در جریان و مراحل تکامل و آگاهی، شناخت یک مسئله بعد از ادراک و کسب شناخت حسی و منطقی و دستیابی به شناخت علمی، هنری، و فلسفی برهر چیزی مقدمتر است. و این امر یعنی رسیدن به این مرحله که بازتابش در حقیقت روتق و گسترش اندیشه و تفکر در گستره جامعه است، که موجب پدیدار شدن تفکر تاریخی و رشد و توسعه و تغییر بنیادین حیات یک قوم و ملت می‌شود.

چیزی که متأسفانه در میان مردم اقوام جوامع نمونه مطالعاتی ما احساس می‌شود همین امر ابتدایی و حسی و غریزی و بیشتر استنادی بودن شناخت آنهاست، که در ابتدایی و محدود بودن تفکر و گفتمان روزانه آنها، بسیاری از موضع به دلیل فقر رازگان در زبان گفتاری از آواهای نشانه‌ای بهره‌مندند و، از این جهت، با وجود شناخت حسی و گفتمان ابتدایی و محدود و نبود تفکر بنیادین توان گسترش فرهنگ و زبان و بخصوص تفکر تاریخی را ندارند.

ملت و قومی که توان تفکر به زبان خویش را نداشته باشد نمی‌تواند تاریخ فرهنگ خود را بسازد. پس در جریان زمان، تحت سلطه تفکر، فرهنگ، و زبان مسلط دیگری که بیشتر می‌تواند زبان ملی و جهانی باشد قرار می‌گیرد و کم کم در طول زمان از بین می‌رود. باید توجه داشت که عمدۀ عواملی که با وجود گسترش امر آموزش و افزونی و سیر صعودی تحصیل‌کردگان و عوامل ارتباطی، در عدم توسعه و تکامل زبانهای منطقه‌ای، بومی، و قومی، مؤثر هستند می‌توانند عوامل ذیل باشند:

گفتمان و واژگان مشترک [۲۱۷]

۱. پیوستگی علمی و فرهنگی و اقتصادی - زیستی جهان و نیاز و ضرورت آشنایی و یادگیری زیانهای ملی و بین‌المللی و کاربرد روزانه آنها.
۲. روزآمد شدن مسائل زیستی، فرهنگی، علمی، و اقتصادی، که ضرورت در صحنه بودن و تفکر و اندیشه به زبان بین‌المللی را ایجاد می‌کند.
۳. سیاست و خواست ملتها در اهمیت زیانهای ملی و پیوستگی ملی.
۴. عدم امکان توسعه زیانهای قومی، منطقه‌ای، و بومی به دلیل نبود زمینه مساعد، از جمله خط و واژگان و نرمی و قوانین دستوری مناسب، و عدم توان مقابله با زیانهای بین‌المللی.

حقیقت تلخی است و باید پذیریم که امروز انسان، در هر اندیشه و مرام و در هر ملیت و مکانی قرار بگیرد، نیاز به حضور در عرصه جهانی و دهکده جهانی برای رفع نیازهای اجتماعی - زیستی و تبادل فرهنگی و اقتصادی دارد. متأسفانه، چنین وضعیتی تأثیری منفی در رشد توسعه و تکامل زیانهای قومی، بومی، و حتی ملی نهاده است و باعث تضعیف و رکود و ایستایی آنها می‌شود، مگر اینکه مردمی و ملتی بخواهند دور خود حصار بکشند و ارتباط خود را از خانواده جهانی قطع کنند (که باید توجه کرد که جامعه بسته و زیان بسته ایستایی و پژمردگی می‌آورد، و چنین امری امکان‌پذیر نیست)؛ یا زبان ملی مردم و ملتی بسیار قوی و نرم و قابلیت توسعه را داشته باشد، مانند فارسی که بسیار قوی، نرم، و خوش‌آهنگ و دلنشیں است و قابلیت و توان توسعه را دارد. اما عمدۀ ضعف مهم زبان فارسی خط و الفبای زبان فارسی است، که مشترک بین زبان فارسی و عربی است و از سمت راست نوشته می‌شود^۱ و برای مردم

۱. جالب است که بعضی از زبان‌شناسان جوان، از سر برادری با عمد، و همچنین بعضی از سیاستمداران و ادبیان و زبان‌شناسان عرب، از سر حس خودبزرگ‌بینی، زبان فارسی را بدون



[۲۱۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

جهان، بخصوص مردم اروپا و امریکا، حروف و خط آن ناآشناست. می‌دانید که زبان عربی جزء زبانهای آرامی و سامی است و زبان فارسی جزء زبانهای هندواروپایی و ایرانی، و از لحاظ قوانین و واژگان، اشتراک بسیار زیادی بین آن و زبانهای دیگر از شاخه زبانهای هندواروپایی هست؛ مانند اشتراک واژگان در زبانهای آلمانی، فرانسوی، و انگلیسی با فارسی و اردو با فارسی و ارمنی و آذری با فارسی و با اشتراک واژگان زبان عربی و آشوری و ریشه و تاریخ پیوسته آنها.

جالب است که با وجود اینکه عربی و آشوری از خانواده دیگر و ترکی از خانواده اورال و آلبایی و فارسی از خانواده هندواروپایی است، بین آنها شباهت - اشتراک و پیوستگیهای بسیار زیادی وجود دارد که نشان‌دهنده قابلیت و نرمش و توان توسعه و واژه‌پذیری زبان فارسی است، و اگر خط آن به لاتین بود، شاید گسترش می‌یافتد و آثار خلق شده به این زبان جهانی می‌شد. در حال حاضر، بسیاری از کشورهای دنیا سعی در حفظ زبانها و نمادها و سنتها و فرهنگهای ملی و بومی خود دارند. یونسکو (سازمان تربیتی و علمی و فرهنگی ملل متحد) در این زمینه تلاش و همکاری بسیاری دارد. اما باید بپذیریم که سرنوشت و آینده مردم جهان در پیوستگی و یگانگی است، و همیشه باید به پیوستگی چنان‌چون دسته‌گلی نگاه کرد که از انواع گلها با عطرها و رنگهای مختلف تشکیل شده و هر شاخه گل آن دارای رنگی دیگر و گلبرگها و پرچمهای متفاوت و متعدد است. پس زیبایی آن گل از پیوستن زیبایی تک‌تک پرچمهای گلبرگها و سایر عناصر سازنده اش است و زیبایی دسته‌گل هم از پیوستگی



توجه به گذشته تاریخی آن جزء لهجه‌های زبان عربی می‌شمارند، که این امر بسیار غلط و نادرست است.

[۲۱۹] گفتمان و واژگان مشترک

رنگین شاخه گلها.

و ما هم در حفظ زیبایی ناگزیریم، در زمینه فرهنگ و زیان، به فرهنگها و زبانهای قومی و بومی که تأثیرگذار و همچنین متأثر از فرهنگ و زیان ملی هستند توجه داشته باشیم و تفاوتها و اشتراکهای زمینه‌ای و بنیادین آنها را دریابیم.

زیان فارسی جزء زبانهای هندواروپایی و از زبانهای قدیمی و اصیل منطقه و جهان است که مجموعه‌ای از واژگان مفهومی و حسی و فرهنگی و سنتی را با خود دارد. و در حال حاضر، بیشتر مردم ایران، افغانستان، تاجیکستان، قسمتی از هند و بنگلادش، و همچنین در بین النهرین و منطقه بالای رود ارس و آذربایجان و ارمنستان و قفقاز به این زیان گفت‌وگو می‌کنند، می‌نویسند، و می‌سرایند.

زیان فارسی از لحاظ تاریخی به سه دوره تقسیم می‌شود:^۱

۱. زبانهای ایرانی باستانی، که مربوط به دوره سکونت و حاکمیت اقوام و حکومتها (هزاره دوم تا سده ۵۱۰ قم) مادی - سکایی و هخامنشی است و شامل زبانهای مادی، سکایی، پارسی، و اوستایی است.

۲. زبانهای ایرانی میانه، که از پایان دوران هخامنشی (سده ۵۱۰ قم تا سده هشتم میلادی) تا آغاز اسلام در سرزمین پهناور (فلات) ایران به کار می‌رفته است، و بیشترین تأثیر واژگان لاتین و زبان لاتین در دوران حکومت اسکندر و جانشینان او، بخصوص سلوکیان، در زبانهای بومی منطقه نهاده. زبانهای ایرانی میانه شامل زبانهای پهلوی (پهلوانیک - پارسیک)، سغدی، خوارزمی، و ختنی است.

۱. پرویز نائل خانلری، قاریع زبان فارسی، ۳ جلد، نشر نو، تهران، ۱۳۶۶.

| ۲۲۰ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

۳. زبانهای ایرانی نو، که از دوره استیلای عرب و نفوذ زبان عربی و تسلط اسلام بر ایران (از سده هشتم تا عصر حاضر) به بعد است که شامل زبانهای پهلوی، فارسی، و دری است. از لحاظ گویش و گونه‌های گویش و شاخه‌ها و تیره‌ها، زبانهای ایرانی باستانی و میانه هر کدام دارای گویشهای متعدد بودند، و زبانهای ایرانی نو نیز همچنین. عمدۀ عامل تأثیرگذار در این دوره، یعنی از آغاز حمله عرب به بعد، تأثیر و نفوذ و حاکمیت زبان عربی است که در بخشهايی از خاک ایران، یعنی خوزستان، به صورت زبان محلی و قومی درآمد، و بعد زبان ترکی است که با نفوذ ترکان سلجوقی و بعد حمله مغولان و دیگر ترکان و استقرار آنها در نقاط مختلف ایران، بخصوص گرگان و آذربایجان، در منطقه ماندگار شد و در دیگر مناطق بخصوص آذربایجان و فارس تأثیر گذاشت و تأثیر پذیرفت. اما از لحاظ گویش، زنده‌یاد دکتر پرویز نائل خانلری (در کتاب تاریخ زبان فارسی) به ۴۰ گویش برابر اسناد تاریخی اشاره می‌کند و در زمان معاصر هم به ۳۴ گویش، و در هر تقسیم‌بندی زبان کردی را نه به عنوان زبانی مستقل، بلکه جزء گویشهای زبان فارسی می‌شمارد و زبان آذری را در تقسیم‌بندی اسناد تاریخی و «تاتی» و «آسی» را نیز جزء زبانهای (رایج) معاصر در منطقه، در تقسیم‌بندی معاصر قرار می‌دهد. روشن است که چنین نگرشی به دلیل سابقه تاریخی و همسانی واژگان و کاربرد دستوری و هم‌ریشگی زبانهاست. زبان کردی، به عنوان زبان مردم قوم کرد، یکی از اقوام اصیل ایرانی، جزء زبانهای ایرانی و هم‌با با زبانهای باستانی است. اگر زبان فارسی را به عنوان تنه یا شاخه اصلی قرار دهیم، می‌توان گفت زبان کردی جزء شاخه‌های اصلی زبان فارسی است، و گرنه هم از لحاظ گویش و هم از لحاظ تلفظ واژگان، با وجود پیوستگی و همسانی، جدا و با هم تفاوت‌های اساسی دارند، و باید بپذیریم که زبان کردی زبانی مستقل

کفتمان و واژگان مشترک | ۲۲۱

است. در مورد زبان سایر اقوام نیز چنین وضعیتی وجود دارد و زبان فارسی به دلیل اینکه زبان ملی، علمی، و ارتباطی مردم ایران است، و به دلیل همان ریشه تاریخی و پیوستگی فرهنگی، در زبان همه اقوام منطقه نفوذ کرده است؛ حتی بسیاری از دانشمندان و شاعران و نویسنندگان آثار خود را به این زبان نوشته‌اند.

در فرهنگ ارمنی، علاوه بر رسم و رسوم و سنتهای مشترک که بی‌شباهت به رسم و رسوم و سنتهای دیگر اقوام از جمله آذری‌ها و کردّها و فارس‌ها نیست، مانند جشن آتش ارامنه که در روز ۱۴ فوریه هر سال برگزار می‌شود و در آن نوعروسان و تازه دامادها از روی آتش می‌پرند، که شبیه جشن چهارشنبه‌سوری مردم ایران است، واژگان مشترک و همسانی در هر دو زبان فارسی و ارمنی وجود دارد، مثل:

انگام: هنگام

دژوار، پژوار: دشوار

دشخیم: دژخیم

آندام: اندام

آدام: آدم

چنین وضعیت مشترک در زمینه زبان و فرهنگ را می‌توان میان مردم دیگر اقوام منطقه نیز یافت، و حتی بیشتر از این، در زبان کردی بسیاری از واژگان ریشه باستانی و فارسی دارند، مانند هستن، پلاس، شو، ویر، ژن، و دهها واژه دیگر، یا اعیاد و رسمهای مشترک. چنین وضعیتی در خصوص زبانهای آذری و آسوری نیز وجود دارد. دهها و شاید صدها واژه آذری نفوذ کرده در زبان فارسی به مانند یورغه، یورتمه، قاپیدن ... و عکس آن، واژگان فارسی نفوذ کرده در زبان آذری و زبانهای ترکی منطقه و حتی ترکی استانبولی می‌توان استخراج کرد، و مهمتر از همه وجود واژگان

[۲۲۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

مشترک فراوان میان هر دو زبان است که می‌توان این واژگان مشترک را در میان اسامی، افعال، صفت‌ها، و ضمایر هر دو زبان یافت.

باید توجه کرد که علل عمدۀ این پیوستگی و تأثیر میان اقوام گذشته و پیوستگی تاریخی و فرهنگ مشترک و ریشه و تبار و جغرافیای منطقه و تاریخ مشترک این اقوام است. ولی چیزی که در حال حاضر بسیار مهم و قابل توجه است نفوذ و تأثیر بی‌حد و اندازه زبان فارسی در میان زبانهای منطقه، بخصوص در زبانهای ترکی آذری و گُردی و آشوری است، به‌گونه‌ای که اکثر افعال و اسامی و بخصوص اصطلاحهای علمی و سیاسی و ادبی با استفاده از واژگان فارسی ادا می‌شود، جز اینکه واژگان فارسی را جزو واژگان خود (آذری، کردی، آشوری، ارمنی) شمرده و برابر نظام دستور زبان خود رفتار می‌کنند و جمله‌ها را می‌سازند.

نفوذ زبان فارسی و انگلیسی بخصوص در دو زبان ترکی آذری و گردی که دارای خط و الفبای مشخص و مخصوص به‌خود نیستند، باعث رکود رشد و ایستایی این دو زبان در زمینه واژه‌سازی، آفرینش‌های ادبی، و دگرگونی در ساختار نظام‌مند دستوری گردیده، و متأسفانه به دلیل فقر واژگان در میان مردم عادی این اقوام، بخصوص آذری و گُردی که دارای مراتب تحصیلی پایین یا بی‌سوادند و مشاغل خدماتی و کشاورزی و چوپانی و کارگری دارند، موجب شده است زبانهای محلی تحلیل روند و زبانهای فارسی و انگلیسی و گاه ترکی استانبولی در زبان آنها نفوذ کنند، و همچنین مهمتر از همه واژگان آوایی و نشانه‌ای است که میان مردم روستا رایج گردیده.

در مطالعه و پژوهش ژرفی که در شناخت واژگان کاربردی میان مردم اقوام آذری، کرد، آشوری، و ارمنی در مدت دو سال به عمل آورده‌یم نتایج بسیار تأسف‌آوری حاصل شد. متأسفانه، کاربرد واژه به دلیل محدودیت

[۲۲۳] گفتمان و واژگان مشترک

گفتمان، که حاصل کارکرد و تأثیر مسائل زیستی و اجتماعی است، و همچنین تأثیر مستقیم سیاستهای نظامهای حکومتی منطقه، موجب جداسری، عدم ارتباط و گفتمان، و فقر و ییسادی عمومی شده است. متأسفانه، تحصیل کردگان جوامع مختلف اقوام آذربایجانی، کرد، آشوری، و ارمنی از همان مشکل و مسئله‌ای برخوردارند که دیگر مردم دارای ضعفهای عمدی در زبان و غنای زبانی هستند، و به همین خاطر دیده شده که آموزگار و دبیر و استاد دانشگاه به دلیل فقر واژه و عدم تسلط به زبان مادری و قومی خود دچار مشکل و ناتوانی در رسایی گفتار و ارتباط سالم شده‌اند.

متأسفانه، وضعیت گفتمان (دیالوگ) در میان مردم اقوام ساکن منطقه بسیار محدود و نارساست و یک نوع شکاف بسیار عظیم بین زبانهای رشدیابنده بین‌المللی و زبانهای قومی وجود دارد، و نفوذ زبان ملی فارسی و زبان انگلیسی هر روز زبانهای قومی و بومی منطقه را در بن‌بست و انزوا و عدم توان کاربری قرار خواهد داد و نارسایی گفتار و دیالوگ در میان مردم منطقه بیشتر خواهد شد، که این مسئله از یک سو آسیب‌زاست و، از سوی دیگر، موجب گسترش زبان فارسی و امکان آشنایی همه مردم به زبان فارسی شده و توان گفت‌وگو و امکان ارتباط مداوم تمام مردم «بدون توجه به نوع قومیت بیشتر شده و پیوستگی افزوترا خواهد گردید». باید با تأسف به مسئله مهاجرت اشاره کرد. اینک بسیاری از جوانها و خانواده‌های ایرانی، بخصوص کرد، ارمنی، و آشوری، در حال کوچ و تلاش برای رفتن به کشورهای اروپا و امریکا هستند و بعد از مهاجرت کم کم زبان و فرهنگ قومی خود را فراموش می‌کنند و از دست می‌دهند. این امر در مورد اقوام دیگر نیز صادق است. ما برای رهایی از این مشکل نیاز به پیوستگی داریم. اگر فارسی به عنوان زبان ملی ارتباطی میان

۲۲۴ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

مردمان رایج است، از همان مشکلات گسترده‌گی که دیگر زبانها از لحاظ واژه، توان رشد، و گسترده‌گی در رنجند برخوردار است. فقر واژه، در هر زیان، امکان و توان اندیشه و اندیشیدن را محدود و گفتمان و دیالوگ را کوتاه و لنگ، و بخصوص در جوامع محدود بسته و قومی رشد نیافته، غریزی، حرکتی، و اشاره‌ای خواهد کرد.

بخش سوم

پدیدارشناسی

فصل اول

پدیدارشناسی تاریخی

پیش درآمد

در تاریخ و عقل مدرن

یکی از مشخصات مهم دوران مدرن و بخصوص فرامدرن یا پست مدرن به چالش گرفتن الگوهای زیستی و فرهنگی و پرسش از چرایی وجود آنها برای دستیابی به مفهوم ژرف آنهاست.

جوامع غربی دیری است که دوران و عصر خرد را گذرانده‌اند. آن روز که نیچه اعلام کرد که خدا مرده است، این زنگ و هشدار دگر زیستن و تغییر الگوهای حیات به صدا درآمد. و هایدگر بعدها دریافت که نقد جهان خرد از سوی هگل، برای رسیدن به روح مطلق با گذر از دیالتیک روح و جمع اضداد حیات اجتماعی، تنها در جوهر زیستن و وجود انسان معنی دارد.

پس نخست باید او (انسان) معنی و سپس باید او (انسان) به خودش

پدیدارشناسی تاریخی | ۲۲۷

معرفی شود. یعنی انسانی^۱ که وجود دارد و می‌داند که وجود دارد، و همین دانستن بر وجود داشتن، مفهوم و معنی تغییر الگوهای زیستی و ماهیت بسیاری از ارزشها شد. اینک این تغییر با نقد و تحلیل گذشته و مناسبات زیستی، نه به صورت و به مانند شک شکاکان، بلکه برای بهره‌مندی و پذیرش اینکه تمامی زوایا و آحاد گسترده حیات انسان از گذشته تا حال قابل نقد و دگرگون‌سازی است، آغاز می‌شود. چرا که نمی‌توان در جامعه مدرن صرفاً با نقد همه چیز، بخصوص گذشته، فقط چشم به آینده داشت. سازمان و عناصر زیستی و فرهنگی گذشته نیز قابلیت دگردیسی و تغییر و معاصرشدن را دارند و می‌توان با آنها ارتباط داشت و زندگی کرد. این تفکر پست مدرنی اکنون دیری است که رواج کم و ییش گسترده‌ای یافته؛ مردم جوامع آسیایی ناگزیرند و شاید هم بر حسب گرایش عصبی و ملی و تعلق خاطر قومی و از لی نیاز به چنین نگرشی دارند. اما برای رسیدن به این مرحله از تفکر زیستی و تاریخی و اجتماعی - فلسفی باید بسیاری از مسائل و دیدگاهها از نو تعریف شوند.

اصل مدرنیتۀ غربی در شرق تعریفی دیگر دارد. پایه‌ها و اساس مدرن‌سازی جامعه انسان اقوام کهنسال با نقد حال شروع و رسیدن به تغییر ارزش‌های گذشته است. انسان آسیایی اکنون نیازمند پرسش در مبانی بسیاری از مسائل و مکاتب و باورهای زیستی، فلسفی، دینی، و اجتماعی خود است. او نیاز به شک در همه چیز و سؤال و تجدید نظر در همه چیز و همه اصول و باورهای جامعه خود دارد. او می‌خواهد به خود بازآید.

۱. هستی‌گرایی، یا اصالت وجود، گرایشی فلسفی است که به طبیعت و ماهیت خاص فرد و تجربیات آتشی او در دنیا مدرن توجه دارد و از برداشتی که سورن کرکگارد (S. Kierkegaard) از بشر داشت نشست گرفته است، و نقش متفکرانی چون یاسپر، هابدگر، سارتر، مارسل، و غیره در گسترش این مکتب واجد اهمیت است.

[۲۲۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

برای مثال، اگر دوستدار و نیایشگر آب و آفتاب و طبیعت است، باید بی‌هیچ واسطه‌ای به نیایش روشن آب و آفتاب و زندگی رود، و در برابر فرهنگ و تمدن غرب، فرهنگ و باور فرهنگی و مفهوم روشن ارزش‌های زیستی خود را نمایان سازد. در چنین مرحله‌ای است که تفکر اجتماعی با الگوهای زیستی تازه رشد می‌کند، و این مرحله، مرحله‌گذر جوامع سنتی و کهن به سوی جهان تازه در عصر و قرن تازه است. با این تأکید که پدیدارگرایی و دوران مدرن اروپا با عقل مدرن با تکیه بر تحلیل و تعریف مجموعه‌ای از باورها و ارزش‌های دینی و فلسفی و فرهنگی و زیستی اجتماعی آنها شروع شده است، و اینک این تحلیل و تعریف در جریان یک جهش اجتماعی، با تأمل در تعریف مفهوم و فلسفه، بسیاری از ارزش‌های اساطیری، دینی، فرهنگی، و زیستی اجتماعی جوامع شرقی و آسیایی، بخصوص ایرانی، باید شروع شود و بسیاری از مبانی فکری و زیستی تعریف و بسیاری کنار نهاده شود و مبانی بسیاری باید مورد سؤال قرار گیرد. و باید به یاد بسپاریم که در این بامداد هزاره سوم، هر جامعه‌ای که از دروازه مفهوم تمدن نوین انسانمدار جهانی گذشت، توان زندگی خواهد یافت.

۱. در فرهنگ و اسطوره و تاریخ

تاریخ را بسیار تعریف کرده‌اند؛ کسانی آن را سرگذشت مردمان، اقوام، و حکومتها گفته‌اند؛ اندیشه‌مندانی آن را شرح گذشته‌ها ذکر کرده‌اند، و تاریخدانانی^۱ آن را شرح حیات مردمان و اقوام و ملل مختلف در زمانهای

۱. ویل و آریل دورانت، درسهای تاریخ، ترجمه احمد بطحائی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.

[۲۲۹] پدیدارشناسی تاریخی

مختلف و در مقاطع جغرافیایی مختلف و متفاوت تعریف کرده و جغرافیا را «امادر تاریخ» خوانده‌اند و تأکید کرده‌اند که بدون جغرافیا، تاریخ نه مفهوم دارد و نه می‌تواند معنی داشته باشد و فیلسوفانی آن را نقل بازتاب حیات آدمی و جامعه انسانی و جریان گردش تأثیر کارکرد حیات آدمی در طول زمان خوانده‌اند.

پس تاریخ نه تنها در عرصه جغرافیا، بلکه در متن و بطن زمان نیز هویت می‌یابد؛ به گونه‌ای که جریان تکوین، حیات و بازتاب تأثیر وجود آن را از گذشته به حال و از حال به آینده پیوند می‌زند. یعنی تأثیر فرایند حضور یک اتفاق و جریان فکری عملی و اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و اقتصادی فرد یا مجموعه‌ای از انسانها را، «مثل مردم یک قوم و جامعه یا یک کشور یا جهان را»، در یک منطقه جغرافیایی کوچک و محدود یا گسترده در طول زمان نشان می‌دهد.

با این توصیف می‌توان دریافت که تاریخ نه تنها نقل گذشته، بلکه بیان وضعیت حیات و جریان بازتاب زندگی فرد و مردمان منطقه‌ای از جهان، در گذر زمان، در ابعاد مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، و تولیدی است؛ بدین نحو که هر حرکت آدمی نوعی عمل به تاریخ است، حتی تغییر در ساختار فرایند تولید یا اختراع و ساخت ابزارهای جدید که منجر به تغییر حرکت اقتصادی و تغییر ساختار اجتماعی و دگرگونی فرهنگ جامعه می‌شود. یعنی تغییر در ویژگی و نوع تفکر فردی و جمعی تأثیر مستقیم در عمل و کارکرد تاریخی دارد. حتی می‌توان گفت که وضعیت اقلیمی و جغرافیایی و نوع و حد تکامل اجتماعی و مدنیت همسایگان و ارتباط و برخورد آنها با هم در فرهنگ فردی و قومی و بازتاب حیات آنها تأثیر دارد. و از این روست که ویژگی و نوع تفکر فردی و جمعی تأثیر مستقیم در عمل و کارکرد تاریخی دارد، که تفکر تاریخی از

[۲۳۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

آن حاصل می‌شود، و تفکر تاریخی، در طول زمان، تقدیر تاریخی مردمان و اقوام و ملل مختلف را معنی بخشیده و روشن می‌سازد. پس تاریخ بازتاب تفکر و عملکرد مردمان است، و تفکر تاریخی یعنی درک زمان، شرایط موجود، لحظه و موعد تصمیم و اقدام و اندیشیدن به حیات پویای جامعه در طول زمان است.

تفکر تاریخی، در حقیقت، راز پیچیده حیات یک قوم است در طول زمان، که مردمی آن را درک کرده، با بینایی و هوشیاری با آن و عوامل تأثیرگذار در آن برخورد کرده، و از چنبر زمان عبورش می‌دهند؛ بی‌توجه مانده و در ایستایی گرفتار آمده، دچار میرایی می‌شوند و از بین می‌روند. باید به این نکته مهم توجه داشته باشیم که تفکر تاریخی حاصل حیات فکری و فرهنگی یک جامعه است. مردم جامعه‌ای که تفکر تاریخی نداشته باشند نمی‌توانند تاریخ زندگی و جامعه و سرزمین خود را بسازند. در مسیر حرکت یک جامعه در طول زمان و گذران تاریخی آن دو راه بیشتر نیست: یا جامعه با حرکت پویا و اندیشه‌مندانه خود جریان نبض حرکت زمان و تاریخ را درمی‌یابد و با کارکرد بجا و دگرگونی ساختار در پیوند با زمان حرکت می‌کند، یا دچار ایستایی محض شده، در دماسن فکری و جادویی گذشته محو می‌شود و به غربال زمان دچار و پژمرده و کم‌کم از بین می‌رود؛ در حقیقت، نوعی مرگ و میرایی تمدنی را رقم می‌زند.

بعضی از اندیشه‌مندان گذار تاریخ و بازتاب آن را در طول زمان نوعی «تقدیر تاریخی» می‌نامند که متأثر از خاطره قومی است، و بر حیات جامعه حاکم می‌شود.^۱

۱. داریوش شایگان، آسیاد برابر غرب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

[۲۳۱] پدیدارشناسی تاریخی

اما من گذار تاریخ را در طول زمان نوعی «تفکر تاریخی» و بازتاب کارکرد زیستی مردم هر جامعه می‌دانم که جریان تاریخ جامعه و حیات خود را در طول زمان می‌سازند.

اصل‌اً باور به تقدیر تاریخی نوعی ذهن‌گرایی و پذیرش جبریت تاریخ است که من بدان معتقد نیستم. اما با حاکمیت زمان چرا. بدین نحو که زمان در زمینهٔ هستی، وجود، تاریخ، و انجام هر پدیده‌ای، هم حاکم است و هم معلول و محدود؛ حاکم است از این جهت که در گذار تاریخ مفهوم روزگار و دهر را می‌یابد و حیات تمامی پدیده‌ها و عناصر هستی را در بطن و دل خود جا می‌دهد، معنا می‌بخشد، و به پایان می‌رساند، و محدود و معلول است چراکه علت وجودش بر اثر هستی وجود و بازتاب حیات و کارکرد هر پدیده و عنصر است، و با مرگ و تغییر و از بین رفتن حیات آن پدیده، زمان آن نیز از بین می‌رود.

بدین‌سان، زمان برای هر پدیده‌ای دارای دو وضعیت است:

۱. حاکم بر حیات اوست و وجود و هستی او را در بطن خود به پایان می‌برد.

۲. معلول و بازتابی از حیات هر پدیده است که با نابودی و مرگ او به پایان می‌رسد؛ فقط تاریخش و بازتابی از کارکرد وجودش باقی می‌ماند. البته تفکر در زمینهٔ زمان از دوران باستان با انسان بوده و هست. اگر کمی در اساطیر کهن تمدن‌های باستانی آسیا و خاورمیانه (بین‌النهرین) و آسیای صغیر و یونان و کلاً جهان تأمل کنیم، درخواهیم یافت که از دوران کهن نوعی باور به حاکمیت زمان بر هستی وجود عالم هستی، در قالب اعتقادات «زروانی»، در میان بسیاری از اقوام و تمدن‌های باستانی وجود داشته و هنوز هم دارد، و شاید هم اندیشیدن به زمان و تأثیر آن بر حیات و تاریخ مردمان موجب بروز ایده و اندیشهٔ تقدیر تاریخی شده است.

[۲۳۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

در معتقدات زروانی، بر اساس اسطوره و روایتهای مانده از متنهای مقدس باستانی، زمان نقش اساسی را در پیدایش هستی به عهده دارد. و «زروان» خدای زمان غیرقابل تجزیه است و بر جهان هستی حکومت می‌کند و دارای دو جنبه و نماست: «زمان بیکرانه» و «زمان کرانمند یا محدود»، که هر یک دارای خصوصیات خاصی است. یکی لایتناهی است و آخرت را روشن می‌کند، و دیگری وسیله‌ای است در دست اورمزد، متکی بر توالی لحظه‌ها، که کارکرد و آغاز و انجام و همچنین بقا و حیات هر چیز را روشن می‌سازد. از این لحاظ، حیات و هستی آدمی همیشه جزئی از زمان محدود است که «عمر» نامیده می‌شود، و این زمان محدود را زمان بیکران در خود محو می‌کند. بدین سان، آدمی هم حاکم بر زمان است و هم نه؛ حاکم است بدین نحو که از لحظه و ساعات و دقیقه و ثانیه‌های عمر خویش بدان سان که می‌خواهد و می‌تواند بهره می‌برد، و ناتوان و بسیار اراده در برابر زمان بیکران است، چرا که زمان بیکران دوران او را به پایان برده و مرگ او را رقم خواهد زد. و از این روست که اسطوره و افسانه‌های بسیار زیادی در زمینه زمان بقا و حیات جاودانه و رویین‌تنی و بی‌مرگی میان اقوام تمام ملل ساخته شده است و بسیاری به جست‌وجوی آب حیات برآمده‌اند. اما همه تلاشها و امیدها بی‌ثمر بوده و مرگ و نبودن و نیستی و پیوستن به زمان بیکران، هستی بی‌زمان، پایان کار همه بوده است. و از این روست که در فرهنگ تمامی اقوام اعتقادات زروانی به گونه‌ای در روایت و افسانه با خصوصیتی خاص وجود داشته و دارد و پایه اساسی و مایهٔ ذرونی بسیاری از ادیان و مذاهب بوده است.

از جمله، اعتقاد به آخر زمان و نجات دهنده در پایان جهان در میان ادیان مسیحی، زرتشتی، مانوی، و در اسلام در مذهب شیعه وجود دارد و

می‌توان به آن اشاره کرد.

موعدی مقدس که صاحب و خداوند زمان است و در پایان جهان برای نجات انسان خواهد آمد و انسان را از گناهان و بدیها و شیطان و این جهان مادی و خاکی نجات خواهد داد. بنابراین اسطوره:

زروان، خدای بزرگ زمان، هزار سال قربانی کرد تا از وی فرزندی نیک به وجود آید. چون ایجاد چنان فرزندی نیک به طول انجامید، در دل او شک و تردید پدید آمد، و از این شک و تردید او اهریمن به وجود آمد. زروان اندیشه بود که فرمانروایی جهان را به فرزندی که زودتر پدیدار شود خواهد داد. اهریمن اندیشه مادر و پدر (خالق دو جنسیتی) را دریافت و از شکم مادر بیرون آمد، و سپس اورمزد پدیدار شد. اهریمن و عده‌اش پدر، خدای زمان، را یادآور شد و خواستار حکومت بر جهان گشت، و زروان ناچار حکومت جهان را بین آن دو (اورمزد و اهریمن، نیکی و بدی) تقسیم کرد، اما مقدار نمود که در پایان فرمانروایی با اورمزد باشد. اما اهریمن سر ناسازگاری گذاشت، و از آن به بعد بین اورمزد و اهریمن جنگ درگرفت. و اورمزد برای یارمندی خویش و پیروزی بر اهریمن انسان را آفرید و بر او خویشتنی نهاد. هر انسانی که از خویشتن خویش دور بیفتد به اهریمن می‌پیوندد.^۱

پس هدف از آفرینش انسان مبارزه با بدی و اهریمن است. از آغاز هم چنین بوده، مبارزه و ستیز بین نیکی و بدی، زشتی و زیبایی است. در حقیقت، کل بنياد جهان هستی بر تضاد قرار گرفته و در تمامی ادیان به این امر، یعنی پرهیز از شیطان و توجه به نیکی و عمل خوب، تأکید شده

۱. بهرام فرهنگ‌فروشی، فرهنگ پهلوی، ۱۳۵۲.

[۲۳۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

است. اما بنیاد آیین کهن زروانی، قبل از کوچ آریایی‌ها (مادها و پارس‌ها) به فلات ایران، در میان تمدن‌های سواحل غربی دریاچه اورمیه و کوه‌های زاگرس و میان اورارت‌ها و تمدن‌های ساکن میان دو رود دجله و فرات و



زنی در سکون نیایش آب

بین النهرين وجود
داشته و پرستش
خدایانی همسان
(چون هالدیا) و
تقدیس عناصری
از طبیعت، چون
ماه، آب، آتش، به
عنوان تطهیرکننده
و پاک‌سازنده،
نمونه روشی از
این پیوستگی
است، که به عنوان
مثال می‌توان به
نیایش آب در میان
اقوام مانائی و
هیلیزان و هوری
ساکن سواحل
غربی دریاچه
اورمیه که به
صورت گسترده
مرسم بوده و

پدیدارشناسی تاریخی | ۲۳۵

بعدها در میان بابلیان، بخصوص بابل جنوبی، نفوذ و گسترش یافته، که بیشتر به سرزمین باستانی فرقه‌های تعمیدی عرفانی معروف شده است، اشاره کرد. البته بعضی از مورخان پیدایش وضو و غسل تعمید برای دفع شیطان و ارواح خبیث را مربوط به سومریان می‌دانند. ولی باید توجه کرد که ستایش آب و وضو و تطهیر یافتن و پاک شدن نوعی ستایش و پیوستن با خدای آب در دوری از اهریمن است که به عنوان «خدای تاریکی» در میان مردم اقوام سواحل دریاچه اورمیه، یعنی مانائی و کاردایی، سومری، و غیره، رایج بوده است.

الاهه آب که، بر اساس اسناد مکشوفه از روزگاران دیرین هر روز صبح مورد ستایش و نیایش بوده، بعدها در ایران به عنوان «مهر» و در دوران اشکانیان به صورت یک خدای زن (مادر) دیده می‌شود که آناهیتا نامیده می‌شود، و این آناهیتا، سمبل خرمی و باروری، در ایران و بین‌النهرین و روم به صورتهای مختلف ستایش می‌شود؛ اهریمن خشکسالی را می‌کشد و سرنوشت آدمی را به نیکی می‌برد.

تنیدگی باورهای مذهبی میان اقوام و ملت‌های مختلف زمینه‌ساز پیوستگی فرهنگی و باورهای دینی و اجتماعی است، و این پیوستگی و تأثیر آن در تمام دوران قبل از اسلام و بعد از اسلام در میان تمدن‌های بزرگ باستانی، بخصوص در میان تمدن‌های حوضه دریای مدیترانه و دریای سیاه، بین‌النهرین و ایران و نواحی خزر و اورال دیده می‌شود، و بزرگترین علت این امر هم تبادلات فرهنگی و نفوذ اعتقدات و باورهای دینی و فرهنگی این اقوام در هم‌دیگر است.

بر اساس مطالعات انجام شده، بعد از شکست سنگین آشور از ماد و فروپاشی اجتماع منظم قوم آشور که با ویرانی شهرهای آشور، بخصوص پایتخت آن نینوا، همراه بود، ما با یک نوع حرکت و تغییر تراکم جمعیتی به

۲۳۶ | تاریخ‌نامی قومی و حیات ملی

صورت گستردگی، هم از لحاظ بافت و شکل قومی، هم از لحاظ ساختار اقتصادی و جریان تجاری، و هم از لحاظ رخسارهٔ فرهنگی، رویدر، هستیم و این حرکت جمعیتی بیشتر و کلاً در دو سوی مخالف هم قرار دارد:

۱. حرکت به سوی غرب و استقرار در نواحی آسیای صغیر^۱. سرزمینهای دیگر غربی، بخصوص یونان و شهر بندری آتن به دلیل موقعیتش به عنوان مرکز اقتصادی و فرهنگی منطقه، و شهرهای دید نواحی وابسته به حوضه‌های تجاری و فرهنگی آن.
۲. حرکت به سوی شرق و استقرار در مرکز و دیگر نواحی فلات ایران که بر اثر دگرگونی وضعیت سازمانهای اجتماعات قومی و تشکیل نهاد حکومت در اکباتانه (همگمتانه) و شکل‌گیری و گسترش دیگر نهادها و جوامع شهری که با شکست ماد^۱ از کوروش و تشکیل حکومت

۱. در خصوص شکست ایشتوبیگو (آستیاک)، آخرین پادشاه ماد، از کوروش که در حقهٔ بدلیل تغییر وضعیت اقتصادی و سیاسی منطقه و عدم هماهنگی آستیاگ با صاحبان ماد، قدرت جامعهٔ عشیرتی ماد و جانبداری از لشگریان و مردم عادی و بخصوص جوانان منجر به شکست و بهتر است بگوییم به کودتا شد و دیدیم که دو قوم پارس و ماد در هم ادغام شدند، و بدلیل مقاومتهای مردمی و دیگر بحرانهای اجتماعی حکومت هخامنشی سعی در نابودی، حذف تاریخی قوم ماد کرد، به مسائلی که باید توجه کرد مسئلهٔ عدم اشارهٔ اوستا به مسائل و حوادث دوران هخامنشی است؛ و همچنین چرا بعد از دوران هخامنشی و سلوکی، با قدرت‌گیری پارت‌ها و ساسانیان، بسیاری از تفسیرهای دینی و بخصوص حکایتها تغییر می‌کند و کلاً حوادث به منطقهٔ شمال شرقی و خراسان و رود جیحون و سیستان و نواحی مرکزی کشیده می‌شود. و جالب است که تمامی نامهای منطقه متعلق به قوم ماد حذف تاریخی می‌شود و گاه نامها تغییر می‌کند و سران ماد مبدل به دیو و وابستگان شیطانی می‌شوند، چون بردهای و همچنین ضحاک، که این نام را مقایسه کنید با نام «آستیاگ» آخرین فرمانروای ماد، و نهایتاً باید به این سؤال پاسخ داده شود که چرا از قوم ماد در ایران و جهان هیچ اثری نمانده است. آیا ماد کلاً در زمان هخامنشی و بعداً در دوران پارت‌ها و ساسانیان حذف تاریخی و قومی شده است؟!



تشوب، خدای بزرگ هیتی‌ها، به شکل یک جنگجو.
نقش بر جسته یکی از دروازه‌های هاتوسا

هخامنشی، رونق و اقتدار بیشتر یافته و شهرهای شوش، پاسارگاد،
تیسفون، بابل، و غیره مبدل به مراکز تجاری و بازرگانی شده، و جمعیت

[۲۳۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

انبوهی را از اقوام مختلف با فرهنگهای مختلف کنار هم گرد آوردن. در این میان جوامع دیگر انسانی، متشکل از اقوامی مستقل به دور از گرما و غوغای این دو جریان، و حرکت جمعیتی که در حقیقت اولین ظهور و بروز تنش گرایشها فرهنگی شرق و غرب و مراکز ثقل و محورهای آن است، یا به حاشیه و سرزمینهای دیگر رانده شدند، یا در سرزمینهای خود ماندند و در معرض تنشها و تأثیر هر دو جریان فرهنگی و تمدن انسانی قرار گرفته و به سر می برند؛ مانند اقوام هیلیزان، هوری، آرمن، کیمری، سکایی، و هیتی، و دیگر اقوام مستقر در آسیای صغیر و سواحل غربی دریاچه اورمیه و وان و سواحل شرقی مدیترانه. اما آنچه از این ایستایی و برخورد حاصل شد نوعی اشتراک و تجانس و چندگانگی فرهنگی بود که به «فرهنگ انتقال» معروف شد.

در ساحل غربی دریاچه اورمیه پله‌هایی است از سنگ سپید، به تعداد ۹ عدد؛ هر کس بر آن پله‌ها رود، گویند که به نیایش آب رفته است و الاهه آب را که بانوی باران است نیایش می‌کند. و این پله‌ها باقی مانده از ویرانه‌های معبد اورمیت است که معماری برجسته آن و فرهنگ اساطیری آن، که متعلق به هوری‌ها (خوریت‌ها) بود، تأثیرگذار در فرهنگ آسیای صغیر و یونان و بهتر از معابد آن مکانها و سرزمینها بوده است. همچنین در نزدیکی هاتوسا، در صخره‌ای، کنده کاری می‌یافتد که نشان می‌دهد خدای طوفان شاه هیتی را در آغوش گرفته است، و در سوی دیگر تشبّث (Teshaub)، خدای دیگر هیتی، را نشان می‌دهد ایستاده بر دروازه هاتوسا به نیرو و توان.

در اساطیر هیتی آمده است: «کوماربی (Koumarbi) شاه خدایان بود. چون دیگر خدایان می‌خواستند از او سلب قدرت کنند، بر آن شد که یار و همکاری برای خود بیافریند که بتواند بر او متکی شود. از آنجا که یک

[۲۳۹] پدیدارشناسی تاریخی

پهلوان باید مادری زورمند داشته باشد، کوماربی با صخره‌ای ازدواج کرد که برای او پسری آورد به نام اولیکومی (Oullicummi). پدر او را در یک غار دریایی پنهان کرد و او در آنجا پنهان از همگان بزرگ شد. ولی دیگر خدايان بزودی به وجود اولیکومی پی بردن و در صدد فریب او برآمدند. ایشتار که خود را هفت قلم آراسته بود در کنار صخره‌ای عظیم به نغمه سرایی پرداخت، اما بیهوده بود، زیرا اولیکومی نه چشم داشت و نه گوش. پس ایشتار، از سر نومیدی، زیور خویش را بر زمین انداخت. چشم و گوش نداشتن اولیکومی نوعی در بی‌زمانی به سر بردن است، و زیور انداختن ایشتار نوعی بارور کردن زمین که همان باران است. مورد اول، یعنی در بی‌مکانی و بی‌زمانی به سر بردن، نشان‌دهنده تأثیر اعتقادات زروانی است، و مورد دوم بازگشت به ذهنیت اساطیری هوری و ایرانی و ماندایی است که تأثیر آن احساس می‌شود و زمینه آن جریان فرهنگ انتقال و نوعی اشتراک و تجانس چندگانگی فرهنگی است که در جریان انتقال و برخورد فرهنگها میان اقوام حاصل می‌شود. مقایسه کنید همین اسطوره کوماربی را با افسانه کرونوس (Kronos)، پدر زئوس (Zeus)، و تأثیر عظیم آن را بر اساطیر یونان. آن گروه از آریایی‌ها که به سوی غرب رفتند با فرهنگ سرزمینهای سبز و مردمان جزیره‌ها و دریاها برخورد کردند و فرهنگ هلنی را پذیرفته و بسط دادند، و حاصل آن سکون و تأملات فکری و ذهنی و فلسفی بود که به گسترش مدنیت شهری و شهرنشینی و مراودات کالا و تبادلات و گسترش اقتدار اقتصادی با تکامل ابزار ارتباطی و تسلط بر سرزمینهای دیگر و گسترش فرهنگ و مدنیت هلنی منتهی شد.

یعنی آنچه حاصل این برخوردهای طولانی عظیم انسانی در طول زمان دراز بود، در غرب به دلیل شرایط اجتماعی و محوریت عقل و تفکر،

۲۴۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

اسطوره و تمام ارزش‌های فرهنگ زیستی مبدل به فلسفه و فرهنگ شد، و بازده آن آکادمی فلسفی و مدنیت شهروندی یونان و فلسفه اجتماعی افلاطون و ارسسطو بود که تا اواخر قرون وسطاً بر حیات اجتماعی بسیاری از جوامع بشری سیطره داشت و، با وجود نفوذ مسیحیت، با وحدانیت مسیحیت عجین و شاید بهتر است بگوییم که بر آن مسلط شد. و در بین النهرين و آسیای صغیر، کار فرهنگ انتقال حاصلی جز نگرش عمیق انسان در حیات خود و مکافهه در هستی و ارتباط با خالق یگانه چیز دیگری نبود که منجر به ظهور ادیان سترگ الاهی با پسزمنیه اسطوره‌ای منطقه و آسیا شد، و در شرق، زیستی متکی بر مراودت ایلاتی و رشد زندگی کشاورزی و دهقانی و گسترش فرهنگ اسطوره که با زمینه اعتقاداتِ زروانی نوعی عرفان فردی را به عرفان اجتماعی و درونزاپی تفکر آدمی که منجر به پیدایش تفکر فلسفه عقلانیت عرفانی و جذبه‌های آنها و رشد کاست طبقات اجتماعی و دانش آدمی از کارکرد جمعی و پذیرش جبریت رنج و جدایی از تفکر به ساخت و زایش و تولید اجتماعی و گسترش مدنیت شهری گردید؛ و اگر هم در مجموعه شهرهایی رشد و گسترش یافته، مفهومی جز تقاطع و تبادل و ارتباط زندگی کشاورزی و ایلاتی نداشتند. و از این‌رو، چرخه تولید و رشد ابزارکار و دگردیسی ذهنیت فلسفی صرفاً در چارچوب جذبه‌های عرفانی و ذهنیت نیهیلیسم شرقی و جادوی سنت و زمان بود؛ مجموعه‌ای از ارزشها که حتی با جایگزینی دین و آئین تازه نام و شکل و گاه هویت آنها تغییر می‌یافت، اما آن مفهوم ازلی و دیرین و آن ارزش‌های معنوی و هویت فرهنگی و آرمانی خود را حفظ می‌کرد. حال این سؤال مطرح می‌شود: چه شده است راز این ایستایی و جذبه‌های سنت و جادوی ارزش‌های دیرپا چیست؟ چرا انسان شرقی - آسیایی، با وجود دگرگونی زمان پذیرش دین آئین و مكتب

پدیدارشناسی تاریخی | ۲۴۱ |

جدید، آن سنتها و ارزش‌های سنتی و باستانی و مقدس خود را از دست نمی‌دهد، و در هر زمان با بروز دین و آیین جدید، آنها را در نام و شکل و هویت جدید اما با همان مفهومهای نمادین و مقدس گذشته حفظ و پرستش می‌کند. عمدۀ مسئله مهمی که در این گذار و تغییر و روند رشد و توسعه تمدن و فرهنگ انسانی و جهانی مطرح است مقاومت و عدم پذیرش تغییر و از دست دادن یا فراموشی سنت و ارزشها و افسانه‌های مقدس گذشته و کهن توسط انسان شرقی و آسیایی بر عکس انسان غربی و حتی در حدود انسان جوامع خاورمیانه و آسیای صغیر است که به نوعی به گیجی اجتماعی یا دماسن اجتماعی و تیرگی شعور می‌رسد، که برابر است با عدم توان کنترل تنشها و مشخص نبودن نوع بازتاب و رفتار اجتماعی و کندی در واکنش و عدم توان تصمیم‌گیری ما از گذشته دور با نوعی آمیختگی فکر و دینی مواجه بودیم، وجود معابد بودایی را در کنار کنیسه‌های یهودی و آتشکده‌های زرتشتی در بین النهرين و جوامع آسیای صغیر. تأیید شده است که رشد مسیحیت از زمان هخامنشی در منطقه ایرانی چندان با توان و قدرت و سرعت همراه نبود، چراکه علاوه بر آیینهای باستان و آیین زرتشت، حضور یهودی‌ها و یهودیت و نفوذ آیینهای شرقی، بخصوص آیین بودا و کنفوسیوس، مجموعه برخورد فرهنگی و فکری را تشدید کرده بود. اما حاصل این تفکرات و برخورد آنها، با وجود تبلیغ و بسط و توسعه تفکر افلاطونی، ظهور زمانی و آیین دوگانگی در برابر تثییث مسیحی بود، و این آیین که زمینه عرفانی و انزوا و تقدس فردی را در مجموعه فرایند تبلیغی خود محور قرار داده بود حتی در مسیحیت تأثیر نهاده و منجر به شکل‌گیری آیین گنوسی و عرفانی مسیحی مانوی گردید.

مانی این جهان را از آن اهریمن می‌دانست و همه را به سوی نور و گریز

۲۴۲ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

از تاریکی فرا می‌خواند. بودا هستی را رنج می‌شمرد. کنسیویس حیات آدمی را محدود در دست خیر و شر می‌کرد. همهٔ این نگرشها نوعی نیهیلیسم شرقی درونگرا را که حاصلش انزوا و عدم توجه به کارکرد جمعی و حاصل حیات هیچ و پوچ و نوعی هیچ‌انگاری بود مطرح می‌ساخت، که می‌بینیم بعد از حاکمیت اسلام و شکل‌گیری مذهب شیعه، با توجه به مجموعهٔ ارزش‌های مقدس ذهنی و باستانی ایرانی، باز تفکر عرفانی و ذهنیت پوچ‌گرایی و لاادری‌گرایی به حیات خود در شکل و فرم تازهٔ خود ادامه می‌دهد، و مسیحیت در میان ارامنهٔ هویت دیگر، و در میان آشوری‌های کلدانی رنگ و بویی دیگر آمیخته بالایه‌های ذهنی و فرهنگ قومی آنها می‌یابد. و در گذر زمان تا عصر حاضر، همچنان با تغییر و دگرگونی جهان و جوامع بشری و نسلهای انسانی و تغییر به آحاد ارتباط و ابزارکار و ساختار جامعه و مسائل زندگی، اینک انسان اقوام کهن آسیایی در برابر یک انتخاب و یک آزمون قرار گرفته، و هنوز هم آن نگرش و پرستش ارزش‌های گذشته و سنتها به صورت طلس فرهنگ دیرپا بر جاست.^۱ و من این مقدمهٔ طولانی و فشرده را چیدم تا به این پرسش در پدیدارشناسی قومی با تعریف تاریخ و زمان و خاطرهٔ قومی برسم که اینک بامدادان است و مردم اقوام در آستانهٔ انتخاب. حرکتهاي گسترش

۱. توجه و نظرداشت این امر که در غرب نوعی پذیرش تغییر و توجه به عوامل نو و تازه است که این پذیرش در لایه‌های تفکر و اساطیر و ذهنیت فلسفی غرب دیده می‌شود. برای نمونه می‌توان به مسئلهٔ پدرکشی در اساطیر غرب، یعنی افسانهٔ ادیب شهریار، و مسئلهٔ فرزندکشی در افسانه‌ها و حوادث و اساطیر شرق، مانند قربانی قراردادن اسماعیل توسط حضرت ابراهیم، یا تراژدی حمامی رستم و شهراب، اشاره کرد. در چنین اسطوره‌هایی، پدر زندگی و تفکر و اندیشه و دنیای گذشته و کهنه است، و فرزند زندگی و اندیشه و دنیای تازه است. این سمبول و نمادهای اساطیری را در نظر بگیرید و به جریان شکل‌گیری فلسفه و ذهنیت دگردیسی جامعه توجه کنید.

پدیدارشناسی تاریخی | ۲۴۳

جمعیتی، کوچها و سفرها و ارتباطها و تغییرها در راه است. همه‌چیز در حال دگرگونی است. در آستانه هزاره سوم، آیا مردم اقوام کهن به آن انتخاب نهایی خواهند رسید؟

ما در فصول گذشته از حیات و تبار اقوام سخن گفته‌یم. همه آنها، با وجود پذیرش جهان تازه، از یک سو به دنبال خاطرهٔ قومی خود هستند: آشوری‌ها به دنبال زمین، کردها به دنبال حکومت، آذری‌ها به دنبال پیوستگی، و ارمنی‌ها به دنبال هویت جهانی. هر چه هست، خاطره و هویت قومی و گیجی و دمانس حاصل از طلسمندی گذشته است. اما در جوار این، نوعی تلاش برای جهانی شدن و انتقال به عرصهٔ جهانی و زدودن زیست انفعالی گذشته و مهارت پذیرش حقیقت و برخورد با مسئله و تعریف و شناسایی خود و به دست آوردن خرد انتخاب، که از شناخت دقیق تاریخ-زمان و جهان و وضعیت کنونی حاصل می‌شود، مطرح است. آری، اینک با مدادان است و مردم اقوام کهن در آستانه انتخاب و ورود به عرصهٔ جهانی، و در این مرحله عوامل مهمی تأثیرگذار است که بر این هویت خواهی و جهانی شدن تأثیر تعیین‌کننده داشته باشد.

۲. دگردیسی جوامع آسیایی و اقوام کهن‌سال و دمانس اجتماعی

پیش از این گفته‌یم که پذیرش عقل و خرد مُدرن، با نگاه اتقادی به تاریخ و پرسش در جریان وجود و چون‌وچرا بی‌هستی و دگرگونی ساختار زیستی آغاز می‌شود؛ یعنی زمان را به چالش و پرسش گرفتن، ذهنیت گذشته و گذشته‌نگر را مورد تردید قراردادن، و در بسیاری از اصول شک‌کردن و به مدل و الگوهای تازه اندیشیدن. و در این راستا، دو راه بیشتر در برابر جوامع آسیایی و اقوام کهن‌سال نیست: یا ایستایی و ماندن در گذشته، یا دگردیسی و پذیرش تغییر و مسائل و زندگی جدید.

۲۴۴ | تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

باید بپذیریم که جو ا Mum سنتی کنونی، پیر و فرتوت و خسته و رنجور از پیچیدگی فرهنگی، درگیجی و وضعیت معلوم و خطرناکی به سر می‌برند. مشکلات عمدۀ آنها، از یک سو، گسترش و ازدیاد بیش از حد جمعیت است، به طوری که نزدیک به هفتاد درصد جمعیت آنها را گروههای سنی کمتر از سی سال تشکیل می‌دهند؛ و از سوی دیگر، وضعیت ایستای جامعه با تفکر سنتی و دیدگاه گذشته‌نگر است که آمیخته و آلوده به الگوهای وارداتی مدرن و تکنولوژی پیشرفته، بسیار هیچ دگر دیسی در ساختار اجتماعی و خلق الگوهای تازه زیستی و گشايش و امکان گسترش سرمایه و ایجاد کار و امنیت شغلی و بالا بردن بالانس و تعادل روانی جامعه است.

با چنین مسائلی، ما اکنون در آستانه قرن جدید قرار گرفته‌ایم، قرنی که تا پنجاه سال دیگر بسیاری از ارزش‌های بنیادین جو ا Mum انسانی به دلیل تغییر الگوهای زیستی و بین‌المللی، از جمله حذف مرزها و مستله قومیتها و ملیت انسانها و جهانی شدن زندگی و هویت آدمی و پیوستگی آدمیان و بساط‌تحولات دیگر، حیات و سازمان زیستی ما را مورد سؤال قرار خواهد داد، و شاید خود ما نیز این سؤال را داشته باشیم که: ما کی هستیم؟ در کجا جهان قرار داریم؟ و در چه مرحله‌ای به سر می‌بریم؟

این مرحله، مرحله‌ای است بسیار سخت؛ در این مرحله، انتخاب بسیاری از اقوام به دلیل تفکر ایستای جامعه و عدم انسجام و هماهنگی و نوعی جمود فرهنگی و پراکندگی جمعیتی و زیستی سنتی و غریزی و ابتدایی، بدون پذیرش دگر دیسی، دچار گیجی و دمанс شده و در حالت سکون و تیرگی شعور اجتماعی با فعلیت گذشته‌نگر کم کم دچار رخوت و فرسودگی شده، تجزیه گردیده، و از بین خواهند رفت.

باید توجه داشته باشیم که «دمانس اجتماعی» نوعی بیماری حاصل از

[۲۴۵] پدیدارشناسی تاریخی

پیری جوامع انسانی است که در میان تمامی جوامع کهنسال باستانی و قدیمی، به نسبت شکل و ساختار اجتماعی و فرهنگی، وجود دارد. البته بعضی معتقدند که به دلیل تغییر نسل انسانها، جوامع با نوزایی و دگردیسی همیشگی روبرویند. ولی به اعتقاد من، این تغییر و نوزایی حاصل زمان و تفکر گروهی از مردم جوامع کهنسال و بخصوص تأثیر جوامع جوان با تمدنهای جوان و پیشرفته امروزین است، که در این زمینه می‌توان تغییر و دگردیسی و نوسازی جامعه در یونان و امریکا را با هم مقایسه کرد. البته باید این امر را در نظر بگیریم که ویژگی و درصد تأثیر فعالیت و کارکرد اجتماعی و خصلتها و فرهنگ مردم جوامع مختلف با هم فرق دارد، و این تفاوتها می‌تواند به دلایل مختلف ذیل باشد:

۱. ویژگی فرهنگی و حد و شکل و نوع تغییر و دگردیسی آن.
 ۲. وضعیت ساختار اجتماعی و میزان درآمد سرانه و حد فقر در آن جامعه.
 ۳. میزان سواد و آگاهی مردم و حد تحصیلات و نیروی کار و همچنین درصد بیسوادی در جامعه.
 ۴. چندگانگی و تعدد قومی و ویژگی اقوام و نوع وضعیت زیست و ساختار فرهنگ و کار و تولید و الگوهای زیستی آنها.
 ۵. وضعیت ساختار فرهنگی، اجتماعی، و سیاسی جامعه (نوع و ویژگی حکومت حاکم بر جامعه).
 ۶. وضعیت و حد رشد رسانه‌های جمعی و میزان توجه مردمان به آنها.
 ۷. میزان باور مردم به الگوها و ارزش‌های فرهنگی و اعتقادات و باورهای گذشته و تأکید و ابرام در حفظ آنها و ستیز و روگردانی از الگوها و فلسفه زیستی جدید.
- تمامی موارد فوق، ایجاد ماندن در گذشته و نوعی انجماد فکری و

[۲۴۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

فرهنگ و زیست اجتماعی را فراهم می‌سازد، و توده مردم هر جامعه، با توجه به شرایط آن جامعه و ویژگیهای خود، حد آسیب‌پذیری و پیچیدگی زیستی و اجتماعی را با تصمیم و اراده و عمل و کارکرد فردی اجتماعی خود تعیین می‌کنند. لذا وقتی از نوع و ویژگی جامعه و سنتها و ارزش‌های فرهنگی و زندگی عادتی سنتی سخن می‌گوییم، بی‌شک این تفاوت‌ها را مدنظر داریم؛ مثلاً جامعه پیچیده و کهن هند، که از فرهنگها و باورها و ارزش‌های مقدس دینی و فرهنگی با ساختار اجتماعی و تولیدی و اقتصادی و خاصی برخوردار است، که بسیار متفاوت است با جامعه کهنسال انگلستان که با رسومات و عادات فرهنگی خاص خود به سر می‌برد.

هر دو جامعه تلاش در دگردیسی رپذیرش جهان تازه و الگوهای زیستی تازه دارند: یکی با نیروی جوان خود و تزریق آنها به عرصه جوامع مختلف جهان و الگوپذیری از تغییرات در عرصه جهانی و تغییر مناسبات تولیدی، اقتصادی، با همزیستی قومی، اما با حفظ و نگرش آینه‌ها و سنتها گذشته؛ و دیگری با گسترش نفوذ و ایجاد جوامع مدرن جدید، به عنوان فرزندان جامعه قدرتمند و کلاسیک گذشته، در چندسوی جهان به عنوان الگوهای مناسب زیستی، و انرژی‌گیری و کسب قدرت از آنها در جامعه سنتی با آداب و فرهنگ غیرقابل تغییر خود. با نگاهی اندک به جوامع کشورهای اروپایی، روسیه، ایران، هند، نپال، و چین می‌بینیم که ما با چنین وضعیتی رو به رو هستیم و راهی جز تغییر یا فنا برای ما باقی نیست. یا باید با هوشیاری دگردیسی و تغییر را، چون ژاپن و دیگر کشورهای کهنسال جهان، پیذیریم و به تکنیک تفکر و سازمان زیست جدید با تکیه بر بنیادهای اصیل فرهنگ باستانی خود بررسیم یا راهی جز فرتتوتی و زوال در برابر ما نیست. اینک ما در آستانه انتخاب هستیم، و باید

پدیدارشناسی تاریخی | ۲۴۷

بگوییم برای بسیاری از اقوام چون کردها، ترکمن‌ها، و آشوری‌ها دیر شده است و آنها دیر یا زود در درون جامعه جهانی جذب و محو خواهند شد، مگر بتوانند و نسیمی از هوشیاری بوزد و جهشی ناگهانی اما پرقدرت و پرانرژی کنند، از جمله برای کردها که بسیار مشکل است که در آینده از این گذرگاه عبور کنند. جامعه قبیلتی و غریزی آنها، با توده جمعیت جوان غیرتعلیم دیده و روشنفکر اندک، بدون سرزمین و توان تصمیم در دگردیسی و تغییر الگوهای فرهنگی و آمادگی برای ورود به جامعه جهانی فرامدرن بسیار سخت می‌نماید. چه سؤال این است که در کدام آینده نزدیک آنها می‌توانند، البته اگر بتوانند، سرزمین و دولتی مستقل تشکیل دهند و آنگاه جامعه نوینی ایجاد کنند – که این مسئله نیاز به زمان دراز و رهبران آگاه و مردم خردمند دارد، و اگر هم ایجاد شود، سیل شتابنده روند پیشرفت جامعه جهانی و تغییر مناسبات زیستی و اجتماعی جهان و رشد روند پیوستگی با نگاه کلی و جامع به استفاده درست از ثروت ملی جهان و ارائه مدیریت و تربیت و نظارت برگردش حیات و زندگی مردم جهان و کنترل آن از طرف مدیران جهان یا همه جوامع ایستارا در نور دیده و از بین خواهد برد و آنها را جزوی از کل خواهد ساخت. آشوری‌ها و دیگر اقوام نیز چنین سرنوشت و وضعیتی دارند، بخصوص با این طیف گسترده کوچ مردم آنها و جدایی از ریشه و تبار فرهنگی‌شان که نقش تأثیرگذاری در روند جریان دارد.

اکنون در نقاط مختلف جهان، در سرزمینهای دور در کشورهای پیشرفته مهاجرپذیر، هستند بسیاری از جوانان آشوری، ارمنی، ایرانی، و مصری که گذشته، فرهنگ، و حتی زیان ملی سرزمین خود را فراموش کرده و چندان به آن معتقد نیستند. حال، آینده آنها جز شهروند جامعه جهانی چیز دیگری نیست. البته شرایط جامعه ایران و دیگر جوامع

[۲۴۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

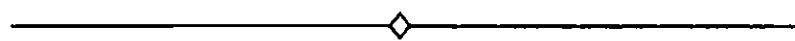
همسان او با فرهنگ دیرین، زبان پویا، و توان تغییر شرایط فرق می‌کند. ایران در آستانه هزاره سوم قرار دارد. سرنوشت او بستگی به تصمیم و ارادهٔ فرهیختگان و رهبران و جمعیت جوان او دارد و امید آن هست که با رهیافت الگوهای جدید و توان تغییر در مناسبات زیستی و پذیرش شرایط تغییر بتواند دگرگون شود و به عنوان جامعه‌ای پویا، با هویت ملی، و اندیشه و تفکر ملی و مستقل به حیات خود ادامه دهد، و گرنه چنانچه درستها و جادوی ارزشها گذشته طلسمند شده و به صورت هیجانی بماند، با توجه به جمعیت جوان، تضادهای قومی، و نیازهای زیستی کم کم در آینده دچار بحران شده، تجزیه گردیده، و از بین خواهد رفت. اما من به ایران و توان فرهنگ زیستی آن امیدوارم. این سرزمین بحرانهای بسیاری را از سرگذرانده است و توان آن را دارد که در آستانه سخت‌ترین آزمون حیات خود که عامل دوام عمرش است پیروزمند بیرون آید. اما برای گذشتن، نیاز به تأمل در تاریخ و عقل مدرن است، و این نکته و مورد مهم را در نظر بگیریم که در درون تفکر عرفانی مردم ایران معنی و مفهومهای ارزشی عمیقی نهفته است. وقتی به دیدار اسبهای بالدار غولپیکر سنگی دروازهٔ تخت جمشید می‌رسی، بر پله‌های شکوهمند آن، تو را فضایی اساطیری در خود محروم در گردش سکرآور جادوی فرهنگ و شکوه گذشته گم می‌کند، و تو آرزو می‌کنی که ای کاش می‌توانستی زمان را مهار کنی. وقتی در زیر گند مینایی معابد و مساجد و کاخها می‌گردی، در زوایای گچبریها و در درخشش رنگها و لایه‌به‌لایه شدن طاقها که عظمت آسمان بیکران را برای تو معنی می‌کند، وقتی بر پله‌های سنگی سفید کنار دریاچه اورمیه که نیمی در آب و نیمی به‌سوی فضای آبی به‌سوی ژرفای بیکران دور کشیده شده است و انتهای آن را حدود و تصوری نیست پا می‌گذاری، تو درمی‌یابی که در پشت و ورای این

عزلت و سکون عرفانی معنای دیگری نهفته که از عظمت و هیبت فرهنگی سترگ با تو سخن می‌گوید.

باید بپذیریم که هر ملتی با افسانه و اسطوره‌های خود جهان را معنی می‌کند و فرهنگ و فلسفه حیات و دنیای نوین خود را می‌سازد.

گذشتگان ما، در عصر خود، با پندار و اندیشه‌های ژرف خود جامعه پیش رو با فرهنگ پرمعنایی ساخته‌اند، و اکنون ما موظفیم با بهره‌گیری از فرهنگ پربار خود، بی‌آنکه در جادوی گذشته محو و طلس م شویم، با تغییر و دگرگون ساختن بسیاری از مبانی زندگی و به پرسش گرفتن بسیاری از عادتها و باورهای ایستا و سکون‌آوری که طی چند قرن گذشته جامعه ما را به رخوت و گیجی و بی‌ارادگی و بی‌عملی کشانده‌اند، اقدام به ساختن جامعه‌ای مدرن و آفرینش فرهنگ و ارزش‌هایی تازه با معنویت ژرف کنیم که نمونه و موردی تازه از تفکر و طرز زیستنی تازه در تمدن هزاره سوم جامعه جهانی باشد.

□



دَمَّا

تحلیلی بسیار مختصر از جامعه آذربایجان غربی^۱

استان آذربایجان غربی منطقه کوهستانی و جلگه‌ای وسیع است که شرایط طبیعی و اقلیمی و جغرافیایی متفاوت و خاص آن موجب شکل‌گیری صور مختلف زیستی از لحاظ اکولوژیکی در منطقه گردیده است. وجود دریا و جلگه‌های وسیع و سبز و کوهستانهای بلند و برفگیر که در سال بیش از ۹ ماه پوشیده از برف است، با توجه به آب و هوای معتدل و سرد منطقه، در تغییرات و شکل‌گیری و نوع ساخت جوامع انسانی منطقه (شهری، روستایی، عشایری) نقش تعیین‌کننده و تأثیر بسزایی داشته است. در این استان، به طور، کلی سه نوع زیست انسانی وجود دارد:

۱. جامعه ایلاتی و کوچ‌نشینی (زمین‌و اجتماع عشیرتی که اساس آن بر رمه‌گردانی و کوچ‌نشینی است).

۱. مطالعه جامعه‌شناسی منطقه در ابعاد گسترده‌ای انجام گرفت که نتایج حاصل از آن، که شامل جامعه‌شناسی تک‌تک شهرها و بخشها و روستاهاست، در مجموعه‌ای حجمی فراهم شد و به عنوان «یافته‌های جانبی طرح» در نشریاتی جداگانه ارائه خواهد شد.

[۲۵۳] ضمیمه

۲. جامعه روستایی (زیست و اجتماع روستایی که اساس آن بر زراعت و مناسبات تولیدی کشاورزی است).
۳. جامعه شهری (زیست و اجتماع شهری که اساس آن بر امور ارتباطی و تجاری و خدماتی است، و متأثر از بافت و مدنیت کشاورزی، جامعه دهقانی، است).

این استان مرزی در شمال غربی ایران واقع شده و از شمال با کشور آذربایجان (نخجوان) و از غرب با کشورهای ترکیه و عراق هم مرز است. وسعت آن برابر با $۸۵۰/۳۸$ کیلومتر مربع است و بین ۳۵ درجه و ۵۸ دقیقه تا ۴۹ درجه و ۴۶ دقیقه عرض شمالی از خط استوا و ۴۴ درجه و ۳ دقیقه تا ۴۷ درجه و ۳۳ دقیقه طول شمالی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد.

شهرستان اورمیه مرکز استان است و شهرستانهای خوی و مهاباد از شهرستانهای مهم این استانند. در کل، این استان دارای ۱۴ شهرستان، ۲۴ شهر، ۳۵ بخش، ۱۰۹ دهستان، ۳۳۹۰ روستا (آبادی)، و ۱۱ ایل به شرح جداول پیوستی مذکور در فصلهای مختلف است.

با توجه به آمار استخراجی از سرشماری عمومی سال ۱۳۷۵ ، جمعیت این استان بالغ بر ۲۴۹۶۳۲۰ نفر بوده، که ۵۹۹۲۶۴ خانوار سرشماری شده است. از این جمعیت ۱۳۱۵۱۶۱ نفر در نقاط شهری و ۱۱۸۱۱۹ نفر در نقاط روستایی و عشایری و ۱۳۳ نفر غیرساکن گزارش شده است.

البته باید به این امر توجه کرد که تفاوت عمیق میزان جمعیت بین شهر و روستای استان بیشتر به دلیل امر مهاجرت است. وجود کار و گسترش مناسبات اقتصادی، تجاری، و خدماتی در شهرها ایجاد مشاغل کاذبی کرده که بیشتر مهاجران روستاهای برای یافتن چنین مشاغل و درآمد نسبتاً مناسبی گرایش به مهاجرت یافته‌اند.

۲۵۴ | تبارشناسی قومی و حیات ملی

بی‌شک باید این امر را نیز در نظر داشت که مسائل اقتصادی صرفاً یکی از عوامل و فاکتورهای مهم و مؤثر مهاجرت است. عوامل دیگری چون پدیده‌های زیستی و ساخت اجتماعی و دگرگونیها و تحولات اجتماعی و، فراتر از همه، مشکلات کشاورزی و عرضه آن و غیره در این امر تأثیر دارند، و تایج مطالعات انجام‌گرفته نشان می‌دهد که بیش از ۶۵ درصد مهاجران از خوش‌نشینان روستایی و ۲۵ درصد از جوانان روستایی و بقیه جزو روستاییان خردۀ مالک هستند که در شهر سکونت دارند.

اقتصاد استان آذربایجان غربی دارای زیربنای کشاورزی است، و تحولات اجتماعی و پیشرفت‌های صنعت کشاورزی و گسترش تبادلات مرزی و صادرات محصولات کشاورزی موجب گسترش و رشد توان اقتصادی استان در جنبه‌های مختلف و متفاوت بوده است.

با این مقدمه و اطلاعات، به طرح و بررسی بسیار مختص‌تری از ساخت اجتماعی جامعه استان آذربایجان غربی از دیدگاه جامعه‌شناسی می‌پردازیم. همان‌گونه که در آغاز ذکر شد، در استان آذربایجان غربی سه شکل اجتماع زیست انسانی وجود دارد:

۱. جامعه عشایری و کوچ‌نشینی (یا جامعه رمه‌گردان که شکلی از اشکال اولیه جامعه ابتدایی است)؛
۲. جامعه روستایی (که در حال دگردیسی در تمامی ابعاد است)؛
۳. جامعه شهری (که تقاطع برخورد انواع فرهنگ‌هاست و در حال گذار از تأثیر مدنیت روستایی به مدنیت شهری تأثیرگذار است).

۱. جامعه عشایری و کوچ‌نشینی

زندگی ایلاتی و عشایری به شرایط خاص طبیعی و وضع جغرافیایی منطقه استقرار آنها بستگی دارد و افراد (مردم) جوامع ایلاتی کوچ‌نشین و

ضمیمه [۲۵۵]

عشیرتی مجبورند بنابر مقتضیات اقلیمی و تغییرات آن وضع خود را دائم تغییر دهند و زندگی خود را با خصوصیات وضعیت اقلیمی منطقه استقرار، یعنی طبیعت محیط حاکم بر زندگیشان تطبیق دهند. در حقیقت، اینجا طبیعت است که به زندگی افراد شکل می‌دهد. شغل اصلی آنها دامپروری و دامداری است؛ بقا و امور زندگی آنها بستگی به وجود دام دارد. عوامل و عناصری چون آب، علف، مراعع، و دام (چهارپا) عناصر و عوامل اصلی تعیین‌کننده شکل زندگی و محل سکونت و معیشت و کوچ و نوع گذران زندگی آنهاست.

جوامع ایلی و عشیرتی بر اساس نوع بافت و ساخت جامعه و عوامل مؤثر در تولید اجتماعی سازمان زندگی اجتماعی خود را شکل می‌دهند. از این لحاظ، با توجه به تمام مسائل مذکور و مطرح شده، جوامع ایلاتی و عشایری استان آذربایجان غربی، با نظرداشت نوع معیشت و عوامل مؤثر در جریان بقای زندگی آنان، در موارد ذیل خلاصه می‌شوند:

۱-۱. جامعه عشایری رمه‌گردان. ریخت و ساختمان اقتصادی و گذران زندگی این عشایر بر اساس رمه‌گردانی است. در این نوع جامعه عشیرتی، خانواده‌ها محل سکونت دائمی ندارند، زندگی آنها بیشتر در چادر و با وسایل مختصر بوده، و دائماً در حال جابه‌جایی هستند. رئیس یا بزرگ عشیره، بر مسائل و حیات اقتصادی و فرهنگی و روابط انسانی قبیله احاطه و نظارت کامل دارد و کلیه مراودات اقتصادی و اجتماعی در دیوانخانه‌های قبیله‌ها حل و فصل می‌شود. تنها چوپانان، که مردان قبیله‌اند، برای چرا دنبال گله به مراعع در کوهستانها می‌روند.

۱-۲. جامعه ایلاتی نیمه‌عشایر یا نیمه‌کوچ رو. معمولاً در این نوع قبایل، خانواده‌ها از اوایل بهار به دنبال گوسفندان (گله) به پیلاق می‌روند. اینان

[۲۵۶] قبارشناسی قومی و حیات ملی

در مدت بیلاق چادرنشینند و زندگی عشیرتی کامل دارند و در پایانِ فصل بیلاق به محل اصلی خود، که همان قشلاق ثابت است، بر می‌گردند و تمام ایام سال را در همان محل اصلی و خانه‌های مسکونی خود به سر می‌برند. و دیده می‌شود که بسیاری از مردم این عشایر گرایش به فعالیت کشاورزی یافته‌اند و کم کم با گسترش این گونه فعالیتها علاوه‌مند به زندگی و سکونت دائم می‌شوند، و همین امر آغاز شروع شکل‌گیری روستای عشایری و جامعه روستایی است. بی‌شک، این امر را باید در نظر داشت که عوامل ارتباط با روستاهای هم‌جوار و گسترش امر ارتباطات و تبادلات اقتصادی و پیشرفت دانش اجتماعی مردم عشایر و تنوع تولیدات و سهل‌شدن مکانیزم بسیاری از فعالیتهای دامپروری و کشاورزی و، مهمتر از همه، میزان بالای رشد جمعیت و تولید مثل، در تغییر و تحول اجتماعی این قبیل عشایر تأثیر بسزایی داشته است. مانند ایل شیخ کند مایلو که در ۱۵ کیلومتری خوی نزدیک قره‌تپه سکونت دارند، تابستانها به سکمن آباد کوچ می‌کنند؛ هنگام کوچ چادرنشینند، اما باقیه ایام سال در خانه‌های خود به سر می‌برند. کار اصلی آنها دامداری است، و اکنون بسیاری از خانواده‌های این طایفه گرایش به کشاورزی و کار در زراعت یافته‌اند. و باید توجه کرد که قسمت اعظم عشایر استان اکنون سکونت ثابت و دائم دارند، و همان طور که قبل ذکر شد، به دلیل رشد گسترده جمعیت بسیاری از خانواده‌ها در جوار روستاهای سکنا می‌گزینند و به طریق خوش‌نشینی زندگی می‌گذرانند، که این عامل در دگرگونی چهره روستا، یعنی در مهاجرت مردم روستاهای جایگزینی مردم این عشایر بسیار مهم است.

۱-۳. جامعه ایلاتی و عشایری کوچ‌نشین کامل. تعداد این عشایر در استان بسیار اندک است. مردم این جوامع عشیرتی، به دنبال گله و دام، در تمام

ضمیمه [۲۵۷]

ایام سال در چادرهایشان در دو منطقهٔ بیلاق و قشلاق به سر می‌برند. بهار و تابستان در منطقهٔ بیلاق، که اول بهار مناسب با سبزی مراتع از قله و ارتفاعات کوهستان شروع می‌شود و در پایان تابستان به دامنه می‌رسند، و پاییز و زمستان در منطقهٔ قشلاق، که در مناطق دشت و تپهٔ ماهور است، استقرار می‌یابند. محل چادر این عشایر، با توجه به محل مناسب سکونت و چرای گله و وجود آب، دائماً در تمام سال تغییر می‌کند. این عشایر زندگی بسیار ساده و ابتدایی دارند و لوازم زندگی آنها مختصر و مناسب با طبعت زندگی آنها و کوچ است. رنگ چادر آنها به رنگ پشم بزوگوسفند ایل است. و برابر بررسیهای به عمل آمده، قسمت اعظم عشایر ایران دارای چنین زندگی و وضع اجتماعی هستند.

۱-۴. گروه چهارم. این گروه بسیار اندکند و در فصلهای مختلف، بخصوص فصل برداشت محصول، در جوار شهرهای استان آذربایجان غربی دیده می‌شوند. گروه کوچک و کامل کولیها هستند که مردم استان به آنها «قره چی» می‌گویند. این کولیها در دسته‌های پراکنده کوچ می‌کنند، تعداد چادر آنها بیشتر از ۳ یا ۴ چادر نیست، و اکثرآ صنعتگر و پیله‌ور و دوره‌گردند و دارای جمعیت اندکند و به سایر استانهای کشور نیز کوچ می‌کنند.

با نظرداشت موارد فوق و مذکور، در کل باید توجه کرد که جامعه عشایری استان جامعهٔ ابتدایی در حال تحول است. شکل خانواده در میان عشایر به صورت پدرسالاری است. اکثرآ بزرگان و رؤسای قبایل حاکم بر مسائل اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قبیله‌اند. بسیاری از مراودات و مناسبات و تبادلات اقتصادی و اجتماعی و فامیلی و بین قبیله‌ای، با اطلاع بزرگ قبیله، در دیوانخانه‌های قبیله که محل این قبیل امور است حل می‌شود و مورد بحث قرار می‌گیرد. اکثر مردم قبایل زندگی بسیار

[۲۵۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

ابتدا ای سی دارند و سازمان و ساخت اقتصادی قبیله بر اساس گله‌داری است.

ازدواج در بین جوانان این قبایل بیشتر درون همسری است، و اگر به صورت برون همسری باشد، آن نیز به دلیل و بر اساس سیاست کلی بقای قبیله و ایجاد اتحاد و نزدیکی بین مردم قبایل و ایلات یا روستاهای همچوار محله‌ای سکونت انجام می‌گیرد. پایه ازدواج مربوط به همان مبنای و بنیاد اقتصادی قبیله است و معروف است که می‌گویند:

پسران ما از چادر عموهای خود زن می‌برند تا گله‌های خانواده پراکنده نگردد.

زن، در این جوامع، به عنوان عنصر پایه و فعال و یارمند خانواده مطرح است و باید به دانش و فن اصول خانه‌داری، گله‌داری، و ریسندگی و بافندگی (گلیم‌بافی، حصیر‌بافی، پشم‌رسی، نان‌پزی، و گاو‌دوشی) وارد باشد، و بسیاری از کارهای خانه و خانواده و چرخش اقتصادی خانواده به عهده زنهای قبیله است، و از این جهت است که خیلی زود شکسته و پیر و رنجور و بیمار می‌شوند. تولید مثل بیشتر برای خودکفایی و یارمندی از لحاظ نیروی انسانی است و فرزند پسر بیشتر مقبولتر است. عشاير زندگی ساده و لوازم ابتدایی دارند که قابلیت کوچ آنها را ساده و سهل می‌کند. در این جوامع، ساختمان و شکل خانواده و قبیله بسیار فشرده و ارتباط فامیلی بسیار سخت است و ورود به هر گروه و طایفه و خانواده‌ای از هر طایفه و جزئی از آنها شدن بسیار سخت است و مراحل بسیار دشواری دارد. نوع اعتقاد و دین این قبایل اسلام و مذهب آنها اکثراً سنتی است. مردم این قبایل اکثراً کرد هستند، که در تحلیل جامعه‌شناسی از دیدگاه قوم‌شناسی، اقوام کرد جزئی از اقوام اصیل و کهن تاریخی کشور و این

[۲۵۹] ضمیمه

منطقه‌اند. به غیر از این اقوام، قبایل قره‌پاپاق هستند که مسلمان شیعه‌اند و در ناحیهٔ نقده محال سلدوز به سر می‌برند.

در استان آذربایجان غربی، در کل، ۱۱ ایل با جمعیتی در حدود ۴۱۵۰۰۰ نفر در نقاط مرزی و کوهستانی به سر می‌برند که حدوداً ۷۰ درصد از این قبایل ساکن و بقیه نیمه کوچ رو هستند. در جداول زیر اسامی ایلات و محل زندگی و کوچ آنها مشخص شده است.

۲. جامعه روستایی

جامعهٔ روستایی استان آذربایجان غربی جامعه‌ای در حال تحول است. نوع و شکل و ساخت اجتماعی و اقتصادی روستاهای با توجه به اقلیم

جدول ۱. ایلات و محل زندگی آنها

ردیف	نام ایلات	محل قشلاق	محل بیلاق	ساکن یا کوچ رو
۱	جلالی - میلان	ماکو (بورالان، زنگنه)	سیه‌چشمہ	نیمه کوچ رو
۲	میلان - کره‌سنی	خوی (قطور، الند)	الند، حومه قطور	نیمه کوچ رو
۳	شیخ‌کندمايلو	سکمن‌آباد، قره‌ضیاء‌الدین		
۴	شکاک یا کرمانج	سلماس (چهريق، گرويان، شنتال شپران)	حومه مناطق	نیمه کوچ رو
۵	هرکی، سادات، دری‌بیک‌زاده	ارومیه، (ترگور، مرگور)		ساكن
۶	حیدرلو، قره‌پاپاق	نقده (سلدوز)	سلیمان خان	نیمه کوچ رو
۷	دهبکری، کورکان، و عثمان‌بیگی	مهاباد (حومه)		ساكن
۸	بریاجی، باسک، ملکاری پیشدزی	سردشت (حومه)		ساكن
۹	زرا	اشنویه (حومه)		ساكن
۱۰	پیران‌مامش	پیرانشهر (حومه)		ساكن
۱۱	منگور	پیرانشهر، مهاباد (حومه)		

[۲۶۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

جغرافیایی و وضع محیط طبیعی و محل استقرار و فرایند بسیاری از مسائل، متفاوت است.

در تعریف، باید گفت که روستا یک واحد انسانی منسجم و از لحاظ اقتصادی مستقل است، و می‌توان ادعا کرد که زندگی جامعه روستایی آمیزه‌ای از زندگی عشیرتی و شهروندی است. یک شهر بدون روستا قادر به ادامه حیات نیست مگر در شکل و حالت خاصی باشد، مثل یک شهر بندری یا یک شهر تجاری که در مسیر تبادلات تجاری و اقتصادی قرار گرفته است. با وجود این، همین شهرهای خاص نیز با تکیه بر تولید روستاییان نقاط دیگر قادر به ادامه حیات هستند. اما روستا جامعه‌ای مستقل و بی‌نیاز است و می‌تواند سالهای متمادی بدون تکیه بر جوامع دیگر ادامه حیات دهد.

جوامع روستایی استان بر اساس فکر و اندیشه اولیه و قبلی شکل نگرفته‌اند؛ آنجاکه آب بوده و امکان کشت و نگهداری دام، زندگی با سکناگزینی خانواده‌های کوچک و محدود جوشیده است؛ به همین جهت امکان‌گشتن و پذیرش انبوی جمعیت را ندارند.

در تقسیم‌بندی جغرافیایی و اقلیمی، روستاهای استان آذربایجان غربی در چهار گروه مشخص قرار می‌گیرند:

۱. جامعه روستایی کوهستانی.
۲. جامعه روستایی کوهپایه‌ای.
۳. جامعه روستایی جلگه‌ای.
۴. جامعه روستایی ساحلی.

روشن است که نحوه زیست و نوع معیشت و فعالیت تولیدی و فرهنگی هر یک از روستاهای تحت شرایط جغرافیایی و عوامل محیطی و شکل ارتباط و سنن و قوام قومی، متفاوت و دارای رخساره‌ای مستقل

خواهد بود.

عناصری چون آب، قابلیت محیط طبیعی از لحاظ تولیدی، وضعیت آب و هوا، و توان و دانش، یا بهتر است بگوییم حد آگاهی و پیشنهاد رستاییان، عوامل مهم استقرار و شکل‌گیری روستاهاست. نوع و شکل معماری روستاهای بستگی به عوامل و مصالح محیطی دارند.

۱-۱. جامعه روستایی کوهستانی. مردم روستاهای کوهستانی، بنابر استعداد طبیعی محیط روستای خود، اکثرآ دامدارند، و بیشتر آنها بقایا یا مردمی از قبایل کوچ رو هستند که زندگی ثابت را اتخاذ کرده‌اند. اگر اقدام به کشت می‌کنند، جدا از کاشت چند قطعه زمین کوچک کنار چشمه‌ها و تبدیل آنها به باغهای کوچک یا جالیز، اکثرآ کشت دیم گندم و جو و نخود دارند، و غالب حد این کشت‌ها برای فراهم کردن نیاز خود و خانواده‌های روستایی است. در کل، پیشه و حرفه اصلی آنها دامداری است. تولیدات دامی چون پنیر، شیر، ماست، و غیره جزو فراورده‌های اصلی این‌گونه روستاهاست که عرضه بازار شهر می‌شود.

۱-۲. بومشناسی. از لحاظ بومشناسی، نوع معماری خانه‌های این روستاهای به شکل مکعب مستطیل با سقف کوتاه و پنجره‌های کوچک چوبی است. اکثر خانه‌ها از سنگ ساخته شده و کمتر خانه‌ای دارای ارتفاع بیشتر یا دو طبقه است، و اگر هم خانه‌ای دارای طبقه فوقانی باشد متعلق به بزرگان ده است، و این‌گونه خانه‌ها دارای پنجره‌های بزرگ و نورگیر و ایوان چوبی بزرگند. علت اینکه اکثر خانه‌های روستا دارای پنجره کوچک و سقف کوتاه است به دلیل زمستان طولانی و سرمای محیط است.

در وسط خانه‌ها تنور یا تشچال جهت گرم کردن خانه‌ها و پخت غذا و نان وجود دارد. متأسفانه، طوبیله و اصطبل حیوانات در جوار خانه‌ها قرار

[۲۶۲] تبارشناسی قومی و حیات ملی

دارد و گاه به همدیگر مرتبط است. مردم این‌گونه روستاها مردمی ساده‌اندیش، باصفا، و تنومندند و اکثر آنها جزو قبایل «گُردن» و عادت به کوه‌نشینی دارند.

وجود بیماریهای انگلی و پوستی، و عدم وجود بهداشت فردی و محیطی، رایجترین مشکل تهدیدکننده سلامتی آنهاست. آنها از فقر فرهنگی و عدم وجود بهداشت رنج می‌برند و زندگی بسیار ساده و ابتدایی دارند. بیشتر مردم این روستاها از امکان بهره‌مندی از رشد اقتصادی و توان مالی خانوادگی به دلیل مسائل عدیده محروم‌اند.

۳-۲. جامعه روستایی کوهپایه‌ای. روستاهای کوهپایه‌ای شکل متکامل روستاهای کوهستانی هستند؛ وجود راه، که امکان ارتباط سهولت‌روستارا با شهر فراهم کرده، در این شکل تکامل تأثیر گذاشته است. مردم این‌گونه روستاهای، علاوه بر اشتغال مداوم به امر دامداری، فعالیت گسترده‌ای در امر کشت مزارع گندم و حبوبات و نیز باغات خشکباری چون گردو و بادام و انجیر دارند. شکل و معماری خانه‌های روستاهای به شکل مربع و مکعب مستطیل است و گاه از سنگ یا از کاهگل ساخته شده. شکل اجتماع مردم جامعه ابتدایی در حال تحول به جامعه دهقانی است. از لحاظ تولیدات کشاورزی، تنوع تولید وجود دارد، و امر تولید و میزان آن صرفاً برای خودکفایی است. بیشتر مبادلات اقتصادی در دست بزرگان ده است و شکل اجتماع مردم و روابط آنها بسیار فشرده و پیوسته است. جامعه‌ای است غیر مهاجرپذیر. مردم این روستاهای غالباً جزو طوایف و قبایل کردند و بندرت آذری و آشوری هستند، و متأسفانه، به دلیل مهاجرت، هر روز از تعداد مسیحیان آشوری کوهپایه‌نشین کاسته می‌شود و مردم کرد، با توجه به میزان رشد جمعیتی بالایی که دارند، جایگزین آنان می‌گردند.

۴-۲. جوامع روستایی جلگه‌ای و ساحلی. دریاچه اورمیه دریاچه سور و

[۲۶۳] ضمیمه

نمکی است؛ میزان نمک این دریاچه از حد اشباع فراتر است و، از این لحاظ، غیرقابل شرب است و بجز چند نمونه از آبزیان، چون آرتmia (Artemia)، هیچ جانداری قادر به ادامه حیات در این دریاچه نیست. جزایر و سواحل این دریاچه و آبگیرهای استان محل زندگی فصلی پرنده‌گان مهاجر در فصل زمستان است. از این لحاظ، بجز مشغله جمع‌آوری نمک و صدور آن و شکار و استفاده از دریا جهت صدور محصولات روستا، فعالیت و شکل زندگی و قوام اجتماعی روستاهای ساحلی فرقی با روستاهای جلگه‌ای ندارد.

سازمان و فرم اجتماعی جوامع روستاهای جلگه‌ای به صورت جامعه دهقانی در حال تحول است. میزان فاصله روستا از شهر و محل استقرار روستا و وجود رسانه‌های گروهی، بخصوص رادیو، در حد توان و وایی فرهنگ مردم روستا و نوع زندگی آنها تأثیر بسزایی دارد. بیشتر مردم روستاهای نزدیک شهرها سعی در تغییر وضعیت زندگی خود والگو قرار دادن زندگی شهری دارند. آگاهی و حد دانش این روستاییان، بخصوص ارتباطی که با شهر دارند، باعث بروز تحولی عمیق گردیده و بتدریج این جوامع دهقانی در حال دگرگونی و تحول به جهت جوامع کشاورزی هستند. از لحاظ تولیدی، بسیاری از روستاییان آشنایی کامل به تنوع تولید و رهایی از سیستم تک محصولی و نیز گسترش میزان باردهی مزارع خود دارند. معماری خانه‌های این روستاهای اکثرًا از کاهگل و در حال تحول است. بیشتر کوچه‌های تنگ روستاهای، که روزگاری به دلیل عدم امنیت و جلوگیری از تاراج تنگ و بن‌بست ساخته شده بود، باز و گشاد شده و خانه‌ها، با ایوانهای چوبی و نورگیرهای کافی، از آجر ساخته شده و فرم روستا در حال تحول و شکل‌پذیری و نظم است.

گسترش باغات میوه و جالیزها قدرت اقتصادی و درآمد سرانه

[۲۶۴] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

خانواده‌ها را بالا برده است، و در این روستاهای امر دامداری به صورت انفرادی رواج دارد.

وجود مراتع در سواحل دریاچه، به دلیل آب و هوای مساعدی که دارد، باعث رونق دامداری بخصوص در روستاهای ساحلی گردیده است. جوانان اکثر روستاهای، با توجه به امکانات آموزشی که فراهم شده، بعد از اتمام تحصیلات اکثراً به شهرها کوچ می‌کنند و حاضر به ادامه زندگی و شغل کشاورزی به صورت سنتی نیستند. و آنانی که توان و قدرت اجرایی بالایی دارند، با توجه به تحولات اقتصادی جامعه، اقدام به گسترش مزارع مکانیزه و ایجاد مزارع متنوع و تنوع تولید کرده‌اند.

میزان رشد جمعیت در روستاهای از لحاظ تولید مثل بالاست؛ ولی به دلیل مهاجرت روستاییان از این میزان رشد کاسته شده و بر میزان رشد جمعیت شهرها افزوده می‌شود، و این امر به دلیل تمایل گسترش روستاییان، بخصوص جوانان آنان، به شهرنشینی است.

در پایان، توجه به این امر بسیار مهم است که این استان یک منطقه کشاورزی است، و علاوه بر تولید گندم و جو و سایر حبوبات که به صورت آبی و دیم کشت می‌شوند و از لحاظ تولید میزان بالایی را داراست، عمده‌ترین محصول کشاورزی این استان سیب درختی و انگور و تخم آفتابگردان است. تولید میوه سیب در سال ۳۵۰ / ۰۰۰ تن، انگور ۱۴۵ / ۰۰۰ تن، و تخم آفتابگردان که بیشتر در منطقه شهرستان خوی و سلماس کاشته می‌شود نزدیک ۱۴۵۰ تن است، و تولید خشکبار یکی از عمده‌ترین محصولات صادراتی این استان است.

۳. جامعه شهری

جوامع شهری استان آذربایجان غربی بر اساس تقاطع امر ارتباطی و

[۲۶۵] ضمیمه

تجاری و خدماتی شکل گرفته است. ساخت و قالب معماری شهرها، بجز شهرستان سلماس که به دلیل ویرانی در زلزله از نو بر اساس نقشه اولیه شهری و اصول مهندسی و شهرسازی طراحی و بنا شده است، تماماً دارای نقشه منظم و منسجمی نیست. بسیاری از شهرها سابقه تاریخی طولانی دارند و از عصر باستان وجود داشته و دیرینه و سابقه فرهنگی گسترده و طولانی دارند. وجود آثار تاریخی ارزشمند در جوار شهرها و تحقیقات انجام‌گرفته در مورد آثار تاریخی و اشیاء و ابزارآلات به دست آمده از کندوکاوهای باستان‌شناسی سابقه تاریخی و فرهنگی سه هزار ساله را در منطقه نشان می‌دهد، مانند آثار تاریخی گوی‌تپه در جوار شهر اورمیه و آثار باستانی و فرهنگی بسطام خوی که بازمانده از تمدن و فرهنگ اقوام اورارتواست و آثار تاریخی فخریک (فرگرد یا آتشگاه) نزدیک مهاباد و تخت سلیمان تکاب و تپه حسنلوی نقده و نقشهای برجسته خان‌تختی. تمامی این آثار و سایر اینیه تاریخی که نیازمند بحث و بررسی گسترده از لحاظ فرهنگی و تاریخی است خود نشان‌دهنده و مؤید سابقه تاریخی و قدمت و گذشته دور شهرها و فرهنگ استان است.

بجز در چند شهر بزرگ استان، زندگی در بقیه شهرها هنوز متأثر از فرهنگ و روحیه زیست روستاوندی است. در استان آذربایجان غربی، کمتر خانواده بومی یک شهر این استان را می‌توان یافت که دارای مزرعه یا باغ میوه‌ای نباشد. هنوز بسیاری از مردم و اهالی شهرهای استان، با توجه به کنیه و حرفة دیرینه خانوادگی خود، دارای مزرعه و باغ و کارکشاورزی هستند و از این طریق امرار معاش می‌کنند. در تمام شهرها، وجود بازارهای سرپوشیده با معماری سنتی، که اغلب دارای طاقهای ضربی و آجرکاری زیباست، ایجاد مراکز اقتصادی و تبادلاتی کرده است، و همین

[۲۶۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

وضعیت و شکل سنتی مبادلات کالا در مورد تولیدات کشاورزی نیز صادق است و اغلب باعث شکل‌گیری میادین بزرگ و عرضه محصولات کشاورزی و سلف خری صنایع و تولیدات زراعی مردم روستاهای شده است.

مشاغل و پیشه و حرف دیگر، گاه در بعضی از شهرها در جوار بازار اصلی و گاه در منطقه‌ای نزدیک بازار، راسته و سرای یا محل مخصوص دارند، مانند راسته نجاران، درودگران، آهنگران، و غیره که توسط همان صنعتگران و پیشه‌وران سابق دوره‌گرد روستایی به وجود آمده‌اند.

جدا از صور سنتی، با توجه به میزان رشد و گسترش بی‌رویه امر شهرنشینی، در تمام شهرهای استان، جمعیت انبوهی از مهاجران در جوار شهرها و در خانه‌هایی کوچک و بدشکل و غیراصلی در وضعیت بسیار غیربهداشتی و ملال آور زندگی می‌کنند. شغل این مهاجران اکثرًا کارگری با دوره‌گردی و تاچاق مواد مخدر و گاه فروشندگی سیار چون سیگارفروشی و غیره است. وجود انواع بیماریها در بین این مهاجران و اشاعه و انتقال و سرایت آن در تمام شهر خود مستلزم بسیار مهمی است که باید به آن توجه عمیقی شود. با توجه به افزونی هر روزه مهاجران و به وجود آمدن شهرکهای غیراصلی در جوار شهرها و اشتغال نامناسب این مهاجران و فراتر از همه، بالارفتن بیش از حد میزان رشد جمعیت شهرها نسبت به میزان رشد جمعیت روستاهای از مسائل مهم و حادی است که می‌بایست از طرف ارگانهای خدماتی و بهداشتی توجه بیشتری شود. میزان رشد جمعیت در شهر اورمیه بالاترین حد (۲/۶)، و در پیرانشهر پایین‌ترین حد (۲/۱) را داشته است، و مقایسه آن با رشد جمعیت در روستاهای، که متوسط میانگین کل آن (۱/۳) است، موجب

تأسف و نگرانی می‌شود.

وجود مراکز دانشگاهی و گسترش آن در احیا و روتق فرهنگ و علم و صنعت منطقه بسیار مؤثر بوده و می‌تواند پایه خوبی جهت برآوردن نیازهای بنیادی استان باشد.

در کل، اینک بسیاری از شهرها از عدم تناسب مفید و منظم میزان رشد خدمات و امکانات اولیه نسبت به میزان رشد جمعیت رنج می‌برند. کمبودها گسترده است و فراتر از تصور، به‌گونه‌ای که در بیان قلم نمی‌گنجد. برای مثال، در هیچ‌یک از شهرها، بجز شهرهای اورمیه و خوی که در نقاط قدیمی‌شان دارای فاضلاب حمام‌های عمومی هستند، سیستم کانالیزه فاضلاب وجود ندارد. فاضلاب اکثر خانه‌ها در چاهها و مجتمعهای مسکونی و مؤسساتی چون سربازخانه‌ها، بیمارستان، زندان، و غیره در رودخانه‌های جوار شهرها می‌ریزد، و متأسفانه آب این رودخانه‌ها مورد شرب و استفاده اهالی روستاهایی که در مسیر رودخانه قرار دارند قرار می‌گیرد، که این امر از لحاظ بهداشت و گسترش بیماری‌های مختلف و شیوع اپیدمی‌ها مؤثر است. اکثر مردم استان آذربایجان غربی را ترک‌های «آذری» تشکیل می‌دهند و اقوام دیگری به ترتیب اقوام «کرد، آشور، و آرمن» در این استان زندگی می‌کنند. دین و مذهب اکثر آذری‌ها اسلام و شیعه اثنی عشری است. اقوام کرد اکثراً سنی مذهب هستند و آشوری‌ها و ارمنی‌ها مسیحی هستند.

در کل، استان آذربایجان غربی دارای ۱۴ شهرستان و ۲۴ شهر است. اطلاعات مربوط به آخرین تقسیمات این استان و آمار جمعیتی آن بر حسب شهرستان و به تفکیک دین در جداول زیر آمده است.

[۲۶۸] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

جدول ۲. اطلاعات مربوط به آخرین تقسیمات کشوری استان بر حسب شهرستان، ۱۳۷۶

شهرستان	تعداد بخش	تعداد دهستان	مساحت کیلومترمربع	تعداد آبادی*		دارای سکنه خالی از سکنه	جمع
				تعداد آبادی	تعداد آبادی		
کل استان	۳۵	۱۰۹	۳۷۶۱۴	۳۷۶۱۴	۳۷۶۱۴	۳۴۷	۳۳۹۰
ارومیه	۵	۲۰	۵۲۵۱	۷۳۱	۷۸۶	۵۵	
اشتبیه	۲	۴	۱۱۹۳	۸۵	۹۳	۸	
بوکان	۲	۷	۲۵۴۱	۱۹۷	۲۰۸	۱۱	
پیرانشهر	۲	۵	۲۲۵۹	۱۶۶	۱۷۵	۹	
تکاب	۲	۶	۲۵۲۳	۱۰۵	۱۲۸	۲۳	
چالدران	۲	۵	۱۹۷۵	۲۱۶	۲۳۳	۱۷	
خوی	۵	۱۴	۵۵۶۱	۳۳۵	۴۰۱	۶۶	
سردشت	۲	۶	۱۴۱۱	۲۸۴	۳۱۸	۳۴	
سلماں	۲	۷	۲۵۴۴	۲۰۲	۲۳۱	۲۹	
شاهین‌دژ	۲	۷	۲۸۳۹	۲۱۵	۲۲۹	۱۴	
ماکو	۳	۱۰	۴۲۳۵	۳۰۲	۳۱۴	۱۲	
مهاباد	۲	۵	۲۵۹۲	۲۲۴	۲۷۱	۴۷	
میاندوآب	۲	۹	۱۵۳۸	۲۱۲	۲۲۰	۸	
نقده	۲	۴	۱۰۵۰	۱۱۶	۱۳۰	۱۴	

* تعداد آبادیها شامل کلیه روستاهای، مزارع، و مکانهای می‌شود.

مأخذ: گروه GIS سازمان برنامه و پژوهش آذربایجان غربی

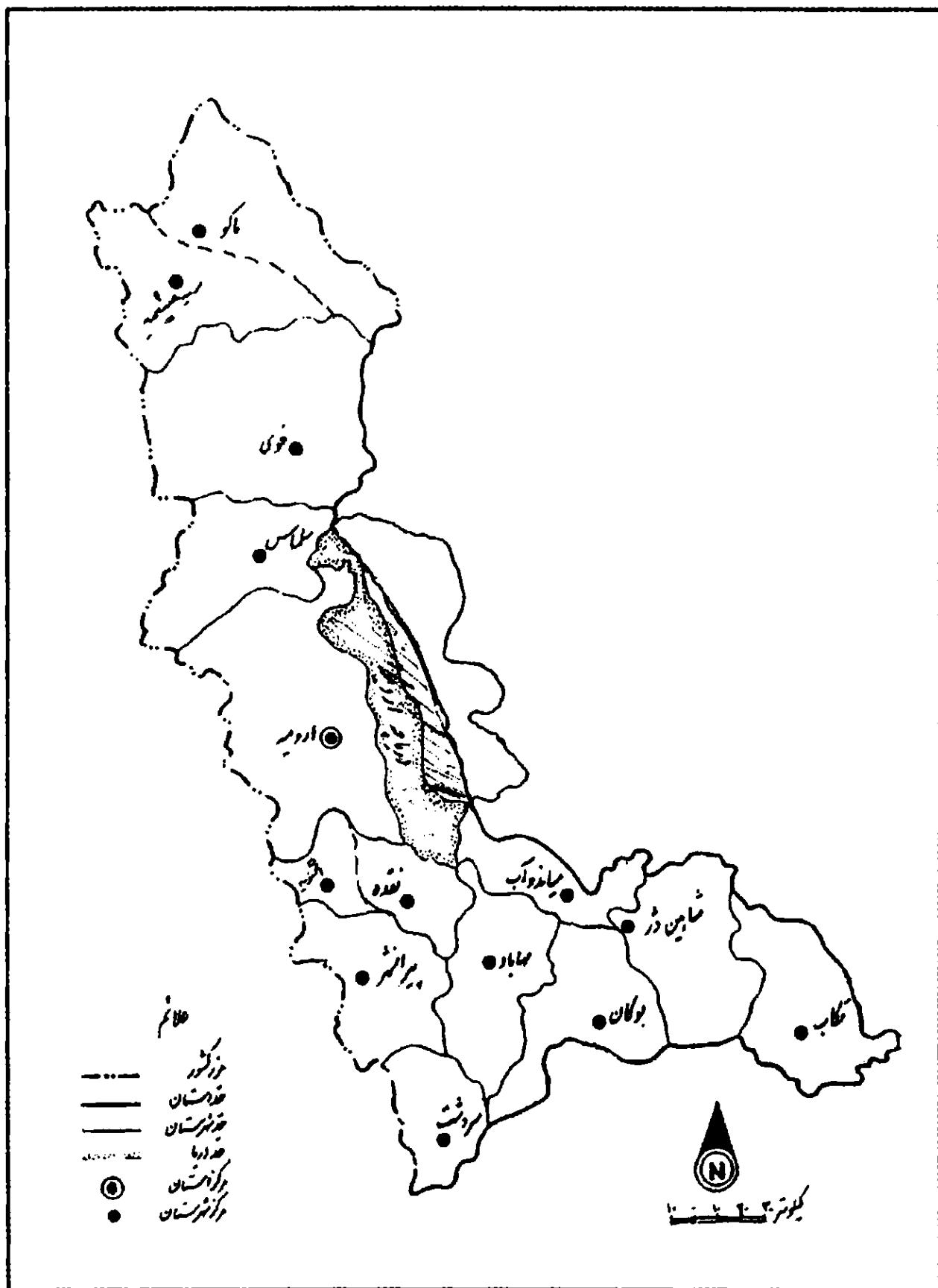
[۲۶۹] ضمیمه

جدول ۳. جمعیت استان بر حسب شهرستان و به تفکیک دین، ۱۳۷۵

شهرستان	جمع	مسلمان	زرتشتی	مسیحی	کلیمی	سایر	اظهار نشده
کل استان	۲۲۹۶۳۲۰	۲۴۸۵۴۳۷	۵۶۶	۶۴۱۶	۹۰	۱۳۸۹	۲۴۲۲
ارومیه	۷۲۵۰۰۸	۷۱۶۵۶۰	۲۳۳	۶۱۷۷	۳۶	۸۲۶	۱۱۷۶
بوکان	۸۶۷۲۱	۸۶۶۶۲	۶	۱	۰	۱۸	۲۴
پیرانشهر	۳۲۳۱۹۲	۳۲۲۶۳۸	۶۷	۴	۱	۱۸۲	۳۰۲
تکاب	۹۳۱۶۸	۹۲۰۴۲	۲۱	۴	۰	۰	۱۰۱
خوی	۱۵۶۵۵۸	۱۵۶۱۶۲	۲۶	۱۹۴	۰	۳	۱۷۳
سردشت	۲۰۲۹۳۹	۲۰۲۸۲۲	۱۷	۲	۰	۱۷	۸۱
سلماس	۱۷۱۶۲۲	۱۷۱۴۰۶	۲۲	۶	۰	۱۷	۱۷۲
شاهین‌دژ	۲۰۹۸۴۰	۲۰۹۲۳۵	۶۰	۱۷	۵۱	۲۸۴	۱۹۳
ماکو	۱۶۲۲۲۸	۱۶۲۱۵۹	۴۳	۱	۱	۰	۲۸
مهاباد	۱۷۰۵۴۱	۱۷۰۴۲۶	۲۸	۸	۰	۲۹	۵۰
میاندوآب	۱۰۴۵۹۸	۱۰۴۴۸۳	۳۰	۲	۰	۱۳	۷۰
نقده	۸۴۹۰۱	۸۴۸۴۷۲	۱۲	۰	۱	۰	۴۶

مأخذ: مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن ۱۳۷۵.

[۲۷۰] تاریخ‌نامه قومی و حیات ملی



نقشه استان آذربایجان غربی به تفکیک شهرستان در سال ۱۳۷۵

منابع و مأخذ

الف. منابع فارسی

۱. آجاریان، هراجیا، *فصلنامه فرهنگی پیمان*، ۱۳۷۶.
۲. ———، *تاریخ زبان ارمنی*، جلد اول، ایروان، ۱۹۴۰.
۳. ———، *فرهنگ اشتقاقی زبان ارمنی*، ۷ جلد، ایروان، ۱۹۲۶-۱۹۳۵.
۴. آشوری، داریوش، *بازاندیشی زبان فارسی*، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲.
۵. آگلیبالووا، ا. م.؛ دانسکوی، گ. م.، *تاریخ سده‌های میانه*، ترجمه رحیم رئیس‌نیا، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۷.
۶. ابراهیمی، پریچهر، *پدیدارشناسی*، نشر دیر، تهران، ۱۳۶۸.
۷. ابن ندیم، *الفهرست*.
۸. ابوالفرح ابن العبری، *غريغوريوس (گرگوریوس)*، *تاریخ مختصر الدول*، ترجمه محمدعلی تاج پور و حشمت الله ریاضی، تهران، ۱۳۶۴.
۹. ابوالقاسمی، محسن، *تاریخ زبان فارسی*، انتشارات سمت، تهران، ۱۳۷۳.

[۲۷۲] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

۱۰. ———، *تاریخ مختصر زبان فارسی*، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۷.
۱۱. ———، *راهنمای زبانهای باستانی ایران*، انتشارات سمت، جلد اول، تهران، ۱۳۵۷.
۱۲. ———، *ریشه‌شناسی (ایتمولوژی)*، انتشارات ققنوس، تهران، ۱۳۷۴.
۱۳. اخوان زنجانی، *جلیل*، پژوهش واژه‌های سریانی در زبان فارسی، چاپ بهمن، تهران، ۱۳۶۹.
۱۴. ادبی، حسین، *زمینه انسان‌شناسی*، انتشارات لوح، تهران، ۱۳۵۶.
۱۵. ارداویراف نامه، *ترجمه رحیم عفیفی*، انتشارات توسعه، تهران، ۱۳۷۲.
۱۶. ارسانوس، بنیامین، *خدمات آشوری‌ها در آسیا*، ۱۹۵۰.
۱۷. ارسسطو، *اصول حکومت آتن*، *ترجمه باستانی پاریزی*، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۱۸. ———، *سیاست*، *ترجمه حمید عنایت*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۲.
۱۹. ———، *فن شعر*، *ترجمه عبدالحسین زرین‌کوب*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۲.
۲۰. اشپیگل، فریدریش [و دیگران]، *عصر اوستا*، *ترجمه مجید رضی*، مؤسسه انتشارات آسیا [بی‌تا]، تهران.
۲۱. افلاطون، جمهور، *ترجمه فؤاد روحانی*، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۵.
۲۲. الدر، جان، *تاریخ مسیون امریکایی در ایران*، *ترجمه سهیل آذری*، انتشارات نور جهان، تهران، ۱۳۳۳.
۲۳. الگود، سیریل، *تاریخ پزشکی ایران و سرزمینهای خلافت شرقی*، *ترجمه دکتر باهر فرقانی*، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۲۴. الیاده، میرچا، آین گنوی و مانوی، *ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور*،

[۲۷۳] مراجع و مأخذ

۱۳۷۳. انتشارات فکر روز، تهران، ۱۳۷۳.
۲۵. ———، چشم اندازهای اسطوره، ترجمه جلال ستاری، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۲.
۲۶. انجیل مقدس، به زبان فارسی، چاپ لندن، ۱۹۶۶.
۲۷. اولیری، دلیسی، انتقال علوم یونانی به عالم اسلام، ترجمه احمد آرام، انتشارات جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.
۲۸. ایلین، م؛ سکال، ی، چگونه انسان غول شد - انسان در گذرگاه تکامل - انسان دنیای خود را گسترش می دهد، ترجمه آذر آریانپور و محمد تقی بهرامی حران، کتابهای سیمرغ، ۱۳۵۰.
۲۹. ایوانف، م. س.؛ گراتتفکسی، آ.؛ داندامایف، م.آ.؛ کوشلنگو، گ آ.، ایران باستان (تاریخ ایران)، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحولی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۹.
۳۰. ایوانوویچ اپادین، آ.، پدایش و سیر تکاملی حیات، ترجمه مصطفی مفید، نشر روزبهان، جهان کتاب، تهران، ۱۳۵۸.
۳۱. باتومور، ت. ب.، جامعه شناسی، ترجمه سید حسن منصور و سید حسن حسینی کلجاهی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۷.
۳۲. بارنت، آتنونی، انسان، ترجمه محمدرضا باطنی و ماه طلعت نفرآبادی، نشنونو، تهران، ۱۳۶۳.
۳۳. براون، ج.، تاریخ ادبیات فارسی، جلد اول، ۱۹۲۹.
۳۴. بزرگمهر، منوچهر، زبان - حقیقت و منطق، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ۱۳۵۶.
۳۵. بنیامین، شرمد، آداب و رسوم کلیساي شرق و قتل مار شمعون، سوئد، ۱۹۹۳.
۳۶. بهار، محمد تقی (ملک الشعرا)، سبک شناسی، جلد اول، انتشارات

[۲۷۴] تبارشناسی قومی و حیات ملی

- امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹.
۳۷. بهار، مهرداد، پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)، انتشارات توسع، تهران، ۱۳۶۲.
۳۸. بهمنش، احمد، تاریخ ملل قدیم آسیای غربی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۹.
۳۹. پاسدرماچیان، هراند، تاریخ ارمنستان، ترجمه محمد قاضی، تهران، ۱۳۶۶.
۴۰. پتروشفسکی، ایلیا پاولویچ، اسلام در ایران (از هجرت تا پایان قرن نهم هجری)، ترجمه کریم کشاورز، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۴.
۴۱. ———، ایران در سده‌های میانه (تاریخ ایران)، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحولی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۵۲.
۴۲. پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک (ایران و ایرانیان)، نشر خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
۴۳. پیام آشوری‌ها، نشریه انجمن آشوری‌های ایران، تهران، شماره‌های ۲۳ و ۲۵ و ۲۶ (تیر و شهریور و مهر) ۱۳۷۸.
۴۴. پیرنیا، حسن، تاریخ باستانی ایران، ۱۳۶۲.
۴۵. پیگولوسکایا، ن.، [و دیگران]، تاریخ ایران (از دوران باستان تا سده هیجدهم میلادی)، ترجمه کریم کشاورز، نشر پیام، تهران، ۱۳۵۴.
۴۶. ———، شهرهای ایران در روزگار پارتیان و سامانیان، ترجمه عنایت‌الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
۴۷. تاریخ کلیسای شرق، کانون یوهانای رسول، جلد دوم و سوم، تهران، ۱۹۹۸.
۴۸. تاریخ هرودوت، ترجمه غ. وحید مازندرانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲.

[۲۷۵] منابع و مأخذ

۴۹. تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، انتشارات سخن، تهران، ۱۳۷۶.
۵۰. جفری، آرتور، *واژه‌های دخیل در قرآن مجید*، ترجمه فریدون بدره‌ای، انتشارات تووس، تهران، ۱۳۷۲.
۵۱. چلبی، اولیا، کرد در *تاریخ همسایگان* (سیاحتنامه اولیا چلبی)، انتشارات صلاح الدین ایوبی، اورمیه، ۱۳۶۴.
۵۲. حسنی (داعی الاسلام)، سید محمدعلی، ترجمه و ندیداد (بخش سوم از کتاب اوستا)، [بی‌جا]، صحیفه، ۱۳۲۷.
۵۳. خاکی، خالد، *نظری به کردستان و دیداری با شعرای کرد*، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۵۶.
۵۴. دورانت، ویل، *تاریخ فلسفه*، ترجمه دکتر عباس زریاب خویی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۷.
۵۵. دورانت، ویل و آریل، *درسه‌های تاریخ*، ترجمه احمد بطحایی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۵۶. ذوما، موریس، *تاریخ صنعت و اختراع*، ترجمه عبدالله ارگانی، جلد اول، «مبانی تمدن صنعتی»، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
۵۷. دومورگانی [دمرغانی]، ژاک، *تاریخ ملت ارمنی*، پاریس، ۱۹۱۹.
۵۸. ———، *تمدن‌های اولیه*، پاریس، ۱۹۰۹.
۵۹. ———، هیئت علمی فرانسه در ایران، ترجمه کاظم و دیعی، ۱۳۳۸.
۶۰. دوورژه، موریس، *اصول علم مدیریت*، ترجمه ابوالفضل قاضی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۶۱. دیاکونوف، ا. م.، *تاریخ ماد*، ترجمه کریم کشاورز، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۷.
۶۲. ذابع، ابوالفضل، *ماهنشا* پیک ارشاد، شماره ۷، ۱۳۶۴.

[۲۷۶] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۶۳. رابینسون، جون، آزادی و ضرورت، ترجمه علی گلریز، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۶۴. ———، فلسفه اقتصادی، ترجمه بایزید مردوخی، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
۶۵. راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۶۶. راین، اسماعیل، ایرانیان ارمنی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۶۷. رو، ژرژ، بین النهرين باستان، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، انتشارات نشر آبی، تهران، ۱۳۶۹.
۶۸. روح الامینی، محمود، گردش شهر با چراغ: تألیفی در مبانی انسان‌شناسی، کتاب زمان، تهران، ۱۳۶۴.
۶۹. ریس نیا، رحیم، آذربایجان در سیر تاریخ ایران، دو جلد، انتشارات نیا، تبریز، ۱۳۷۰.
۷۰. ———، از مذکو تابع، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۸.
۷۱. سارتون، جورج، تاریخ علم، جلد اول، ترجمه احمد آرام، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
۷۲. سرمیس، پیره، تاریخ ادبیات آشوری، تهران، جلد اول، ۱۹۶۲، جلد دوم ۱۹۶۹، جلد سوم، ۱۹۷۰.
۷۳. ———، حقوق بشر و آشوری‌های ایران، تهران، ۱۳۴۴.
۷۴. ———، ماکی هستیم، تهران، ۱۳۴۴.
۷۵. سعیدیان، عبدالحسین، مردمان جهان، انتشارات علم و زندگی، تهران، ۱۳۶۸.
۷۶. شایگان، داریوش، آسیا در برابر غرب، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.

منابع و مأخذ | ۲۷۷

۷۷. شوالیه، ژان؛ گریران، آلن، فرهنگ نمادها، ترجمه سودابه فضایلی، [نشر] جیحون، تهران، ۱۳۷۸.
۷۸. صفا، ذبیح‌الله، تاریخ ادبیات در ایران، جلد اول، چاپ نهم، تهران، ۱۳۶۸.
۷۹. ———، تاریخ علوم عقلی در تمدن اسلامی، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
۸۰. صدیق، ح.، هفت مقاله پیرامون فولکور و ادبیات مردم آذربایجان، انتشارات دنیای دانش، تهران، ۱۳۵۷.
۸۱. صومه حقیاث (ارمنستان)، پیام یونسکو، سال ۲۹، شماره ۳۳۶، خرداد ۱۳۷۷.
- ۸۲ طوسی، ادیب، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، سال ۸، شماره ۴؛ سال ۹، شماره‌های ۲ و ۴.
- ۸۳ عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۸۴ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه (ژول مول)، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۴.
- ۸۵ فرهوشی، بهرام، فرهنگ پهلوی، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا]، ۱۳۵۲.
- ۸۶ فریحه، اینس، الدرّاساتُ الادِيَّة، دانشگاه بیروت، سال دوم، شماره ۱، ۱۹۶۰ / ۱۳۳۹.
- ۸۷ فریدریش، یوهانس، تاریخ خطهای جهان، ترجمه فیروز رفاهی، انتشارات دنیا، تهران، ۱۳۶۸.
- ۸۸ فورت، م. ک.، نظریه شناخت، ترجمه فرهاد نعمانی و منوچهر سناجیان، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.
- ۸۹ کاتوزیان، محمدعلی، آدام اسمیت و ثروت ملل، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۸.

[۲۷۸] تبارشناسی قومی و حیات ملی

- .۹۰. کاثاها (از مجموعه اوستا)، گزارش پورداود، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۴.
- .۹۱. کاژدان، آ.، [و دیگران]، تاریخ جهان باستان، ترجمه صادق انصاری و علی الله همدانی و محمد باقر مؤمنی، نشراندیشه، تهران، ۱۳۵۳.
- .۹۲. کامیرد، ارنست، زبان و اسطوره، ترجمه محسن ثلاثی، نشر نقره، تهران، ۱۳۶۷.
- .۹۳. کریستنسن، آرتور امانوئل، ایران در زمان ساسانیان، ترجمه رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۴.
- .۹۴. کریمر، ساموئل، الواح سومری، ترجمه داود رسایی، انتشارات فرانکلین، تهران، ۱۳۴۰.
- .۹۵. کسترل، آرتور، خزدان، ترجمه محمدعلی موحد، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۱.
- .۹۶. کسری، احمد، تاریخ مشروطه ایران، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- .۹۷. ——، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۶.
- .۹۸. کینان، درک، کردها و کردستان (مختصر کرد)، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات نگاه، تهران، ۱۳۷۶.
- .۹۹. گاور، آلبرتین، تاریخ خط، ترجمه عباس مخبر و کوروش صفوی، تهران، ۱۳۶۷.
- .۱۰۰. گرمانیک، ا.، ارمنی یاموزیم، انتشارات بنیاد نیشابور، تهران، ۱۳۶۲.
- .۱۰۱. گیدنز، انتونی، دورکیم، ترجمه یوسف ابادزی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳.
- .۱۰۲. لریمر، د. ل.، فرهنگ مردم کرمان، به کوشش فریدون وهمن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- .۱۰۳. لوفلر، م. دلاشو، زبان رمزی قصه‌های پریوار، ترجمه جلال ستاری، نشر نوین، تهران، ۱۳۶۶.

منابع و مأخذ | ۲۷۹

۱۰۴. لوكونين، و.گ.، تمدن ایران ساساني، ترجمه عنایت الله رضا، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۵.
۱۰۵. لیچ، ادموند، لوی استروس، ترجمه حمید عنایت، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۰.
۱۰۶. مانوکیان، آرداق، اعياد کلیسای ارمنی، تهران، ۱۳۵۲.
۱۰۷. مايرون، وینر، نوسازی جامعه، ترجمه رحمت الله مقدم مراغه‌ای و همکاران، شرکت سهامی کتابهای جیسی، تهران، ۱۳۵۳.
۱۰۸. مجلة هور، سال ۱۳۵۳، سال سوم، شماره ۳۵ م.
۱۰۹. مستوفی، حمد الله، نزهه القلوب، تاريخ تأليف ۷۴۰ هـ ق.
۱۱۰. مسکوب، شاهرخ، سوگ سیاوش، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۱.
۱۱۱. ———، ایران در عهد باستان در تاریخ اقوام و پادشاهان پیش از اسلام، انتشارات اشرفی، تهران، ۱۳۵۷.
۱۱۲. مشکور، محمد جواد، خلاصه الادیان در تاریخ دینهای بزرگ، انتشارات شرق، تهران، ۱۳۵۹.
۱۱۳. ———، فرهنگ نطیجی عربی با زبانهای سامی و ایران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷.
۱۱۴. ———، نگاهی به تاریخ آذربایجان، انتشارات کهکشان، انجمان آثار و مفاخر فرهنگی، تهران، ۱۳۵۷.
۱۱۵. معین، محمد، برهان قاطع، جلد اول (مقدمه)، تهران، ۱۳۶۲.
۱۱۶. ملکو آشتیا، عودیشو، برعم اللغة، بغداد، ۱۹۹۷.
۱۱۷. مندرس، تاورنیه، زمین کشاورزان و سیاست، مؤسسه پژوهش‌های دهقانی و روستایی ایران، تهران، ۱۳۵۸.
۱۱۸. منشاء خانواده و مالکیت خصوصی و دولت، ترجمه مسعود احمدزاده، انتشارات آهنگ، تهران، ۱۳۵۴.

[۲۸۰] تبارشناسی قومی و حیات ملی

۱۱۹. مؤذن جامی، محمد هادی، روزنامه اطلاعات، «واژه‌های سریانی در قرآن»، شنبه ۱۷ مردادماه ۱۳۷۱.
۱۲۰. مهدی، حسن، تاریخ فلسفه ابن خلدون، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۸.
۱۲۱. مهرابی، ادیک، مجله هور، سال ۳، شماره ۳۵، ۱۳۵۳.
۱۲۲. میرحیدر (مهاجرانی)، دُرَه، اصول و مبانی جغرافیایی سیاسی، کتابهای سیمرغ، تهران، ۱۳۵۴.
۱۲۳. میلر، ویلیام، تاریخ کلیساي قدیم در امپراطوری روم و ایران، ترجمه علی نخستین و عباس آریانپور، تهران، ۱۹۳۱.
۱۲۴. ناتل خانلری، پرویز، تاریخ زبان فارسی، ۳ جلد، نشرنو، تهران، ۱۳۶۶.
۱۲۵. ———، زبان‌شناسی زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
۱۲۶. ———، زبان‌شناسی و زبان فارسی، تهران، چاپ دوم، ۱۳۴۶، چاپ سوم، ۱۳۷۳.
۱۲۷. ناطق، ناصح، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
۱۲۸. ———، بحثی درباره زندگی مانی و پیام او، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
۱۲۹. ———، زبان آذربایجان و وحدت ملی ایران، مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی، تهران، ۱۳۵۸.
۱۳۰. نجم‌آبادی، محمود، تاریخ طب در ایران پس از اسلام، انتشارات دانشگاه، تهران، ۱۳۵۳.
۱۳۱. نعلبندیان، گ.م.، فرهنگ فارسی - ارمنی، تهران.
۱۳۲. نفیسی، سعید، فرهنگ نفیسی، جلد نخست، ۱۳۱۷-۱۳۱۸.
۱۳۳. نوابی، ماهیار، نشریه دانشکده ادبیات تبریز، «زبان کنونی

مراجع و مأخذ | ۲۸۱

۱۳۴. نوری، احسان، تاریخ ریشه نژادی کرد، [بی‌جا]، کتابفروشی بزرگ سیدیان، ۱۳۶۱.
۱۳۵. نوری‌زاده، احمد، تاریخ و فرهنگ ارمنستان، نشر چشم، تهران، ۱۳۷۶.
۱۳۶. وال، ژان، اندیشه‌های هستی، ترجمه باقر پرهاشم، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۵۷.
۱۳۷. واینبرگ، استیون، انساط جهان، ترجمه محمدرضا خواجه‌پور، انتشارات دنا، تهران، ۱۳۶۲.
۱۳۸. ول夫، گری، درباره مفهوم انجیل‌ها، ترجمه محمد قاضی، شرکت سهامی کتابهای جیسی، تهران، ۱۳۵۸.
۱۳۹. وندیداد، ترجمه سید محمدعلی حسنی (داعی‌الاسلام)، [بی‌جا]، صحیفه، ۱۳۲۷.
۱۴۰. وهرامیان، هرمان، هنر معماری در ارمنستان، تهران، ۱۳۴۶.
۱۴۱. هانچرلی اوغلی، اورمان، تاریخ اعتقادات، زیر عنوان «ARAM»، استانبول، ۱۹۷۲.
۱۴۲. هدایت، صادق، کارنامه اردشیر بابکان (زنده و هومن یسن، ترجمه به انگلیسی: نولد که، گوتینگن، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۲).
۱۴۳. هرمز نازلو، کوروش، اساطیر بین‌النهرین، به چاپ نرسیده است.
۱۴۴. هگل، گئورگ ویلهلم فریدریش، عقل در تاریخ، ترجمه حمید عنایت، مؤسسه انتشارات علمی دانشگاه صنعتی شریف، تهران، ۱۳۵۶.
۱۴۵. همایی، جلال الدین، تاریخ علوم اسلامی (تقریرات)، انتشارات سازمان قلم، تهران، ۱۳۶۳.
۱۴۶. همپشیر، استوارت، عصر خرد، ترجمه احمد سعادت‌نژاد، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۴۵.

[۲۸۲] تاریخ‌نگاری قومی و حیات ملی

۱۴۷. هو بشمان، یوهان هاینریش، تحقیق در زبان ارمنی از دید واژه‌شناسی، لایپزیگ، ۱۸۸۳.
۱۴۸. هومر، ایلیاد، ترجمه سعید نفیسی، [بی‌نا]، تهران، ۱۳۴۲.
۱۴۹. هیئت، جواد، سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های ترکی، نشرنو، تهران، ۱۳۶۶.
۱۵۰. هیوم، دیوید، تاریخ طبیعی دین، ترجمه حمید عنایت، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۵۶.
۱۵۱. یاسمی، رشید، کرد و پیوستگی نژادی و تاریخی او.
۱۵۲. یزدانیان، حسین، نوشته‌های کسری در زمینه زبان فارسی، مرکز نشر سپهر، تهران، ۱۳۷۵.
۱۵۳. یشت‌ها، گزارش پورداود، جلد اول، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۳۴۲.
۱۵۴. یوردشاھیان، اسماعیل، پدیده‌شناسی انسانی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۷.

ب. منابع خارجی

155. Damezil, George, *L' Ideologie Tripartie des Indo-Européens*, Bruxelles: Latomus , 1958.
156. Kohn, Hans, *The Idea of Nationalis*, New york , 1975.
157. Miller, George, *The Science of Words*, New york: A Scientific American Library, 1991.
158. Moser, Pierre A. , *Armenians , ou est la réalité?*, Paris: Mallier, 1980
159. Mšisha - Zhha, *Chronique - A. mingana*, Sources Syria ques. I, Mossoul. 1907.
160. Zaehner , Zurvan , Oxford , 1955.

City and village populations' immigration, replacement, circle and movement

So then, to my opinion, important criteria here is *Social dementia* which it's symptoms are disability in decision making, living in the past, concentration on old and out dated literature, history and culture unrelated with the modern world of around and it has caused confusion among some nations and I believe this intellectual retardation and *social dementia* is the result of some societies progressive aging process which has made them old and leads them towards a historical decline and extinction.

I think that the principal reasons and factors of *social dementia* should be recognized and we have to observe if a process of the kind is on going in other societies or not.

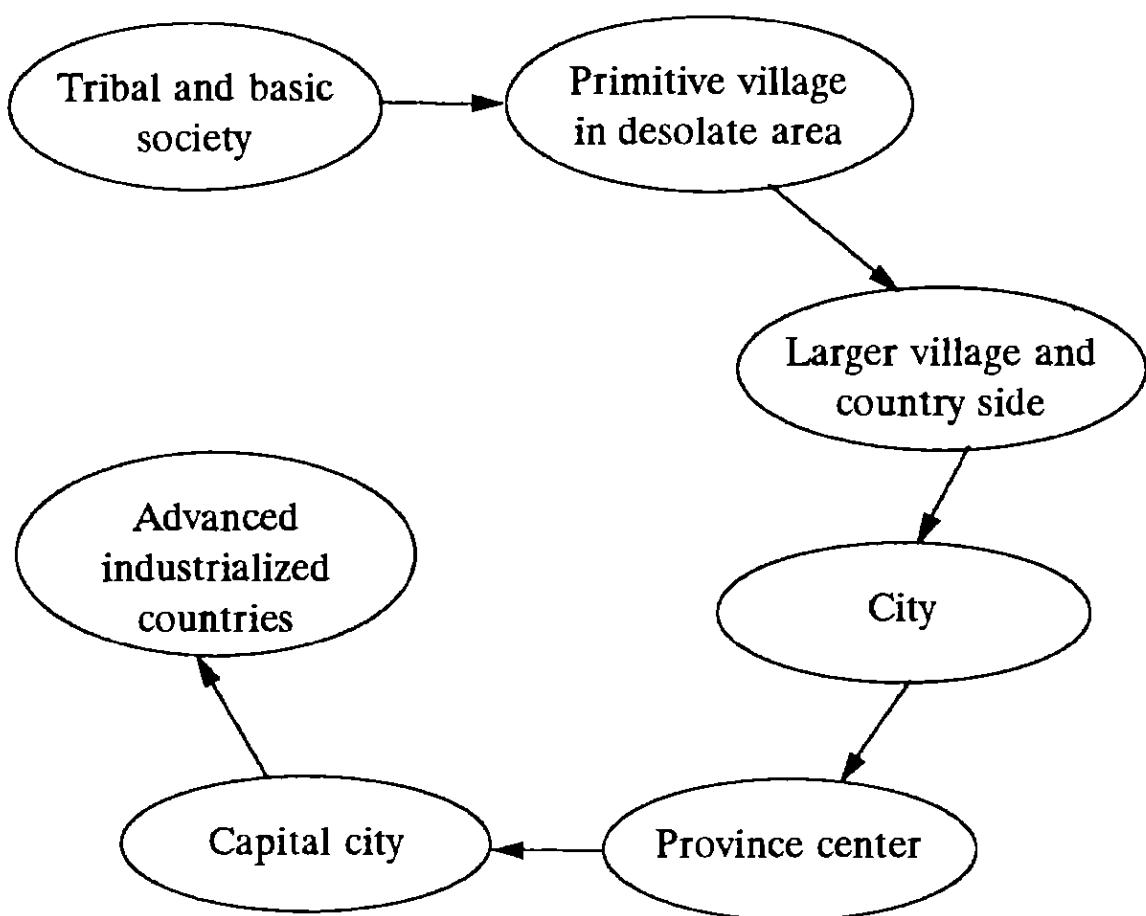
Deep study on this issue among nations and ethnic societies of other communities should be done and a comparison between the young societies' social concerns and life styles with the modern world, may build up *social dementia* theory's scientific bases.

[6] *Ethnic Genealogy and National Survival*

effective factors of the modern and industrialized societies; lack a kind of deep link with their ancient history and culture and strive to immigrate to advanced societies.

I have to mention that important economical factors, social and job security and feeling of convenience have all can be categorized among the involving factors that lead the young people to the northern countries.

Circulation of population among different societies



- 5) Land (Certain geographical area)
- 6) Ethnic prosperity and longing

b) Common points among the whole nations were:

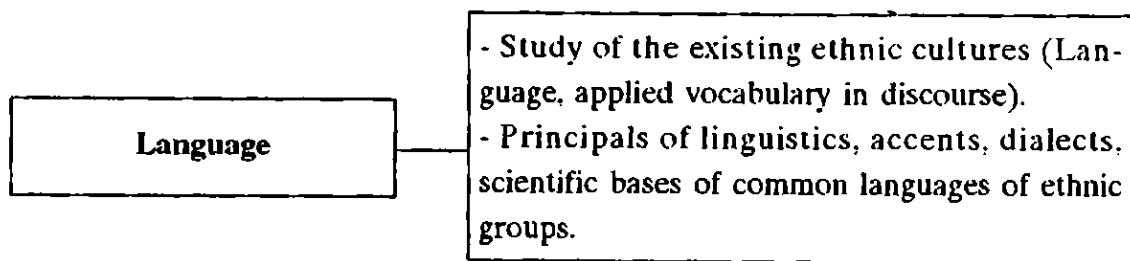
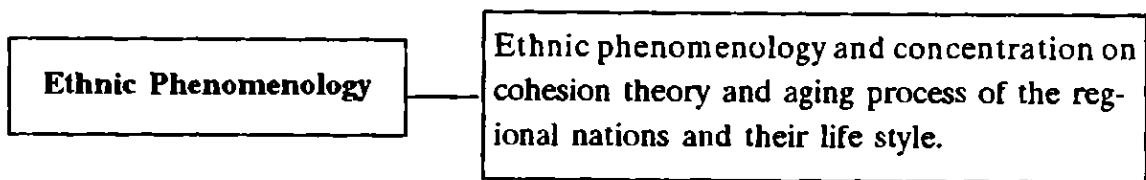
- 1) Nationality, national identity
- 2) Common history
- 3) Common land
- 4) Common Culture
- 5) Common national Language -
- 6) Common history and life

c) Involving factors in nations' separateness.

- 1) Ethnic crisis
- 2) Ethnic Languages
- 3) Religions and sects
- 4) Population condition
- 5) Possession of a certain and independent Land
- 6) Historical concerns and circumstances
- 7) Majority or minority feeling

Considering the above mentioned important points' effects on life, survival and specially prevailing cohesion or tension among the regional nations, and the progressive increase in population and sharp growth of young population of the nations in the threshold of the third millennium, and also communication means' widespread and progressive growth; to my opinion, people of some nations suffer from a typical confusion and problem in decision making, **social dementia** and live in their historical and cultural past and unfortunately they extinct.

Depending on this reality and population expulsion of the mentioned regions, youngsters of these societies affected by

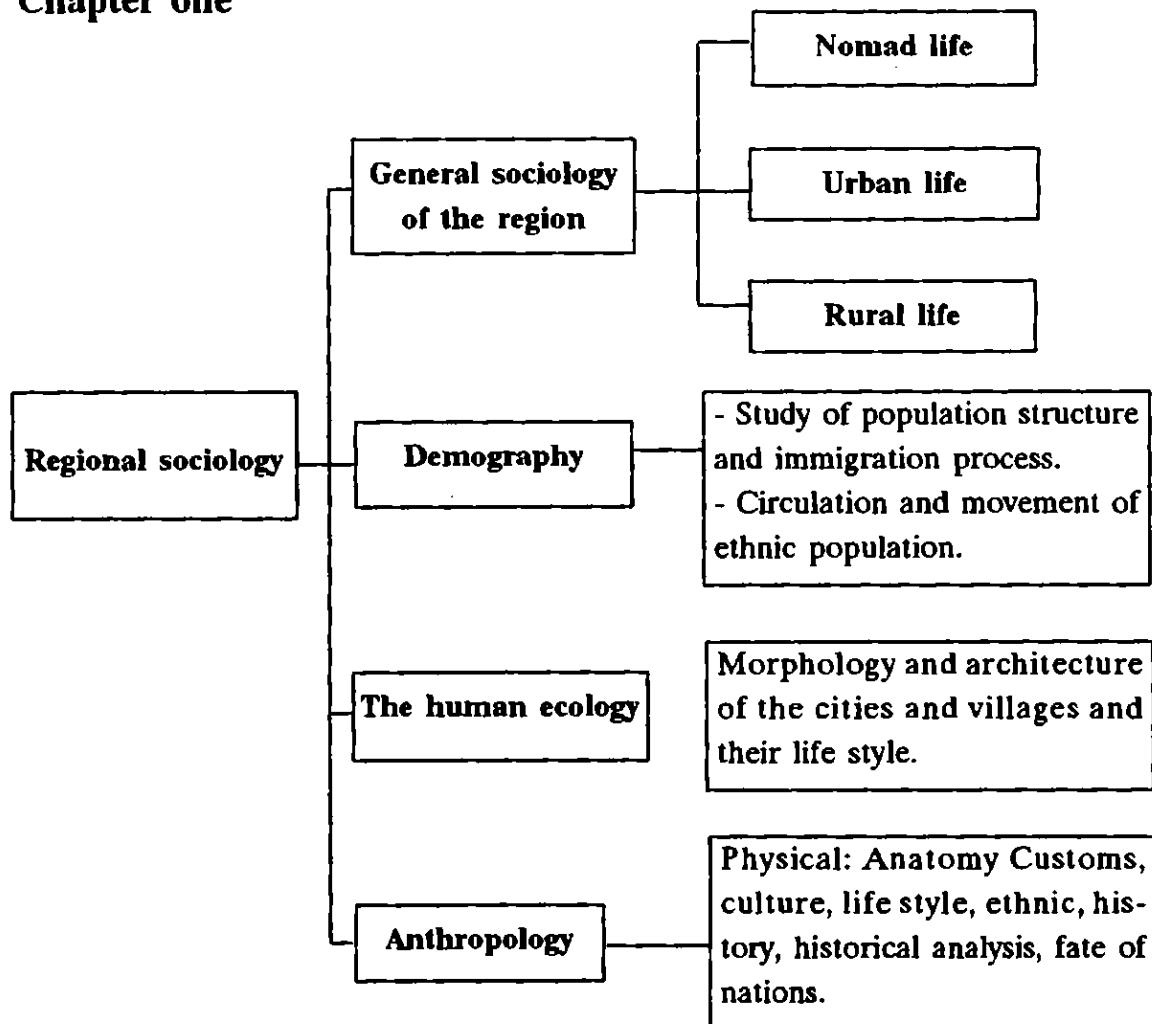
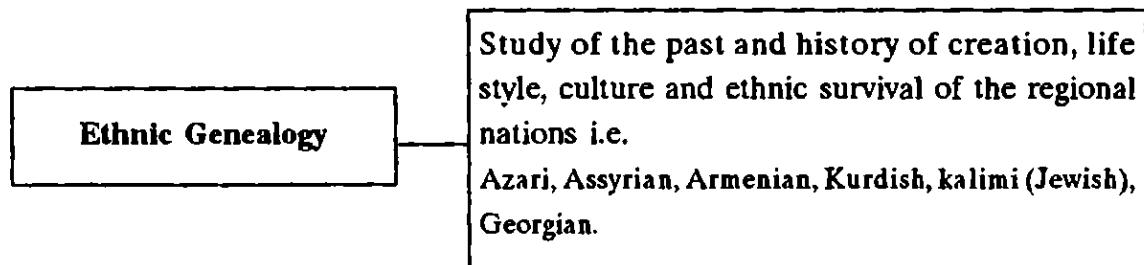
[4] *Ethnic Genealogy and National Survival***Chaptet Three****Chapter Four**

future and historical passage in the third millenium.

Driven results from the first phase of the research were magnificent-related to their ethnic, cultural, historical, linguistic, social movement, and important facts of cohesion and ethnic-cultural common points of each nation (Azeri, Assyrian, Armenian, Kurdish, Kalimi (Jewish), Georgian and Turkish) underwent a complete, vast analysis and investigation and they were compiled in a detailed and subtle essay. A summery of the first phase of the research about life, cohesion, national survival and the prospect of the regional nations is as follows:

a) Special problems of each nation were:

- 1) Ethnic specifications
- 2) Language
- 3) Religion
- 4) Culture

Ethnic Genealogy and National Survival [3]**Investigated subjects****Chapter one****Chapter Two**

[2] *Ethnic Genealogy and National Survival*

young people to work place and social-existential activities, tendency of the young generation for global unity and finally threat, decline and negligence of regional and national cultures.

In this regard, some questions are being brought up, questions like: How will the condition of different nations be, especially aged societies that live with a set of old and ancient set of beliefs and in such a recently unified and change-prone world? Will they be able to carry on their lives and survive? How will the condition of their cultures be after encountering with new and modern cultures and cultural metamorphosis? will they be able to continue their lives or they may extinct?

Based on above mentioned thought and motivation I initiated a wide spread study on the aged and ancient societies of the area i.e. Azeri, Assyrian, Arminian, Kurdish, Jowish, Georgian, and Turkish nations, which live in middle Asia; a very sensitive zone located between the Black Sea and the Caspian sea.

The First phase of the research

I adopted a direct, extensive observation in three conditions and views of historical analysis and time span-past, present, and future. I have managed a complex and intensive study and analysis since 1997 on the following issues by co-operation of a large group of researchers, scholars and students of different humanitarian sciences; like sociology, history, culture and civilization, art, architecture and linguistics.

Historical analysis of life style changing rhythm

This section includes: concentration on modern thinking, culture and the societies' fate and special focus on their related social-ethnic confusion and rising important questions about their

It is not long that the European Community has come to existence and in threshold of the third millennium, criteria like development of mass media, Communication means and cultural and environmental necessities approach in a progressive way towards unity and maybe in near future, global family find it's real identity in a cultural and unified aspect including the cultures of the whole people.

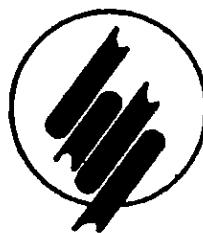
But arisen issues from the body of cultures and history, life styles and their provisions in diverse societies, have ended into a kind of typical intricacy and confusion that leads us to an important question; i.e. in the light of issues at stake, like regional, ethnic, intellectual, religious, economical and cultural points, how will the situation of the people in a more unified world be?

Among existing problems, I can mention to some, Like; failiour of some nations in attaining to their national identity and independence, non-acceptance of some nations by the others, plentiful differentiation among languages, cultural and national identities, economical exchanges and land problems which all have caused solitude, immigration or even deletion of a nation and sometimes unfortunately regional war.

I can also refer to problems like: population explosion, flow of

Ethnic Genealogy and National Survival

by
Esmail Yordshahian



Tehran 2001

Ethnic Genealogy and National Survival

ما اکنون در آستانه هزاره سوم هستیم، هزاره‌ای که در آن بسیاری از مسائل در تمام ابعاد دچار دگرگونی خواهد شد... مرزها از بین خواهد رفت و در پیوستگی انسانها و جامعه پیوندی جهانی روی خواهد داد. در آن مرحله، بسیاری از جوامع توان بقا خواهند یافت و بسیاری دیگر از بین خواهند رفت.

اما مردم آسیا، و بخصوص سرزمین ما ایران، چه وضعیتی دارند؟ چقدر توان گذر از آستانه هزاره سوم را دارا هستند؟ در شرایط گسترش جریان آزاد اطلاعات و ارتباطات و تداوم روند توسعه چه وضعیتی خواهند داشت؟ و نقش قومیت و قومیت‌مداری و ملیت در این میان چیست؟



سازمان
مرکز علمی اسناد



مرکز اسناد و کتابخانه ملی

شابک: 964-321-118-5 ۹۶۴-۳۲۱-۱۱۸-۵

قیمت: ۲۸۰۰ تومان